سید جمال الدین اسدآبادی

کتابخانه ابن سینا

فهرست مندرجات

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

ای نام تو بهترین سر آغاز　　　بی نام تو نامه کی کنم باز

هر قدر در بارهٔ بزرگان کشور سخن پردازی و قلمفرسائی شود ونامشان بحرمت وتعظیم ذکر گردد بهمان اندازه حس غرورملی ووطن پرستی ونیروی اراده ونیکو کاری درافراد حاضر ونسل آینده پرورش وتقویت یافته مایهٔ تشویق وسرافرازی نونهالان بااستعداد میگردد ، صفت پسندیده وخصلت ستوده حق شناسی وقدردانی درهر ملت وقومی رسوخ کند وپا بعرصهٔ ظهور گذارد آن قوم را ازحضیض ذلت بعرش عزت کشانیده درجهان متمدن بلند آوازه وازنظر تاریخ بزرگ وسرافراز مینماید .

نسبت بشخصیت وعظمت مقام نابغه شهیر وعلامه کبیر سید جمال الدین اسدآبادی مورخین ومؤلفین زبردست شرق وغرب بالسنهٔ مختلفه کتابها نوشته وصفحات بسیاری ازمجلات وروزنامه‌های داخلی و خارجی را پر کرده انتشار داده‌اند ، ازاین جهة زائد میداند دراین مقوله سخن بمیان آورد وازفضائل اخلاقی وفعالیت‌های سیاسی و مذهبی ورنج ومسافرت‌های طولانی وطاقت فرسای آن نابغه نامی وموجد آزادی شرق بحث نماید ، بلکه مقصود نگارنده از نگارش این وجیزه آن است کـه اشتباه بعضی نویسندگان را رفع و با توضیح بیشتر و ذکر و ارائهٔ مدارك و دلائل

وبراهین معتبر وقوی یکبار دیگر مدلل وثابت نمائیم «**سید جمال الدین ایرانی است نه افغانی ، از اسد آباد همدان است که آنرا سعد آباد نیز گویند- نه اسعد آباد مجهول کنر**»

بعضی از نویسندگان بجای تحقیق وتتبع پایهٔ شك وتردید رابقدری بالا برده‌اند که حقیقت امر بر آنان مشتبه گشته اگر اینان اهل تحقیق‌اند چه بهتر از اینکه باوسائل سریع السیر امروزه مسافرت کوتاهی تا مسقط الرأس او (اسد آباد)نموده خانهٔ پدری اوراکه فعلا محل سکونت یکی از بستگان اوست ملاحظه کنند ، قبور آباء و اجدادش را که از ششصد سال قبل تاکنون نسلا بعد نسل وخلفا بعد سلف مشهود خاص وعام اهل محل است مشاهده نمایند ، وبامعمرین ومنسوبین سید که جماعت بسیاری را تشکیل میدهند از نزدیك تماس گیرند ، وعلائم وآثار زیادی راکه حکم مدارك زنده را دارد بچشم سر دیده ازمطلعین آنچه رامیخواهند بشنوند تا ازشبهه بیرون آمده ویقین حاصل نمایند که سید جمال الدین ایرانی است وبعداً این اشتباه تاریخی رادر نوشته‌های خود اصلاح فرمایند ، سید جمال الدین که محققاً شیعه اثناعشری ومروج حقیقی دین مبین جد بزرگوارش بوده برای نیل بمقاصد عالیهٔ خود ورفع ظلم وجور استبداد و بسط عدل وداد واتفاق واتحاد جامعهٔ اسلامی بنا بمقتضیات زمان چنان مصلحت دید که چندی خود را افغانی بخواند وبا تأسیس کنگرهٔ اتحاد اسلامی دست تجاوز وتسلط خارجی ها را ازممالك اسلامی کوتاه و با اجرای این نقشهٔ عالی سد سدید وبنیان استواری درمقابل نفوذ متجاوزین ایجاد و باردیگر مسلمانان را درعالم نیرومند وسر بلند نماید ، سبب دیگر این شهرت دردسر ومزاحمت وسختگیریهای بیمورد قونسولگریهای وقت راجع بصدور تذکرهٔ عبور ومسافرتهای پی در پی وطولانی آن عالیقدر بود که عین گفتار مرحوم ناظم

الاسلام کرمانی مؤلف کتاب معتبر تاریخ بیداری ایرانیان را برای شاهد کلام و تأیید مطلب عیناً دراین صفحه نقل مینمائیم :

اقتباس از مقدمهٔ کتاب تاریخ بیداری ایران

تألیف ناظم الاسلام کرمانی چاپ ۱۳۲۴ هـ: صفحه ۶۰ و ۶۱

جناب آقامیرزا علی مجاهد[۱] همدانی که ازموثقین است گویدمن خواهرسید جمال[۲] را درچند سال قبل دراسدآباد ملاقات نمودم، جناب علیخان امیرتومان[۳] پسر مرحوم صاحب اختیار بنگارنده گفت دوخواهرزاده

۱ ـ اظهار آقامیرزاعلیخان مجاهد همدانی کاملا درست و صحیح بنظر میرسد بدلیل اینکه اسدآباددر ۵۲ کیلومتری سمت غربی شهرستان همدان واقع است بااین قرب جوار ممکن است آقامیرزاعلیخان هنگام عبور از آنجا برای کسب اطلاع بیشتری بهمشیرهٔ سید (مریم بیگم که تا آخر سال ۱۳۳۰ حیات داشته مراجعه و نسبت بخانواده وفامیل سید پرسشها نموده و اطلاعاتی بدست آورده است ، مریم بیگم بانوی بلند بالاو بسیار مجلله و موقره بود وغالب اوقات رادر منزل همشیره زادهای خود (میرزا شریف و میرزا لطف الله) بسر میبرد و نگارنده از زبان او سخنانی شنیده ام که فعلا جای بحث در آن نیست .

۲ـ خواهر سیدجمال الدین همان مریم بیگم فوق الذکر بوده است .

۳ ـ علیخان امیر تومان فرزند مرحوم سلیمانخان افشار اسدآبادی است که از اعیان و خانواده های محترم و سالهای متمادی در بخش اسدآباد در قلعه خاکریز که آبادی معتبری است واقع در دو کیلو متری اسدآباد سکونت داشته و اکنون نیز عدهٔ زیادی از اعقاب و نواده های آنان در همان محل اقامت وسکنا دارند، مرحوم سلیمان خان صاحب اختیار و فرزند ارشدش خانباباخان صاحب اختیار مدتهای مدیدی در صفحه اسد آباد ریاست داشته اند بنابراین علیخان امیرتومان فرزند دومی سلیمانخان با اطلاعات محلی و آشنائی کاملی که از اوضاع واحوال اهالی ولایت خودداشته اطلاعات صحیح ودرستی رادردسترس مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان گذارده اند

دارد سید جمال الدین میرزا شریف (۱) و میرزا لطف‌الله که در اسدآباد موجود و مباشر آنجا میباشند جناب آقای طباطبائی (۲) فرمود که پسر عموی سید جمال الدین آقا سید هادی در مدرسه چاله حصار طهران تحصیل مینمود و سید از اهل اسدآباد است، طایفهٔ صاحب اختیار (۳) میگویند سید کمال برادر زادهٔ سید جمال الدین الیوم در اسدآباد است. باری بودن سید جمال الدین از اهل اسدآباد بتواتر ثابت و مسموع گردیده، لیکن سبب اینکه سید خود را بافغان نسبت داد معلوم نبود تا اینکه یکی از موثقین گفت از خود سید جمال الدین پرسیدم جناب آخوند ملا آقای طالقانی معروف بشیخ الرئیس نقل کرد از جناب آقا سید اسدالله خرقانی که الیوم در نجف در اداره آقای خراسانی و از بزرگان است شنیدم که گفت از سید جمال الدین سبب را پرسیدم جواب داد چون افغان در جائی کونسل ندارد من خود را بافغان نسبت دادم که از دست کونسلهای ایرانی آسوده باشم و در هر شهری که میروم گرفتار کونسل نباشم.

---

۱ ـ میرزا شریف مستوفی و میرزا لطف‌الله هر دو همشیره زادگان سید می باشند.

۲ ـ بیان مرحوم مغفور آقای سید محمد طباطبائی رحمة‌الله علیه که از پیشوایان عالیمرتبه صدر مشروطیت بشمارند در بارهٔ آقا سید هادی که بعدها به بیت‌الله الحرام مشرف شده‌اند کمال صحت را دارد، حاجی سید هادی روح القدس عمه زادهٔ سید و از اجله علماء و فضلاء اسدآباد و محل احترام و اعتماد اهالی محل بوده‌اند مدتی در مدرسه مروی و چاله حصار طهران مشغول بتحصیل علوم دینیه بوده‌اند.

۳ ـ آنچه مرحوم ناظم الاسلام کرمانی از زبان طایفهٔ صاحب اختیار شنیده کاملا درست است سید کمال الدین فرزند سید مسیح‌الله که تا سال ۱۳۵۵ هجری در قید حیات بوده برادرزادهٔ سید جمال الدین است فرزندش آقای سید محمود جمالی که از جوانان فاضل و ستوده است اکنون در فرهنگ همدان در تربیت و تعلیم نونهالان این شهر قدیمی اوقات صرف مینمایند

جناب حاج سیاح محلاتی که ازدوستان سید میباشد مذکورداشت که چون سید مقصد بزرگی دربارهٔ ایران داشت لذا خودرا بافغان نسبت داد ، چنانچه سابقاً ذکرشد خانهٔ مسکونی سیدامروز دراسدآباد معلوم‌است طایفه وفامیلش را همه کس میشناسد ، اما آنچه بنده نگارنده از جناب آقای طباطبائی وحاج سیاح محلاتی وغیره دربارهٔ سید استعلام واستفسار نموده ازاین قراراست سید جمال‌الدین ایرانی واز قریهٔ اسدآباد همدان است ، قصبهٔ اسدآباد افشاردرهفت فرسخی همدان و پنجفرسخی کنگاور است واسدآباد ازاملاك مرحوم سلیمانخان صاحب‌اختیار است جمعیت اسدآباد تقریباً هشتصدخانوار وعدهٔ نفوس آن تقریباً چهارهزار نفرمیباشد، پدر سید جمال‌الدین سید صفدر وازسادات عالی درجات حسینی واتصال این سلسلهٔ نجیبه بخامس آل‌عبا امام حسین ع ثابت ومعلوم‌است . (تااینجا ازصفحه ۶۰ و ۶۱ کتاب بیداری ایران نقل شده است .) (۱)

درسال ۱۳۰۷ شمسی که امیرعنایت‌الله خان افغانی بقصد رفتن رم برای ملاقات امیر امان‌الله خان پادشاه مخلوع افغانستان ازخط همدان واسد آباد عبورمینمودند بمنظور تحقیق ازمولد وخاندان سید باتفاق خانم خود وفرزندش خلیل خان بکلبه اخوان نگارنده وارد شدند پس ازیك سلسله مذاکرات وتحقیقات دراطراف موضوع ومشاهدهٔ بسی آثار وعلائم واسناد ومدارك آخرالامر دربرابر آنهمه دلائل وبراهین موجوده وزنده که محل انکارنبود تسلیم وقانع گردیده که سیدجمال‌الدین ایرانی واز اهل اسد

---

۱ ــ اینکه در کتاب مورد بحث سید صفدر را بیسواد دانسته‌اند اشتباه است زیرا مطابق نوشته‌های شرعی و نکاح نامه‌هائی که اکنون در دست اهالی محل‌است مشارالیه ازعلماء متدین وزاهد ومتبحر اسدآباد بوده‌است .

آباد همدان ودعوی آنان بیمورد است ، درموقع تودیع وبرداشتن چند شیشه عکس ازمنسوبین حاضرچنین اظهار داشت موقعیکه بنزدیك اسد آباد رسیدیم بهپیرمردی برخورده ماشینرا نگهداشته ازاو پرسیدیم سید جمالالدین کجائی است بلهجهٔ محلی گفت جمالالدین خودمانرامیگوئی

مطلب دیگری که سبب اشتباه برادران افغانی ماشده کلمهٔ سعد آباد است که بعضی ازمورخین اسلام مانند صاحب مجمل التواریخ وغیره وسلسلهٔ جلیلهٔعلماء معاصر مانند مرحوم آیتالله آقاسیدابوالحسن اصفهانی وهمچنین خود سید بزرگوار ومرحوم آقاسید حسن فقیه و ملای معروف اسد آباد ومرحوم حاج سید هادی روح القدس وجناب زبدةالفقها آقای حاج میرمحسن فقیهی کهاکنون درقیدحیاتوقریب صدسال ازعمرشریف اومیگذرد همهٔ آنان اسدآباد راسعدآباد ضبط کردهاند چنانکه فعلاهم عوام اسدآباد آنرا بلهجهٔ محلی (سعدوا) تلفظ مینمایند که مخفف سعد آباد است .

آثار ومدارك موجوده

۱ـ سلسلهٔ انساب سید

۲ـ خانهٔ پدری سید واقع در کوی سیدان اسد آباد جنب امام زاده احمد که هنوز آثارش باقی ومحل سکونت یکی از بستگان اوست .



۳ـ قبور نیاکان سید جمال الدین واقع درحوالی شرقی امامزاده احمد سیدان اسد آباد که ازششصد سال قبل تا کنون نسلا بعد نسل وخلفا بعد سلف مشهور خاص وعام اهل ولایت است .

٤ـ موجودیت جماعت بسیاری ازمنسوبین سید درمسقط‌الرأس او



عکس دسته جمعی سید جمال‌الدین اسد آبادی (در ظهوران) جوانی که پشت سر سید ایستاده ودست ادب بسینه گذارده است مرحوم میرزا لطف‌الله محزون همشیره‌زاده سید میباشد

وعدهٔ قلیلی ازمعاصرین سید که اکنون درقید حیات میباشند .

٥ـ عکس سیدباجمعی ازمحترمین وفضلاءطهران که میرزالطف‌الله همشیره‌زاده‌اش باحترام سید درقفای اوایستاده ودست ادب‌بسینه گذارده

٦ـ خط دستی سید درپشت صفحهٔ‌اول کتاب تفسیرصافی در۱۳۰٤ه.
سید این کتاب رابوسیلهٔ حاج سیدهادی بجهة پدرش سید صفدرفرستاده

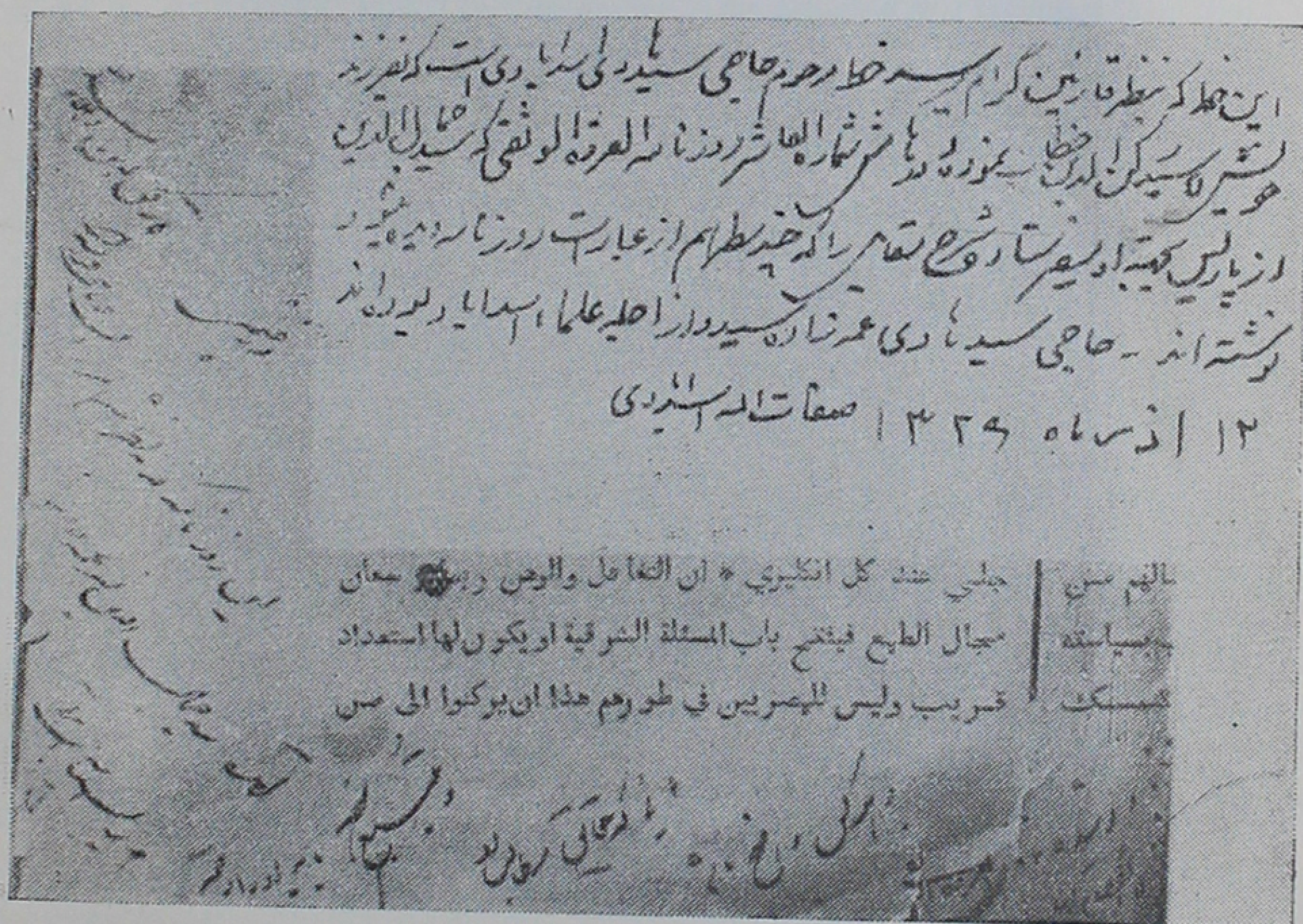
۷ـ عکس خط حاج سیدهادی در ذیل نوشتهٔ سید مبنی براینکه



حامل این کتاب از طهران من بودم بعداز فوت سید صفدر سید کمال نواده‌اش آن را بما فروخت .

۸ـ عکس خط مرحوم حاج سید هادی مذکور در کنار یکی از شماره‌های روزنامهٔ العروة‌الوثقای سید که فرزند خود سید رکن‌الدین را مخاطب قرارداده ودستور داده‌است مندرجات آنرا برای استفادهٔ عمومی بزبان فارسی ترجمه‌نماید .

۹ـسید سه شماره از روزنامه عربی العروة‌الوثقی را از پاریس بجهة سه نفراز منسوبین خود مستقیماً باسدآباد ارسال میداشته ۱ ـ پدرش مرحوم سید صفدر ۲ ـ عمه زاده‌اش مرحوم حاج سید هادی ۳ـهمشیره زادگانش میرزا شریف خان ومیرزا لطف‌الله خان .



این خط که بنظر قارئین کرام میرسد خط مرحوم حاجی سید هادی است که فرزند

سید رکن الدین خطاب نموده در حاشیه شماره العاشر روزنامه العروة الوثقی که سید جمال الدین

از پاریس بجهة ایشان ... چند سطر اهم از عبارات روزنامه ...

نوشته اند . حاجی سید هادی عمه زاده سید و از اجله علماء اسدآباد ...

۱۲ اذر ماه ۱۳۲۶ صفات الله اسدی

جلي عند كل انكليزي * ان التغافل والوهن ربما

مجال الطمع فيفتح باب المسئلة الشرقية او يكون لها استعداد

قريب وليس للمصريين في طورهم هذا ان يركنوا الى من

(پنج شماره از عین همان روزنامه منطبعه پاریس اکنون در نزد نگارنده موجوداست ـ شماره اولی مورخه ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۰۱ هجری وشماره آخری (۱۸) در تاریخ ۲۶ ذی الحجه همان سال بود که باوسائل عجیب و مجازات شدیدی از ورود آن بممالك اسلامی جداً جلوگیری کردند واز مطالبی که برشهرت سید در پاریس افزود موضوع مقالهٔ بسیارعالمانهٔ اوست که در رد خطابهٔ ارنست رنان عالم مشهور فرانسوی در خصوص اینکه (اسلام باعلم وتمدن منافات دارد) منتشر نمود .

۱۰ ـ حاج سید هادی برای نگارنده گفت وقتیکه شماره اول روزنامه مورد بحث بمن رسید وعنوان مؤسس ومدیر اورا خواندم نامه‌ای بسید نوشتم که خلاصه‌اش این بود (تو سید جمال خودمانی)

بعد ازچندی جوابی بدین مضمون بمن نوشت :

(سیدهادی جان من بااین کلاه افغانی وجبهٔ ترکمانی درشهر فرنگ)
(بااینهمه آب ورنگ چگونه مراشناختی اکنون باهمه مشاغلی که دارد)
(مثل این است که درحوالی امامزاده سیدان روی الواح قبور مرتمسه)
(باتو نشسته وباهم صحبت میداریم)

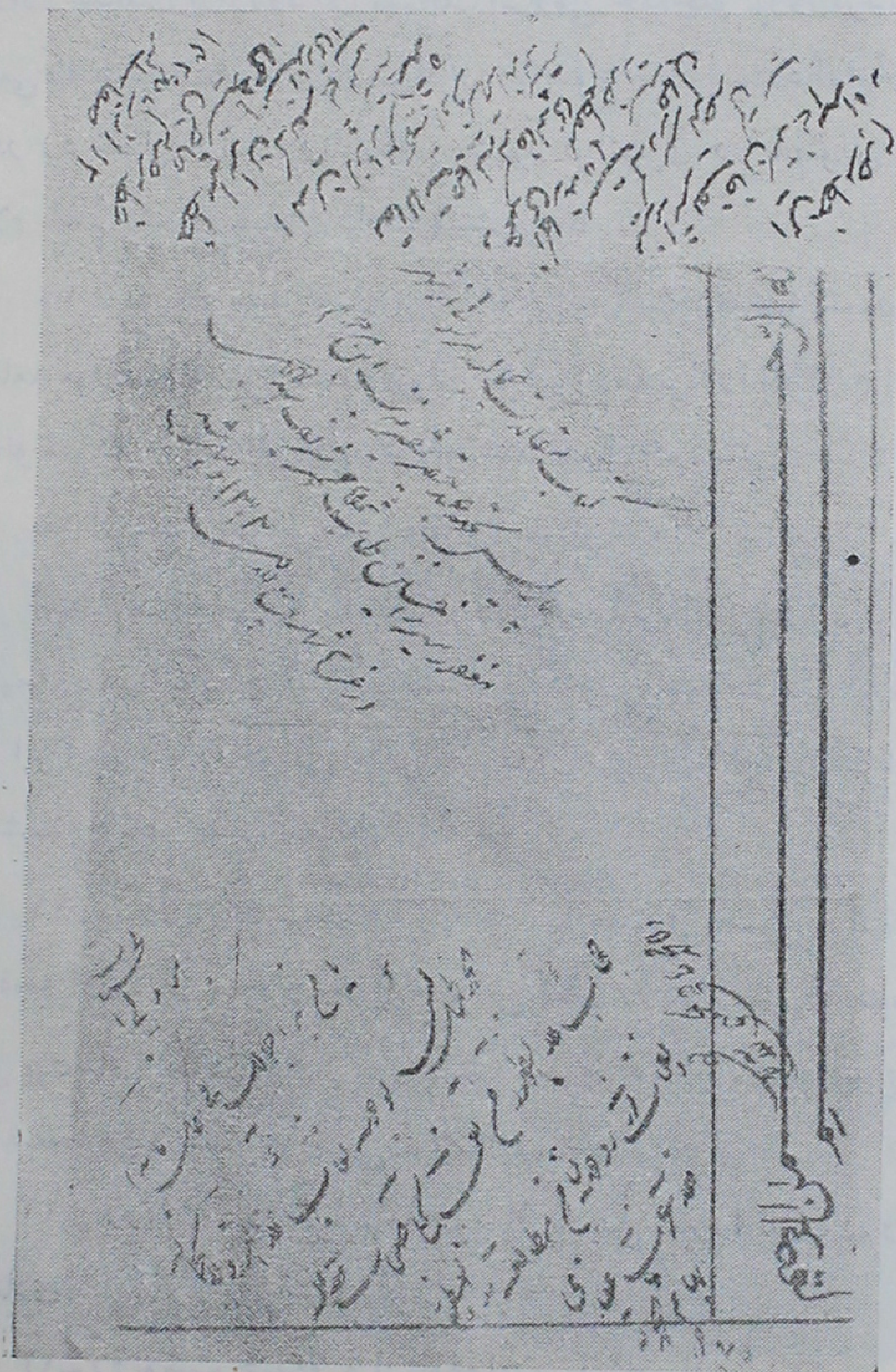
۱۱ ـ عکس خط مرحوم میرزا شریف مستوفی همشیره‌زادهٔ سید در صفحه اول کتاب مقالات جمالیه ـ این کتاب را در زمانی که سید در پاریس بوده از آنجا بجهة او ارسال داشته ومرحوم حاج سیدهادی نیزدر همان صفحه چند سطری بعربی نوشته‌اند .

۱۲ ـ رونوشت دوفقره نامهٔ سید از پاریس بمیرزا لطف‌الله وحاج سید هادی

۱۳ ـ رونوشت چندفقره ازنامه‌های سید بناصرالدین شاه .

۱۴ـ صورت الواح قبور چند نفر از منسوبین بلافصل سید که درجوار امامزاده احمد سیدان مدفونند .

۱۵ـ رونوشت وعین خط جناب آقای حاج میرمحسن فقیهی که از



اجله علماء وفقهاء میباشند وقریب صدسال ازعمرشریفشان میگذردودر همدان باکمال عزت واحترام بترویج احکام مقدسه اسلامی وامامت در یکی ازمساجد معروف شهراوقات صرف مینمایند.

۱۶- رونوشت مقاله بسیارجامع ومفید دانشمند محقق آقای سید محمد طباطبائی محیط.

۱۷- اظهار نظرصریح عالم مشتهر حضرت آیت‌الله سید هبة‌الدین شهرستانی دربارهٔ مولد سید.

۱۸- عکس یکشعر بخط خودسید که درمصراع اولیه شهادت‌خود را پیش بینی نموده.

۱۹- کتاب شرح حال سیدبقلم پدرنگارنده. این کتاب در تاریخ ۱۳۰۴ شمسی بسعی واهتمام‌دانشمند شهیر ووارستهٔ بصیر آقای حاج‌حسین کاظم زاده دربرلین ودر ۱۳۲۶ دربنگاه دین ودانش تبریزطبع ومنتشر گردیده.

۲۰- ملحقات مقالات جمالیه که در۱۳۱۲ شمسی درمطبعه کلاله خاورطهران چاپ شده.

۲۱- اگر کسی ازنگارنده بپرسد بعضی ازاین نوشته‌ها راکه نام برده‌اید فعلاکجاست جواب خواهم گفت در آن تاریخ کسی نمیدانست که‌بعدها باینگونه نوشته‌ها نیازپیدا خواهند کرد که آنها را از حوادث و دستبرد زمانه محفوظ دارند مضافاً بعد ازقضیه ناصرالدین شاه بجرم همشیره‌زادگی سید میرزاشریف عمویم را مدت‌هفت ماه‌درطهران‌زندانی کردند وپدرم مدتها درپشتکوه‌ایلام متواری وپنهان‌بود ودرهمان‌اوقات بحکم حکام‌وقت خانه واثاث وصندوق نوشته‌های خانوادگی مارا غارت

نموده بیشتراین نوشته‌ها را در آنموقع ازبین میبرند وچندفقره از آنها رابا ترس وبیم درجاهای نامعلومی پنهان مینمایند .

۲۲- یکی دیگر از دلائل عمده ومعتبریکه این موضوع را کاملا ثابت وروشن نموده واشتباه تاریخی معدودی از نویسندگان راکه بدون تحقیق وتتبع مرتکب شده‌اند رفع وجبران مینماید همانا ورقه گذرنامه خروج اولیه سیداست ازایران که خوشبختانه دانشمند محقق آقای سید محمد طباطبائی مقیم طهران در اثر علاقه‌ایکه به‌بزرگان کشور خویش دارنددرسه‌چهارسال قبل آنرا باکیف دستی سیدازخانوادهٔ مرحوم‌مغفور حاج محمد حسن امین‌الضرب بدست آورده و عین آنرا بنظر نگارنده رسانده‌اندوهم‌اکنون گذرنامه و کیف در کتابخانهٔ مشارالیه موجوداست

سلسله انساب سید جمال الدین اسدآبادی

مطابق شجره‌نامه‌ای که درخانوادهٔ سید سیف‌الله اسدآبادی است سید جمال الـدین ابن سید صفدر بن سید علی بن میر رضی الدین محمد الحسینی شیخ‌الاسلام بن میر اصیل الدین محمد الحسینی قاضی ابن میر زین الـدین الحسینی بن میر ظهیر الدین میر اصیل الـدین بن میر ظهیر الدین بن سید عبدالله که معاصر باامام زاده احمد بوده در سمدآباد محله سیدان تاریخ وفاتش ۸۶۲ هجری.

والده ماجده‌اش سکینه بیگم بنت مرحوم میر شرف الدین الحسینی القاضی ، این سلسلهٔ جلیله ازطرف پدرمعروف بطایفه شیخ‌الاسلامی واز جانب مادر مشهور بفامیل قاضی میباشند علاوه برمراتب علمی بعضی نیز بحسن خط موصوف بوده‌اند مـانند میرزکی عموی سید و میرزا جلال و میرزا جواد خالویان سید.

یك نسب نامهٔ دیگر بخط مرحوم میرزا لطف‌الله والدنگارنده.

سید جمال الدین ابن سید صفدر بن سیدعلی بن میر رضی الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن میر اصیل الدین محمد الحسینی شیخ‌الاسلام بن میر زین الدین الحسینی القـاضی بن میر ظهیر الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن میر اصیل الدین محمد الحسینی شیخ‌الاسلام - والده ماجده‌اش

سکینه بیگم بنت مرحوم میرشرف الدین الحسینی القاضی که ازعلو مرتبت اوسخنها درافواه است با میررضی الدین برادر و پسرهای میراصیل الدین بوده‌اند.

(توضیح ـ از اولاد میرشرف الدین هم هنوز جمعی زنده ودر قیدحیات میباشند)

رونوشت چند فقره تلگرافات نایب السلطنه

امیر کبیر (در بار مظفری) راجع بتوقیف میرزا شریفخان و غارت اثاثه و نوشتهای منزل او و برادرش میرزا لطف الله محزون

مقرب الخاقان خانباباخان سرتیپ حاکم اسد آباد برادرو کسان میرزا شریف بخاکپای همایونی ارواحنا فداه عرض وتظلم نموده‌اند که صاحب اختیار میرزا شریف را مغلولا باسد آباد فرستاده وشما هم او را محبوس واذیت نموده‌اید و آنچه خودش و برادرش داشته گرفته و برده‌اید حسب الامر الاقدس الاعلی ارواحنا فداه عالیجاه هاشم بیك آردل مخصوص مامور ومقرر است که اولا بمجرد ورود هاشم بیك باید میرزاشریف را از حبس حتماً وفوراً خارج وتسلیم مشارالیه نمائید که مرخص و آزاد باشد ثانیاً آنچه ازخودش وبرادرش گرفته وبرده باشید آردل مامور رسیدگی ومعلوم خواهدنمود باید تمام و کمال عیناً باطلاع ومأموریت هاشم بیك مسترد داشته قبض رسید بگیرید ومیرزا شریف راحسب الامر آردل مأمور یاخود بدارالخلافه بیاورد که بعرایض اورسیدگی نموده‌وقرارلازمه داده شود. شهرمحرم ۱۳۰۹ هجری نایب السلطنه امیر کبیر.

مقرب الخاقان خانباباخان سرتیپ اینکه میرزا شریف مستوفی

اسد آباد را صاحب اختیار مغلولا بولایت فرستاده وشما اوراحبس نموده اموال خودش وبرادرش را ضبط نموده اید جهت ومعنی ندارد حسب الامر الاقدس الاعلی اروا حنافداه بورود تلگراف میرزا شریف را از حبس فورا خارج نمائید که مرخص و آزاد باشد واموال آنها راهم که برده اید بااطلاع ماموری که می آید تمام وکمال پس بدهید . نایب السلطنه امیر کبیر

آردل مأمور. میرزا شریف راهمانطوریکه حکم شده بدون اینکه از او یك بزغاله حیف و میل بشود سالما بتهران بیاورید .

نایب السلطنه - امیر کبیر

منسوبین بلافصل سید

۱ - سید مسیح الله برادر سید جمال الدین ۲ - سید کمال الدین فرزند سید مسیح الله ۳ - سید محمود فرزند سید کمال الدین که فعلا در فرهنك همدان بسمت آموزگاری در تعلیم وتربیت اطفال مدارس انجام وظیفه می نماید ٤ - طیبه بیگم و مریم بیگم خواهران سید جمال الدین ٥ - میرزا شریف مستوفی و میرزا لطف الله فرزندان طیبه بیگم همشیره زادگان سید ٦ - حاج سید هادی روح القدس عمه زادهٔ سید ۷ - سید رکن الدین فرزند حاج سید هادی ۸ - سید حسین فرزند سید یعقوب از بنی اعمام سید ۹ - سید نصر الدین ۱۰ - میرزا اشرف الدین ۱۱ - آقا نظام ۱۲ - سید جلال



عکس آقای سید محمود یحیی جمالی فرزند سید کمال الدین
« سید کمال پسر سید مسیح الله و برادرزادهٔ سید جمال الدین است »

جمالی رئیس تلفون اسدآباد ـ غیر از اینها جماعت بسیاری نیز ازخویش و تبار و اقوام سید که درقید حیات می باشند در اسدآباد موجودند که نوشتن اسامی فردا فرد آنان باعث طول کلام خواهد شد.

مشخصات خانهٔ پدری سید جمال الدین

واقع در کوی سیدان اسد آباد

خانهٔ پدری سید جمال الدین واقع در کوی سیدان اسدآباد طرف جنوبی امامزاده احمد در ورودی این عمارت که مخروبهٔ آن فعلا محل سکونت یکی از بستگان سید است و از صورت اولیه خارج گردیده رو بمشرق باز میشود وجلو آن سکوئی با سنگ و گل بطول دو متر و نیم و بارتفاع نیم متر ساخته شده ازدهلیز بنا که بطرف مشرق بازمیشود دوراه مشخص می شود یکی ازپله های زیردالان بعمارت فوقانی داخل و دیگری بمحوطه حیاط وارد میشود ، این عمارت بدوقسمت متمایز شده قسمت جنوبی وقسمت شمالی ،قسمت جنوبی آن دارای دوطبقهٔ فوقانی و تحتانی است ، قسمت فوقانی عبارت از یك اطاق پنجدری است که دو اطاق سه دری در طرفین آن ساخته شده پیشرو وپایه های این اطاقها با آجر بناشده اطاق سه دری که معبر آن از دهلیز است محکمه مرحوم سید صفدر ومحل تولد سید بوده است ، پنجدری برای پذیرائی واردین اختصاص داشته طبقهٔ تحتانی وساختمانهای سمت شمالی نیز جای احشام واغنام و انبار ذخیره وآزوقه و مایحتاج زندگانی بوده در وسط حیاط درخت توت کهن سالی که شاخ و برگ آن بآسمان سر کشیده دیده میشود .

صورت منقوره چند الواح ازقبورمنسوبین سید

درجوار امامزاده احمد

۱ ـ صورت لوح مزار مرحوم سید عبدالله جداعلای سیدجمال ـ الدین واقع درجوار امام زاده احمد سیدان اسد آباد «هذاقبر الولدالصالح المرحوم المغفور السعید الشهید الدارج الی رحمة الله من رب الوعید وهو النتیجة الاکابر وبقیة الاخیار جلال الدولة والدین سیدعبدالله ابن سید مرتضی اسد آبادی توفی فی عشرة شهرشوال سنة اثنی وستین وثمانیه ماه ۸۶۲»

۲ ـ لوح قبر سید مسیح الله فرزند مرحوم سید صفدر برادرسید جمال الدین.

«هذاقبر المرحوم المغفور المبرور الواصل رحمة الله عالیجناب سیادت مآب آقای سید مسیح الله خاف صدق آقاسید صفدرفی سوم شهر ربیع الثانی ۱۲۹۶ هجری»

«سیدمسیح الله قبل از پدرش مرحوم شده است، ازمعمرین اسد آباد» «شنیدم سید صفدر در مرگ فرزند جوان خودسید مسیح الله از گریه» «خودداری نموده فقط درموقع دفن با تأثر فوق العادهٔ گفته آه مسیح الله» «رفیقم، واشك در چشمان او حلقه‌زده ولی‌سررا بسوی آسمان کرده تا» «اشك در چشمش خشك شود»

۳ ـ لوح مزار مریم بیگم ـ خواهرنا مادری‌سید

«هذا قبرالمرحوم المغفور مریم بیگم بنت مرحوم آقاسید زکی

متوفیه ۱۳۳۰ هجری»
(سید زکی علاوه بر کمال صوری دارای حسن خط بوده وعموی سید است.)
٤ ـ لوح مدفن مرحوم میرزا شریف خان مستوفی خواهرزادهٔ سید
«هذا قبر المرحوم المغفور المبرور الواصل الی رحمة الله جنب جایگاه میرزا شریف خان مستوفی ابن مرحوم میرزا حسین مستوفی ۱۳۵۱ هجری»
٥ ـ لوح مزار سید کمال الدین برادرزادهٔ سید جمال الدین:
«آرامگاه مرحوم سید کمال الدین الحسینی ابن سید مسیح الله سنه ۱۳۵۵ هجری»
جنازهٔ مرحوم سید صفدر را مرحوم میرزا رضا فرزند ارشد مرحوم میرزا شریف خان درحدود سالهای ۲٤ و ۱۳۲۵ هجری بارض متبرکه قم حمل ودر آنجا مدفون است.
٦ ـ جنازهٔ طیبه بیگم همشیرهٔ سید را بعتبات عالیات نقل ودر آنجا مدفون است.
جنازه مرحوم میرزا لطف الله خان را دومین فرزند ارشدش میرزا نصرالله جمالی بنجف اشرف حمل ودر وادی السلام دفن است.
۷ ـ جنازه مرحوم حاج سید هادی روح القدس درزاویه کفش کن امام زاده احمد سیدان دفن وجنازه مرحوم سید رکن الدین الف فرزند حاج سید هادی در زاویه شمال غربی امامزاده احمد در تاریخ ۱۳۳٦ هجری مدفون گردید ـ غیراز اینها عده بسیاری از کسان ومنسوبین این سلسلهٔ رفیعه در جوار امام زاده وقبرستان معروف بفامیل سید مدفونند که نوشتن اسامی آنها باعث طول کلام خواهد بود.

(رونوشت خط مرحوم معتمدالدوله فرماندار وقت همدان)

در خصوص حکم معاونت میرزا لطف‌الله خان نوشته بودید مخصوصا نهایت اعتقاد و اطمینان بملت خواهی و زحمات خودشان و سر سلسلهٔ فامیل محترمشان مرحوم مغفور محیی ایران آقا سید جمال‌الدین نورالله مضجعه دارم چون امروز جمعه است وعدلیه بسته است مخصوصاً حکم رسمی ایشان را از عدلیه همدان باین سمت با امضاء خودم انشاءالله از برای ایشان



مرحوم میرزا نصرالله فرزند مرحوم میرزا لطف‌الله محزون

خواهم فرستاد و امید وارم که خدمات جناب شما و ایشان را در تهران وخدمت اولیای امور طوری در تاسیس عدلیه در اسد آباد که منبع دزدی است(۱) جلوه بدهم که مورد تمجیدات فوق العاده ملی واقع شوید

معتمد الدوله

---

(۱) عین این نوشته در نزد نگارنده می باشد، در بلوای سالارالدوله در سراسر کشور ما ناامنی واغتشاش و راهزنی حکمفرما بود وامنیت وجود نداشت در اطراف اسد آباد و بخشهای کوچك ودور افتاده ازمرکز بیشتر از همه جا غارتگری و ناامنی ظاهر وهویدا بود .

رونوشت خط دستی مرحوم سید جمال الدین است که در پشت صفحه اول کتاب تفسیر صافی مرقوم فرموده اند وفعلا موجود است .

« این یك مجلد تفسیر صافی را روانهٔ خدمت والد مکرم معظم »
« ذوالفضائل جناب آقا سید صفدر سلمه‌الله نمودم که انشاءالله الرحمن این »



«بندهٔ خودرا ازدعای خیر فراموش نکنند، صحیح، جمال‌الدین الحسینی»
«السعد آبادی»

مرحوم حاجی سیدهادی اسدآبادی عمه‌زادهٔ سید که در تاریخ اقامت سید در طهران «۱۳۰۴» حامل این کتاب بوده درمقابل خط سید عبارات ذیل رانوشته‌اند:

(بلی این کتاب مستطاب را مرحوم سیدجمال‌الدین جهة مرحوم)
(آقاسید صفدر والد خود فرستاد وخوداین اقل خلقه حامل کتاب بودم)
(از دارالخلافهٔ طهران آوردم بعداز فوت سید صفدر سید کمال الدین)
(پسرسید مسیح‌الله هرچه داشت فروخت این کتاب را هم ماازاوابتیاع)
(نمودیم‌وانا العاصی محمدهادی الحسینی السعدآبادی کتبت ذلك فی شهر)
(رمضان المبارك ۱۳۲٤هجری قمری)

(نورچشمی آقارکن‌الدین را اعلام میدارد این روزنامه که بنظر)
(شمامیرسد ازپاریس که‌پای تخت‌فرانسه‌است آمده سید جمال‌الدین پسر)
(عمه‌که درآنجا مدیرالسیاسه‌است مرقوم وتتبع نموده بایداورا ترجمه)
(نمائی که حقایق مطالب اوبرهمه کس واضح‌باشد مخفی‌وپوشیده‌نماند)
(«العروة‌الوثقی لاانفصام لها»اناالعاصی محمد هادی‌الحسینی السعدآبادی)
«سید رکن‌الدین فرزند حاجی سیدهادی است»

رونوشت خط مرحوم میرزا شریف خان همشیره‌زاده سید جمال-الدین اسدآبادی که درصفحهٔ اول کتاب مقالات جمالیه که‌سیدازپاریس برای او فرستاده نوشته‌اند:

(کتاب مقالات جمالیه مرسولی ازشهرپاریس بجهة عبدحقیرفقیر)
(مذنب‌ابن مرحوم مغفورمیرزاحسین طاب‌ثراه محمد شریف‌اسدآبادی)



(درغره شهر ربیع الاول ۱۳۰۲ واصل شد)

این شرح را مرحوم حاج سید هادی روح القدس اسد آبادی در ذیل آن مرقوم داشته‌اند:

(هو - ولی الحسنات یامن بدأ جمالك فی کل مابدأ الحمدلجمیل)

(لیس لوجهه نقاب الاالنور ولا بجماله حجاب الاالظهور من نعمت تجلی)

(صبحات وجه علمه ونفحات نور و جهه لنامن مطالعة هذه السطور فقد)

(غرت عینای بها ثم الحمدله . حرر فی التاریخ و انا هادی الحسینی)

(الاسعد آبادی)

شرح ذیل را که بنظر قارئین محترم میرسد سید در تاریخی که در

طهران (۱۳۰۴و۱۳۰۸ه) اقامت داشته برصفحهٔ کاغذ کبود رنگی بخط خود مرقوم داشته‌اندپدر نگارنده که ملازم خدمت‌شان بوده آنرا مانند بعضی از نوشته‌های سید ضبط و نگهداری مینمایند.

(ستاره‌ای پدرخشید و ماه مجلس شد. وقت سحر بود که ازخواب)
(بیدار شدم دیدم هوا بسیارسرد است و برفها چشم را خیره میکند لهذا)
(بسرعت تمام وضو گرفته بحجره رفتم وخویش رابلحاف پیچیدم تا آنکه)
(اندکی گرم شده شروع بنماز کردم ودوباره صبر ننموده بلحاف اندرشدم)
(وتاطلوع آفتاب درفراش خودنشستم پس از آن مشغول شرب چای و)
(کشیدن چپق گردیدم وچون بخاری را آتش کردند وآفتاب بلندشداز)
(منزل بیرون رفته ببازدید بعضی ازدوستان رفتم)

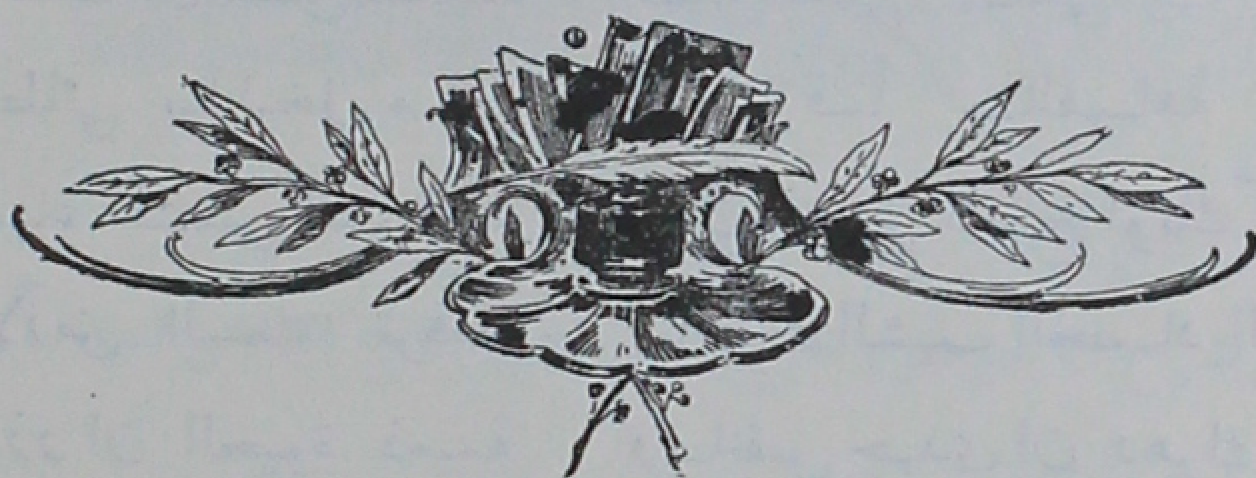
اشعارعربی را درخاتمهٔ شرح مزبور مرقوم فرموده‌اند:

ما کنت احسنت ان العشق تسکنة　　فمذء انی اذلتنی یا مبادیه
اذا نسب الطائی بالبخل مادر　　وغیر قساً بالفهاهة باقل
وقال السهاء للشمس انت خفیة　　وقال الدجی للصبح لونك كاجل
طاولت الارض السماء ترفعاً　　فاخرت الشهب الحصاد الجنادل
فیاموت زر ان الحیوة ذمیمة　　ویانفس جدی ان دهرك هاذل

ترجمه: اکنون که مادرحاتم طائی را بخیل میخواند وباقل قس را به بی زبانی نکوهش میکند وسها به آفتاب میگوید تو ناپیدائی وشب ببامداد میسراید رنگ توسیاه است وزمین باآسمان سر برابری دارد وسنگهای زمین در برابر ستاره‌های آسمان خودنمائی مینمایند ایمرگ بیا که این زندگی نکوهیده میباشد وایدل سخت بکوش که روزگار سرستمگری دارد.

«مادر» کسی است که درعرب به بخل مشهور بوده است قس ابن ساعده

ازخطبای معروف ومشهورزمان جاهلیت عرب است، باقل یکنفر ازاعراب بوده که بکندی زبان ضرب المثل بوده است چنانکه میگویند وقتی یازده عدد رامیخواسته‌است بطرف بفهماند انگشتان خودرا باز کرده بعلاوه زبان خودرا هم بیرون میآورده بااین ترتیب یازده عددرا بطرف مقابل میفهمانده است .



مقاله حکیم دانشمند آقای سید حسن مدنی

معروف بصفاءالحق مقیم همدان

بسم هو تعالی شأنه. ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

پرسید عزیزی از این بنده هیچ نیارزنده که ای حکیم ۸۰ ساله ای غارت‌زده خون‌جگر خورده و غربت کشیدهٔ دربدر، اطلاعات تو درباره مرحوم سید جلیل حضرت جمال‌الدین فیلسوف ایرانی شرق (متولد اسد آباد همدان) چیست؟ و تا چه اندازه در مسافرتها و سیاحت که در هند و مصر و عربستان و قسمت جنوبی ایران کرده‌ای از دانشمندان چه شنیده‌ای؟... جواب عرض میشود زمانیکه مرحوم پدرم حاجی سیدمحمود مدنی معروف به (صدیق‌الاشراف) برای فروختن املاك خود واقع در بلوك چاردولی کردستان بواسطه تعدیات اولاد ولیخان بکرمانشاه تشریف آوردند که به امیر حسینخان حسام‌الملك همدانی بفروشند بندهٔ ناقابل هفت‌ساله بودم مرا باخود بکرمانشاه برد در آنموقع سید جلیل را تبعید کرده بودند که بعراق عرب ببرند چون سید با مرحوم میر علی اکبر لاجوردی داماد نیکو نهاد پدرم و مرحوم میرزا نجفقلیخان مدیر روزنامهٔ اختر رابطه و رفاقت واقعی داشت از امیر مذکور خواهش کرد که سید را ملاقات نماید، بعد از کسب اجازه یکشب بزیارتش نائل شدیم و در عمارت کاخ تحت‌الحفظ بودند بعد از شرفیابی پدرم باچشم گریان ایشانرا زیارت کرد و بمن فرمود دست سید

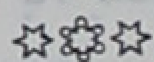


عکس ادیب دانشمند یگانه آقای حکیم صفا اسحق مدنی «همدان»

جلیل را ببوسید بنده هم اطاعت امر نمودم قریب یکساعت و نیم باهم صحبت کردند که من لایق نبودم که از فرمایشات‌شان استفاده نمایم همین قدر تأکیدات بلیغه فرمود که از میرعلی اکبر لاجوردی قدر دانی کن که روزگار امثال ایشانرا کمتر تحویل جامعه میدهد و نیز توصیه فرمود که اولاد خودرا بتحصیل علم ترغیب کن پس ازمدتی مدید که ازطرف بهداری مأموراسدآباد شدم مدت پانزده سال متوالی در آن بخش مشغول ایفاء

وظیفه بودم خانهٔ آن سید مرحوم فعلا در اسدآباد جنب بقعه امامزاده احمد محلهٔ سیدان باقی است «از نقش و نگار در و دیوار شکسته، آثار پدیداست صنادید عجم را» با عموزادگان آنمرحوم آقای میرزا شفیع امام جمعه آقای سید حسین و مرحوم سید رکن الدین سالها معاشرت داشتم و بعضی مکتوبات بخط خود سید جلیل در نزد حاج سید هادی روح القدس (که عمه زاده سید میباشد) و مرحوم میرزا شریف و میرزا لطف الله خان متخلص بمحزون (که همشیره زادگان سید میباشند) زیارت شده ایشان ایرانی هستند پدرشان مرحوم آقای سید صفدر بوده و سید کمال الدین اخوی زاده ایشانرا که اندك شباهتی به آن مرحوم داشت معاشر بودم اکنون نیز جمعیت بسیاری از منسوبین آنمرحوم در اسدآباد سکونت دارند مطلب بیش از اینهاست رساله ردطایفه نیچریه بهترین دلیل است بر بزرگواری آن مرحوم که افتخار ایرانیان است (۱)

پزشك صفاء الحق سید حسن مدنی - دکتر در الهیات ۱۲ر٤ر۱۳۳٦



شرح ذیل را جناب آقای حاج میر محسن فقیهی اسدآبادی الاصل و همدانی المسکن که از فحول علماء و فقهاء اسدآباد و قریب صدسال از عمر شریفشان میگذرد بنا بتقاضای نگارنده مرقوم فرموده اند:

هشتم صفر المظفر ۱۳۷۵ هجری مطابق ۱٤ مهرماه ۱۳۳۳ شمسی.



آیت الله آقای حاج میر محسن فقیهی

اجابة و امتثالا لابتغاء یکنفر از اکابر خویشان و فامیل و بستگان وحید عصر و المبتکر فی الفنون حائز صفات حمیده و مقام اخلاق جمیله آقا سید جمال الدین قدس سره که تبیین از مشخصات ایشان

۱ - عین نوشتهٔ محققانه آقای صفاء الحق در نزد نگارنده موجود است.

شود، آنچه اینجانب محسن الحسینی الفقیه فی الجمله اطلاع دارم شخص شخیص آنجناب نجل مرحوم سید صفدر سعد آبادی که فعلا باسد آباد معروف است از محال همدان یعنی مسقط الرأس ایشان در آن بلد وقبر والد ایشان مجاور مرقد امامزاده شاهزاده احمد سلام الله علیه، لیکن نظر بعلو فطرت ومقام وذکاوت عقل وحدت ذهن عمیق ودقت فکر دقیق که واقعاً سر آمد عقلاء وحکماء ودانشمندان بشمار میرود لذا سزاوار نبود که در بلادر کیکه سکونت فرماید بناء علی هذا هجرت در ممالك دنیا وسیاحت در بلادی که پسندیدهٔ ایشان بود میفرمودند نعم ایشان اباً عن جداً سعد آبادی ومسقط الرأس ایشان در آن بلد، و بعض اجداد ایشان قرب امام زادهٔ معظم الیه مدفون میباشند چون زمان خلفاء جور اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها از بلاد خود متفرق و متواری بودند اجداد ایشان در آن بلد وارد وشهید شدند جداعلاء ایشان که بااجداد این بنده متحد میشود ودر مکان مسطور مدفون است درلوح مرقدشان مرقوم است (العبد الصالح الشهید السید عبدالله ابن السید المرتضی) ودر اسد آباد اورا درسنه اثنین وستین وثما نمائه (٨٦٢) شهید نمودند ولی ذریه واحفاد ایشان غیر منحصر و محلهٔ آنها مشهور بمحلهٔ سیدان ومعروف بلدان است بالجمله مرحوم سید جمال الدین هرچند سعد آبادی است و بعض حالات ایشان در بعضی مجلدات المنجد هم مذکور لیکن اقتضاء علو رتبه در اسد آباد بلکه در بلدان ایران قناعت نداشتند واکثر اوقات در ممالك خارجه سیاحت و مشتغل بافاضه واستفاضه بودند والسلام علی من اتبع الهدی ٨ صفر ١٣٧٥ هجری مطابق ١٤ مهر ١٣٣٣ شمسی.

الاحقر محسن الفقیه سعد آبادی ساکن همدان (١)

١ــ عین این نوشته در نزد نگارنده موجود است.



جناب آقای داعی الاسلام همدانی

شرح ذیل را جناب آقای سید عباس موسوی (داعی الاسلام) همدانی که از معمرین و مقدسین شهر همدانند ومتجاوز ازهشتاد سال ازعمر شریفشان میگذرد مرقوم داشته‌اند :

نظر بتقاضائی از این اقل السادة داعی الاسلام عباس موسوی در بارهٔ ایرانی بودن حضرت آیت العظمی رضوان مقام طاب ثراه مرحوم سید جمال-الدین اسد آبادی بعرض میرسانم: قرب شهر همدان بمسافت شش فرسخ تخمینا بنده‌زادهٔ ارشد رئیس معارف قصبهٔ اسد آباد توسط خواهرزادگان حضرت سید علیه الرحمه مرحوم آقا میرزا شریف و آقا میرزا لطف الله علیهما الرحمه مقالات مرحوم سیدرا بدست آوردیم وطبع شد مطبوعه آنها که سرمشق زندگی تمام صنوف بشر است حاضر مرحوم حاجی سیدهادی فامیل نزدیک

سید علیه‌الرحمه از ذکاوت حال طفولیت سید برای ما ذکر مینمود فوق العاده بوده ایرانی بودن سید جمال‌الدین علیه‌الرحمه اظهر من الشمس است.

داعی‌الاسلام عباس موسوی ـ سجع مهر داعی‌الاسلام موسوی



مقاله بسیار جامع و کافی دانشمند محقق آقای سید محمد طباطبائی محیط تحت عنوان تحقیق و انتقاد نقل از شمارهٔ ۱۶۰۷ روزنامه آتش تهران مورخهٔ دو شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۳۴ ـ ۲۲ رجب ۱۳۷۵

سید جمال‌الدین اسد آبادی

سال گذشته بمناسبت تصادف باشصتمین سال وفات سید جمال‌الدین اسد آبادی در کشور لبنان از طرف نویسندگان کشورهای عربی مراسمی ساده بر گذار شد که در نوع خود خالی از اهمیت نبود، ضمناً کمیسیونی مأمور شد که با همکاری نمایندگان کشور های علاقمند دیگر مقدمات مجلس یادبود دیگری را در مقیاس وسیعتری بسال ۱۹۵۶ که مصادف با شصتمین سال شمسی وفات اوست فراهم آورد.

این مرد بزرگ که بدون شك خاستهٔ کشور ماست در تحول اوضاع ادبی و اجتماعی و سیاسی کشورهای خاورمیانه نفوذ مستقیم داشته و سر رشتهٔ غالب اصلاحات و تطورات اجتماعی این ناحیه با افکار و اعمال او پیوستگی پیدا می کند.

بهمان اندازه که سید جمال‌الدین در زمان خود از نظر عقلی و روحی توانا بوده بر شمارهٔ بدخواهان و بداندیشان و طرفی که آنان برای مبارزه با نفوذ افکار و تخریب شخصیت او اختیار کرده اند افزوده است. بهر جا میرفت و بهر کاری دست میزد موجبات پریشانی و آوارگی اورا بشکلی فراهم می آوردند.

در آغاز عمر اورا باپدرش ناگزیر از ترك اسد آباد واقامت در قزوین کرده بودند همانطور که در عهد کهولت وی را از مصر بجرم تخریب روح وفکر جوانان بایران تبعید می کردند و پیش از آن در عثمانی مشایخ را بر ضد یك خطابهٔ فلسفی او که چیزی جز تکرار نظریه حکمای اسلام درتفسیر کار نبوده بر می انگیختند، در حیدرآباد دکن سالارجنگ صدراعظم نظام را باخراج مؤدبانهٔ اووادار می‌ساختند در پاریس با انواع دسایس و وسایل جلو انتشار روز نامه سیاسی او را می گرفتند، در لندن پس از استکشاف نیات اودر بارهٔ قضایای خاور میانه برای مسافرت‌او باسلامبول‌مانع می‌تراشیدندواز تهران‌وسیلهٔ عزیمت اورا بروسیه فراهم می‌نمودند تا از آسیب وجود او محفوظ بمانند، پلیس روسیه اورا بجرم عدم تجدید گذرنامه پروانهٔ اقامت نمیداد تا از تاثیر کلمات او در مسلمانان دست‌وپا بستهٔ آن کشور در امان باشند و سفارت ایران در پطرزبورك از نو کردن یا تمدید تذکرهٔ سیاسی او خود داری‌می کرد.

در شهر طهران طوری زندگی‌را براو تنگ میگرفتند که بقصبهٔ حضرت عبدالعظیم پناه بردودراواسط زمستان او رااز کنار مقبره‌امامزاده کشان کشان روی برف وگل کوچه های ری تا باغ سراج‌الملك برده و از آنجا روی یا بوی برهنه دست و پا بسته از کشور بخارج تبعیدمیکردند.

در بغداد باو پروانهٔ اقامت‌نمیدادند ودربصره شش ماه ازحرکت او بهرجهتی که میخواست ممانعت میکردند، در لندن که‌قرن نوزدهم پناهگاه فراریان سیاسی عالم بود از انتشار مجله او با لطایف‌الحیل

جلوگیری می کردند و فعالیت های سیاسی او را بادعوت عبدالحمید به اسلامبول و توقیف او در زندان طلائی باب عالی خاموش میکردند. صبر و شکیبائی او براین حوادث و تلاش فکری برای تحول مجرای این اتفاقات سید را بمقام یك سیاستمدار ثابت العقیده و مبتکرعالم اسلامی معرفی میکند و توسعهٔ نظر او در قلمرو اندیشه واصلاح، باو شخصیت اسلامی ممتاز بلکه جهانی میدهد تا آنکه پزشك و دندانساز وجراح را که قاعدتا بایستی نگهبان جان انسانی باشند بتخریب بنیان وجود مادی او برانگیختند واین چراغی که مدت سی سال از کنار خلیج بنگاله تا ساحل اوقیانوس اطلس را نور می بخشید در بستر بیماری خاموش کردندوجسد اورابی نام و نشان زیر نظر پلیس حکومت عثمانی در گوشه‌ای بخاك سپردند وبکسی اجازه ندادند که درمصر وعثمانی و ایران مجلس ترحیمی بیاد او تشکیل دهدوتاموقعی که مستر کراین امریکائی درصدد بر آمد آرامگاه اورا در اسلامبول بازدید و مرمت کند از گور او نام و نشانی معلوم نبود، در دورهٔ حیات او هرجا که تصور قبول و نفوذ کلمه‌ای برای اومیرفت با اعزام جواسیس و اعمال دسایس ذهن مردم رانسبت باو مشوب میساختند، در عراق عرب اورا رندساده پرست وباده نوش وپای کوب ودست افشان بمجتهدین شیعه معرفی می کردند و مرحوم میرزاحسن شیرازی را که با نخستین ارتباط قلمی و فکری با سیدحاضر شد فتوای حرمت تنبا کورا بدهد طوری از او بیمناك میساختند که حاضر برای ملاقات ومذاکره با او بعدا نمیشدودرتهران شهرت می دادند که براندام نهفتهٔ او هنگام بیرون کشیدن از بقعهٔ حضرت عبدالعظیم نشانهٔ مسلمانی نبود.

با وجود این دسیسه ، خاور میانه طوری تحت تأثیر افکار و عقاید اودر آمد که در جنبش مشروطهٔ ایران و عثمانی افتخار ملاقات و انتساب باو بالاترین سند آزادی‌خواهی واستحقاق و کالت وریاست برای عرب وعجم و ترك و تاجیك شده بودو دست خط های فارسی وتازی او سند فضیلت و لیاقت و آزادیخواهی برای این‌وآن میگردید ،و کسانی که‌در اسلامبول شاید بیش ازجلسه ای ویا لمحه‌ای ازفیض مجالس او بهره نیافته بودند با جمع آوری غث وسمین وزشت و زیبا ودرست‌ونا درست از این گوشه و آن صفحه بنام یاد داشت و خاطرات جمال‌الدین دفترها می‌پرداختند ودر جراید عربی‌وترکی انتشار میدادند تا بدین‌طریق سند لیاقت‌وقابلیت سیاسی خودرا بوجود اومستند سازند، پس از آنکه نهضت آزادی درخاورمیانه بدان گونه مبارزات بدخواهانه که برای آلوده کردن یا بد نشان دادن نام نامی او معمول بود خاتمه بخشید نوع دیگری از تبلیغات‌را جهة گل اندود ساختن آفتاب وجود سید متداول ساختند .- باکمال‌جسارت اورا آلت دست بیگانه برای تخریب مصر وایران‌قلمداد نمودند ومردی که مدت سی‌سال‌یا کمتر باسیاست انگلستان بطور مستقیم وغیرمستقیم در شرق‌وغرب مبارزه کرد ودنیائی‌را زیر قدم گذارده بودتا هرجا بتواند نهضتی بر ضد مصالح آن‌دولت بر انگیزد مزدور ومأمور بیگانه جلوه دادند .

سید که هرعنوانی و اقدامی‌را برای پیشرفت نظریهٔ سیاسی خود مفید میدانست بدان‌دست میزد وقید عقیده ومحل ومنشأ وروش‌خاصی را که مضر بتوسعهٔ افق نفوذفکری برای اصلاحات‌عالم اسلامی‌میدانست از میان برداشته و چند صباحی از دستهٔ فراماسونهای مصری که وسائل

نشر عقیده و افکار در اختیار داشتند استفاده کرده بود امروز در نقش یك فراماسون خرقه پوش صاحب پیش بند و حمایل روی جلد کتاب تازه تصویر میشود تا ذهن کسانی را که ضمن تبلیغات سیاسی اخیر نسبت بدستگاه فراماسونری بدبین شده است در زیر لفافهٔ توصیف و تعریف برضد او برانگیزند.

سید که در پناه شهرت افغانی توانسته بود از بداندیشی نمایندگان سیاسی آن عصر ایران در کشورهای خارج مصون بماند و پس از سی سال مبارزه غریب و بیکس در قفس عبدالحمیدی جان بجان آفرین تسلیم و تن بیجان بخاك گورستان مشایخ سپرد، عاقبت نگذاشتند در قبر خود هم آرام بماند و برخلاف دستور دین اسلام گور او را شکافتند واستخوانهای باز مانده‌اش را از این در بآن در و از این کشور بدان کشور برفراز خاك وهوا و آب جابجا کردند تا در دامنهٔ کوهستان کابل دوباره بخاك سپردند، اکنون که مساعی ارباب تحقیق وپژوهش میتواند نژاد وتبار و بوم و بر و مبدأ و منشأ وجنسیت وتابعیت او را درست معرفی کند و بزرگان فضلای عرب وترك وهند خود را از قید اشتباهات ناشی از سیاست خود او در بارهٔ مولد ومنشأش آزاد میسازند وشیخ محمد عبدالقادر مغربی یکی از دو مرید باقی مانده دورهٔ زندگانی سید که فیض ملاقات او را دریافته اند برای ملامت سر محمد ظفرالله خان پس از آنکه مسند وزارت امور خارجهٔ پاکستان را در راه حفظ عقیدهٔ مذهبی خود ترك کرد توسط منیر حصنی دمشقی به او چنین پیام میفرستد: « تو که عمری را در کار سیاست گذرانده‌ای وسرشناس جهانی شده‌ای چرا باندازهٔ سید جمال الدین شیعه ایرانی سیاستمدار نشدی که وقتی عقیدهٔ مذهبی وجنسیت سیاسی خود

را مانع از پیشرفت کار سیاست اسلامی خود دید خود را افغانی خواند و با حنفیان که طبقهٔ حاکمهٔ دستگاه خلافت عثمانی بـود همعقیدگی اظهار کرد»

مرحوم شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء از قول مرحوم پدرش شیخ علی کاشف الغطاء که مدتها در اسلامبول باسیدمعاشر بوده ودرعراق نیز نسبت به‌اصل وجنس او معرفت داشته است نقل میکرد که موقع توقف مرحوم‌شیخ‌علی دراسلامبول وشرکت در محافل‌افادات سید همه خواص یاران‌اومیدانستند که‌ازجامعهٔ‌شیعهٔ‌ایران برخاسته و برای چه‌اظهار تسنن و افغانی بودن میکند

مولوی عبدالغفار مدیر انجمن ترقی اردو که بهترین وجامعترین کتاب را در زبان اردو راجع بسید جمال‌الدین نوشته در پایان مجلس مذاکره‌ای که‌شش سال پیش بااودر دفتر انجمن درون دانشگاه‌علیگر با حضور پرفسورهادی حسن استاد زبان فارسی درعلیگر داشتیم صریحاً اعتراف نمود که اشتهارات غلط که بااسناد تاریخی موثق تطبیق نمیکند باید در بارهٔ سیداصلاح شود وخود وعده داد که درچاپ دیگر از کتاب خود آنها را اصلاح‌خواهد نمود، وابوالکلام آزاد وزیرفرهنگ‌جمهوری هند مقالهٔ خود را دربارهٔ او زیر عنوان (سیدجمال‌الدین اسد آبادی) مینویسد:

خیلی عجب است که دراین جریان تحول نظرهاراجع بنام ونشان سیدجمال‌الدین کسی در طهران اخیراً کتابی راجع بسیدجمال‌الدیـن انتشار داده که از پشت جلد تاصفحهٔ آخر اصراری در این دارد که‌سید را باهرسریشمی که بتواند بخارج ازایران بچسباند و بحکم تأثیر تربیت

نفس ازاین لطیفهٔ علمی غافل مانده است که برای ایرانی بودن سید اصولا تفاوتی در همدانی بودن یا کنری بودن نیست و برفرض اینکه سید ازسعد آبادیا اسدآباد معلوم همدان ویا اسعد آباد وشیر گده موهوم کنار رود کنر باشد در ایرانی بودن او نمیتوان تردید کرد و همانطور که بغدادی و نجدی ودمشقی وصنعاوی عربی هستند کابلی ، هراتی ، طهرانی ، همدانی نیز ایرانی محسوب میشوند واگرصاحب این نشریه درنتیجهٔ عدم وصول بمرحلهٔ تحقیق وتحت نفوذ کلام شیخ محمد عبده آنهم پیش از بازگشت از تبعید و نوشتهٔ ادیب اسحق آنهم سالها پیش از تأسیس الهلال اورامولود اسعد آباد غیر معلوم در حومهٔ کابل بداند بازهیچ اشکالی در این نبوده که اورا در کتاب خود فیلسوف یاسیاستمدار ایرانی بخواند، همانطور که ادیب اسحق لبنانی وسیدعبدالرحمن کواکبی صفوی حلبی و شیخ محمد عبده کردی مصری وجمیل صدقی زهاوی کردی بغدادی رابدون تردید از بزرگان عربی میخوانند ومیدانند .

اگر درانتشار این گونه کتابها که بهیچوجه باروح بیطرفی وتحقیق تاریخی تدوین نشده سوء نظر ودسیسه‌ای هم در کار نباشد نمیتوان این پافشاری ولجاجت درافغانی نشان دادن سید را نادیده گرفت و بدون منظوردانست وامیدواریم صاحب کتاب سید جمال الدین افغان چاپ جدید طهران درنتیجهٔ نشراین کتاب سیاح کابلی شود و بااجازهٔ مقامات افغانی از رود بارکنگر دیدن کند و بچشم سر ببیند چنین اسعد آبادی وچنان خانواده‌ای که نسب آنها باسه پشت فاصله بسیدعلی ترمذی آنهم نه محدث وحکیم قرن سوم وچهارم بلکه نقاش چیره دست همعصر همایون درقرن دهم هجری برسد، برای سید جمال الدین مصلح عالم اسلام وجودندارد وپس از برگشت بایران

برای بار چهارم خاطرات مجعول محمد پاشا مخزومی را با نظر تحقیق وتصحیح بوسیله همین کتابفروشی اقبال بصورتی انتشار بدهد که باحقیقت تاریخی وفق بدهد واز ایرانی بودن سید جمال‌الدین و تعلیم و تربیت در قزوین و نجف برای این مرد بزرگ تصور منقصتی نکند ، ای کاش مترجم خاطرات خیالی مخزومی درك زمان سید سعید حبوبی شاعر و عالم عرب وهمشهری سابق خود را کرده بود و از زبان او داستان همشاگردی با سیدجمال‌الدین را پیش از بازگشت سید از عراق بایران می‌شنید ومیدانست که این جعفری اسدآبادی درشهر قزوین وتهران و نجف تربیت‌عقلی پیدا کرده‌ودرشهر بوشهر وقتی‌خانوادهٔ آل صفر همدانی بوده با مبلغین مسیحی کشمکش داشته وبعد ازمهاجرت باسلامبول برای اینکه بتواند درمسجد سلطان احمد وظیفهٔ تدریس معقول پیدا کند کنری وحنفی‌شده است . سید محمد طباطبائی مقیم تهران

رونوشت نامهٔ سید جمال الدین بحاج سید هادی روح‌القدس اسدآبادی از پاریس ۱۳۰۱ ھ .

سید هادی جان‌من. مکتوب تو بسمو معانی و رشاقت الفاظش حقیقت چون بستانی بود که عیدان اشجار ملتفه‌اش بانواع ازهارمرصع باشد ولی صدحیف که مسالك بین اشجار همه مملو بود از قبور خاویه و عظام بالیه وجثث قتلی وسیل دماء که نگاه‌کردنش موجب کراهت و تصورش سبب نفرت می گردید ونتن رائحهٔ اینها قوهٔ شامه را ازاستشمام آن انوار وازهار بازمیداشت والسلام جمال‌الدین الحسینی

رونوشت نامه ایست که سید جمال‌الدین از پاریس ۱۳۰۱ ھ بهمشیره زادهٔ خود میرزا لطف‌الله نوشته

نور دیده میرزا لطف‌الله . مکتوب تو که کاشف برحسن‌طویت



مرحوم میرزا لطف‌الله محزون همشیره زاده سید جمال‌الدین اسد آبادی

وطهارت سریرت ولیاقت ذاتیه واستعدادات فطریه بود رسید بسیارخوش شدم خصوصاً عبارات آن که در نهایت انسجام وغایت ارتباط بود بامراعات تشبیهات عنیقه واستعارات بدیعه، آفرین بر تو باد، جوانان را ادب زیب و زیور کمال است معهذا نباید بدین اکتفا نمود چون قناعت بحدی ازدرجات کمال باوصف اینکه اورا حدو پایانی نیست ازدون همتی و پست فطرتی است نوشته بودی برای زیارت من میخواهی بپاریس بیائی چنانچه جهة زیارت من می آئی باید مطیع امر شده صبر نمائی، حال موقع نیست زمان مناسب دیده ترا خواهم طلبید و الا هر گاه خلاف امر نموده بیائی بعظمت حق سوگند است که مرا درشهر پاریس نخواهی دید ـ یاران زنده را اسلام برسان مکارم اخلاق ناصری را مطالعه کن . جمال‌الدین الحسینی

تحصیلات سید

تا سن ده سالگی که عشرهٔ کاملهاش میتوان گفت مکتبش خانه و آموزگار او پدر فرزانهاش بوده (کتاب امثله را که در آنموقع تحصیل می‌نموده و درچند جای آن اسم خودرا یادداشت کرده اکنون درنزد نگارندهٔ این سطور موجود می‌باشد) در آن تاریخ بعلت اختلافات محلی و دوئیتی که بین سادات اسد آباد وجود داشته سید صفدر که مرد عالم وزاهد وسلیم النفسی بوده برای اینکه از جارو جنجال و نزاع وجدال بر کنار باشد مهاجرت اختیار کرده و نظر باستعدادی که درطفل خود سید جمال الدین سراغ داشته او را نیز همراه کرده متفقاً در حدود ۱۲۶٤ هجری وارد شهر قزوین شده چهار سال تمام در آنجا توقف مینمایند، سیددر این مدت با حدت ذهن ووسعت فکر واستعداد خدا داده بکسب علوم متداوله اشتغال داشته چنانچه ایام تعطیلات را هم در حجرهٔ خود می‌نشسته ومشغول مطالعه بوده و هرچه پدراصرارمیکند که برای رفع خستگی و تفریح ساعتی بگردش برود قبول نمیکند و میگوید خشت و گل چه تماشائی دارد.

در اواخر سال چهارم مرض مشئوم وبا در آنجا شیوع نمود و نفوس بسیاری را شربت مرگ چشانیده بدیار عدم فرستاده چون تلفات

این بیماری زیاد بوده اجساد اموات را در سردابهٔ مدرسه ایکه محل اقامت سید وجمعی از طلاب علوم بوده انباشته می نمایند.

بطوریکه بعد ها خود سید در تهران نقل کرده و پدر نگارنده در آن محضر حضور داشته ـ ملاحسین نامی از جمله علماء قزوین با پدر سید دوستی ورفاقت داشته، سید می گوید موقعی که من برای خرید لوازمات یومیه بسمت بازار میرفتم بملاحسین برخورد نمودم که بقصد ملاقات پدرم بمدرسه می رفت وقت برگشتن دیدم جسد ملا حسین بی حس وحرکت در بین راه افتاده وجان بجان آفرین سپرده از مشاهدهٔ این حالت و مرگ ناگهانی او تعجب وحیرت نموده بفکر عمیقی فرورفته باخود اندیشیدم که این چه بیماری جان ستان و بلای مهلکی است که فرصت ومهلت نفس کشیدن بکسی نداده و آناً اورا هلاك مینمایداز همان دقیقه تصمیم گرفتم که باید در کشف علت این مرض و علاج این بیماری تحقیق وتفحص کرد، چند دسته شمع خریده بدون اطلاع پدر داخل سردابه شده کفن ازمردگان گشوده پلك چشمان وبن ناخنان آنانرا بدقت ملاحظه مینمودم همینکه پدرم از این واقعه واقف گردید قزوین را ترك کرده بتهران عزیمت مینمایند.

نظر بهمولایتی بودن و سابقهٔ آشنائی داشتن بمنزل سلیمانخان افشار رئیس وسرپرست ایل افشار اسد آباد که در محلهٔ سنگلج منزل داشته اند وارد می شوند، مرحوم سلیمانخان صاحب اختیار که از رجال معروف دربار ناصری بوده مقدم این پدرو پسر را گرامی شمرده قریب هفت ماه از آنها باکمال احترام پذیرائی می نماید. (تفصیل ملاقات و مباحثهٔ سید درموضوع مسائل فقهی با عالم ومجتهد معروف طهران مرحوم آقاسید صادق

طباطبائی رحمة‌الله علیه در کتاب شرح حال سید که بقلم پدر نگارنده تدوین و بطبع رسیده مشروحاً مندرج است)

سید از تهران باتفاق پدرش ازخط بروجرد بعتبات عالیات مسافرت نموده ودر نجف اشرف در حوزهٔ علمیه استاد اجل ومجتهد اعلم وقت مرحوم شیخ مرتضی انصاری طاب ثراه وارد شده مدت چهارسال تمام نیز از محضر آن استاد نامی و عالم روحانی استفاده نموده و از علوم معقول ومنقول و آنچه متداول زمان بوده بهرهٔ کافی و نصیبی وافی حاصل نموده چنانکه از حیث قابلیت استعداد وذکاوت وحدت ذهن فطری موردتوجه خاص ومحبت بی پایان شیخ واقع گردیده و روی این اصل بعضی از طلاب کوته نظر نسبت باو حسد میورزند ودرصدد اذیت و آزار او بر می آیند ، مرحوم شیخ که ازجریان امر آگاه بوده وسائل مسافرت سیدرا بهندوستان فراهم آورده یکنفر از معتمدین خودرا با او همسفر کرده سید بهند رهسپار ومدتی در این کشور پهناور وسرزمین عجیب متوقف گشته مقداری ازعلوم جدیدرا درآنجا فرامیگیرد سید ازهند بحجاز رفته پس اززیارت بیت‌الله‌الحرام «۱۲۷۳» وملاقات ومذاکرات باشیوخ ورؤسای قبائل ازخط بین‌النهرین و کرمانشاهان باسدآباد آمده بیش از سه شبانه روزتوقف نمینماید ـ یکشبانه روز در منزل پدر خودسید صفدر ـ یك شبانه‌روز در منزل همشیره‌اش طیبه بیگم ـ یکشبانه‌روز درمنزل خواهر دیگرش مریم بیگم .

دراین سه‌شبانه‌روز آنچه را پدر و مادر و همشیره‌ها و برادر و سایر بستگانش اصرار والحاح والتماس باو مینمایند که‌از مسافرت‌صرف نظر نموده و در نزد کسان خود بماند قبول نکرده آخرین جوابی که

با آنان گفته این بوده است (من مانند شاهباز بلند پروازی هستم که فضای عالم را بااین وسعت برای طیران خود تنگ می بینم شماچگونه میخواهید در این قفس باین کوچکی مرا پای بندو محبوس نمائید)

بعد از دیدار خویش وتباراز اسد آباد بطهران وخراسان مهاجرت نموده واز آنجا بافغانستان رفت «۱۲۷۳» وچهارسال تمام بتعلیم وتربیت وارشاد و هدایت جوانان افغانی همت گمارده تاریخ الافغان را بعربی در آنجاتالیف مینماید بعد از غائله و جنگ امیر اعظم خان و شیرعلیخان «۱۲۸۴ و ۱۲۸۵» از افغان بهندواز آنجا بمصر وبعد از چهل روز توقف باستامبول رفت .

چون شرح مسافرتهای طولانی سید و فعالیت های سیاسی آن مصلح عالم اسلام از این تاریخ ببعد تاورود او بخاك ایران مفصل است ومورخین ونویسندگان جهان این قسمت را مشروحادر تالیفات خودشرح داده اند بنابراین ازبحث دراینموضوع صرفنظر نموده ودنبالهٔ مطلب را از آنجا شروع می کنیم که قدم بخاك میهن خویش گذاشت

ورود سید ببوشهر و دعوت ناصر الدین شاه از او

سید در اوایل ماه شعبان ۱۳۰۳ هجری بعزم مسافرت نجد و قطیف وارد بوشهر شده نامه‌ای بزبان عربی از کاروانسرای کربلائی عوض بحاج احمدخان سرتیپ پدر سدیدالسلطنه مینویسد که عکس آن در مجلهٔ کاوه کلیشه شده و رونوشت آن در این وجیزه بنظر قارئین گرام خواهد رسید، حاج احمدخان پس از خواندن نامه فوراً بیرون رفته بعد از چند دقیقه بایکنفر سید جلیل القدر مراجعت می کند سید همانا سید جمال الدین بوده است، اینک رونوشت نامه:

صفوة اولی الهمم وقدوة ارباب الشمم السرتیب الحاج احمد خان لازال مصوناً بعنایة الرحمن انی قد حللت الآن ببلدة انت ساکنها و منك بهجتها وبك محاسنها فکتبت الیك هذه الوریقة زعماً منی انك بتقلبك بین اطوار الزمان واختبارك اجناس الانسان ترغب ان تلاقی کل من دعك الامر وحنکه العصر ولو کان فی کن حقیر متربعاً علی حسیر فان کان الامر کما رایت فیالحظی الاوقر والافلست اول من عزة القمر - وانی جهلاً بمحلات الاقامة فی ماهذه البلدة نزلت فی خان خرب عفن لایسکنه الاالصعالیك والاوباش یسمی بکاروانسرای کربلای عوض و السلام.

جمال الدین الحسینی

ترجمه

سرتیپ حاجی احمدخان برگزیدهٔ حاجیان است، پیشوای مقربین

آنکه بعنایت حضرت سبحان وجودش از بلیات مصون و محفوظ باد، من اکنون بشهری وارد شده‌ام که توساکن آن بوده و بواسطهٔ وجود تو است که آن شهر بهجتی یافته و محاسنش آشکار است، این نامهٔ پرورق را بسوی تو نوشتم بامید آنکه تو از جهة اینکه در طی دوران زمان گرد واگرد ایام را دیده و از اشخاص مختلف کسب تجربه نموده و مردم را شناخته ومیدانم مایل هستی که ملاقات کنی باکسی که تقلبات روزگار وی را مجرب نموده واز او امری را بعنوان عاریه اخذ کنی ولو اینکه مسکنش در کلبهٔ حقیری بوده و بحالت تربیع حسرت زده نشسته باشد، اگر امر چنین باشد که من پنداشته و دیده‌ام پس ای عجب از بهرهٔ وافری که مرا نصیب است و اگر غیر این باشد نور ماه برمن پرتوی نیفکنده و مرا نور نبخشیده است، باری من از بی اطلاعی به منازل و سراهای این شهر به خانه و منزلی خراب وعفن وارد شده‌ام که در آن سکنا نمیگیرند مگر فقراء واوباش، و این محل بنام کاروانسرای کربلائی عوض معروف و نامیده است ـ والسلام

جمال‌الدین الحسینی

در مدت سه ماه که سید در بوشهر توقف داشته مرحوم فرصت‌الدوله شیرازی مؤلف کتاب آثار العجم و مقالات علمی و سیاسی و کتاب دبستان الفرصه و مرحوم میرزا نصرالله ملک المتکلمین وجمعی دیگر از فضلاء و آزادیخواهان خدمتش رسیده واز محضرش استفاده‌ها مینمایند در ماه ذی‌القعده ۱۳۰۳ هجری محمدحسن خان اعتمادالسلطنه حسب‌الامر شاه تلگراف کرده سید را بطهران احضار سید این دعوت را اجابت نموده بپایتخت وطن خویش رهسپار میگردد در ورود باصفهان ظل‌السلطان ده روز بانهایت احترام از سید پذیرائی نموده درماه ربیع الثانی ۱۳۰۴ هجری وارد طهران شده در

منزل مرحوم حاج محمدحسن امین الضرب که از دوستان و پیروان او بوده منزل میکند (پدر نگارنده گفت همینکه ازورود خالوی معظم خود بجنوب ایران اطلاع حاصل نمودم بی تابانه بشوق دیدارش باصفهان شتافته پس ازیك جلسه ملاقات باظل السلطان و اطلاع ازحرکت سید بطهران عازم مرکز شده لدی الورود خدمتش رسیده مورد لطف و نوازش اوقرار گرفته از خویش و تبار و یاران دیار خود پرسشها نموده محل توجه و مهر و محرر مقالات و بیاناتش شده تا روزیکه سید طهران را ترك نمود در خدمتش بودم)

وقتی در طهران بحضور ناصرالدین شاه رسیده اعلیحضرت میگوید ازمن چه میخواهی؟ باکمال جرات و شهامت میگوید (دو گوش شنوا) مخالفین افکار خیرخواهانهٔ این مصلح جامعهٔ اسلامی وخائنین ملك و ملت که در کمین وپی فرصت بودند بنای بدگوئی و سعایت و نمامی را گذاشته تاجائیکه رفته رفته ذهن شاه را مشوب وخاطرش را مشوش ساختند آن مرد بزرگ وروشن بین همینکه از زمینهٔ تفتین بداندیشان و نظریهٔ سلطان مطلع گشت تصمیم بمسافرت گرفت و این نامه رابشاه نوشت.

رونوشت صحیح و کامل نامهٔ سید بناصرالدین شاه باپاسخ آن

عرضه داشت بسده سنیه وعتبه عالیه اعلیحضرت شاهنشاهی رفع الله لواء فخاره علی هامات ملوك العالم ومجد به کلمة الاسلام بین الامم.

چون این عاجز بقصد رفتن نجد به بندر بوشهر وارد شدم اعتمادالسلطنه (صنیع الدوله) برحسب ارادهٔ سامیه اعلیحضرت شهریاری بدارالخلافه الهیه ام دعوت نمود امتثال نموده حاضر شدم ولله الحمد شرف مثول حاصل شدو مورد نظر عاطفت ملوکانه گردیدم و اکنون میخواهم بفرنگستان

بروم واجازه و رضایت اعلیحضرت جهان پناه را این عاجز اعظم واجبات ذمهٔ خودمیداند و برای استحصال اذن همایونی که جز آنم مقصدی دیگر نیست بعرض این عریضه جسارت شد والبته هرجاباشم خودرا خادم بمقاصد مقدسه اعلیحضرت شاهنشاهی کـه حفاظت دین وصیانت حوزهٔ مسلمین است میدانم. اللهم ایدبآرائه الصائبة هذه الملة البیضاء وشید بعزائمه الثابته اساس سلطنة هذه الامة الغراء والسلام. جمال الدین الحسینی

جواب

جناب آقای سید جمال الدین. مقصود ما ازملاقات شما حاصل شد و از آن خوشوقت شدیم حالا هم کـه بازمیل بفرنگستان رفتن دارید بسیار خوب است والبته هرجا باشید دعای مـا را فراموش نخواهید کرد مـاهم مرحمت لازمه در حق شما رامنظور داریم ومحض اظهـار ونمایش آن یکقوطی انفیه دان الماس نسبت بشما مرحمت فرمودیم که همیشه وجود همایون را درنظرداشته باشد (۱).

شهر رجب المرجب ۱۳۰۴ ـ ناصرالدین شاه

میرزا علی اصغرخان نخست وزیروقت حامل این نامه بوده قوطی انفیه را باهزارتومان ویك حلقه انگشتر الماس ازخود درمنزل حاج محمد حسن امین الضرب برده تقدیم سیدنموده سیدعیناً وجه‌را پس داده انگشتر رادرهمان مجلس بحاج محمد حسین آقافرزند امین الضرب می بخشدقوطی انفیه دان را نیز بعد از چند روزبیکی از آشنایـان خود اعطاء نموده. پایتخت کشور خویش را ترك و از راه روسیه باروپا مسافرت میکند تا

---

۱ ـ رونوشت این سؤال وجواب که بخط پدرنگارنده درهمان تاریخ نوشته شده فعلا درنزد نویسندهٔ این سطور موجود است.

اینکه ناصرالدین شاه درسومین مسافرت خود باروپا ۱۳۰۶ هجری سید را درمونیخ پایتخت باویر آلمان ملاقات نموده ازعزت وحرمت سیددر آن دیار در شگفت مانده بسید میگوید تو درهر لباس باشی من ترا میشناسم چرابکشور خویش نمیآئی که ازوجودت استفاده نمایند - سید میگوید بلی ایرانیم وهرجاکه باشم خودرا خدمتگزار و خیرخواه پادشاه اسلام پناه و ملت اسلام میدانم و شکر میکنم که بعد از مدتها از خواب گران بیدار وبفکر اصلاح مملکت میباشید.

خلاصه بعد از مذاکرات با اصرار وابرام و بستن عهدو پیمان باخود ناصرالدین شاه سید حاضر شد که دو مرتبه بایران بر گردد و اوقات گرانبهای خود را صرف اصلاحات ورفع اجحافات نماید، چون در آنموقع روابط سیاسی دولت شوروی باایران بواسطهٔ واگذاری امتیازات تأسیس بانك وراه آهن وامتیاز انحصار توتون و تنباکو بدولت انگلیس سخت تیره بود وبرای رفع اختلاف دولت ایران ودرباریان دچار اشکالاتی شده بودند خواستنداز طرز فکروسیاست وکاردانی سید در این باب استفاده نموده او رابرای رفع اختلاف وحل وفصل این مشکل درنظر گرفته بمسکو فرستادند سید نیز این امررا قبول نموده به پطرز بورك رفت ودرآنجا بارجال و سیاسیون شوروی تماس گرفته داخل مذاکره شد وباموفقیت در اواسط سال ۱۳۰۷ هجری وارد ضرابخانهٔ تهران شده این نامه‌را از آنجا بناصرالدین شاه نوشت.

(عرضه داشت بسده سنیه عالیه اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه)

(ایدالله بالعدل والانصاف)

(بعهد خود وفانموده مطالب مرجوعه انجام یافته واکنون بضرابخانه)

(وارد شده‌ام این است قبل ازاینکه تشرف جویم ووارد شهرشوم اظهار)
(میدارم، میدانم مغرضین دست از اغراض خود برنمیدارند وهمه‌روزه)
(سعایت‌خواهند نمود وشهریار هم‌ دردفع شبهات و سعایت خائنین اقدام)
(نخواهند فرمود ومتعذر بعذر و در عهد خود استوار نخواهند ماند ـ)
(چنانچه در عهد خود ازروی حقیقت باقی و استوارید اجازه فرمائید)
(وارد شده تشرف حاصل نمایم هرگاه این‌عهد و دعوت‌هم مثل دعوت)
(سابق‌است از همین جا اذن معاودتم دهیدکه نه مغرضین اعادهٔ سعایت)
(نمایند ونه اعلیحضرت‌بخلف‌عهدومیثاق در عالم مشهورشوند.)

(جمال‌الدین الحسینی)

جواب ناصرالدین‌شاه

(جناب آقای سید جمال‌الدین. از آمدن‌شما مسرور، زحمات‌شما)
(را منظور ونهایت اعتقاد واعتمادرا بعهدووطنخواهی شما دارم‌مانیزدر)
(عهد خودبرقرارو باقی‌می‌باشیم ازهرجهة آسوده‌خاطروارد شوید،منزل)
(در خانهٔ جناب صدراعظم کرده‌همه روزه با ایشان‌بحضورمانائل گردید)

ناصرالدین شاه

ثانیا سید بشاه چنین نوشته :

(بعدالعنوان- ازباقی بودن درعهدومراحم ملوکانه نهایت‌متشکرم)
(نزد صدراعظم‌منزل‌نخواهم کردمنزل متعدددارم‌چون‌حاجی محمدحسن)
(امین‌الضرب از دوستان من است وسابق هم آنجا منزل داشته‌ام میل)
(دارم بازدر همانجا باشم) جمال‌الدین الحسینی

جواب ناصرالدین‌شاه

جناب آقای سیدجمال‌الدین. حال که میل‌داریدخانهٔ حاجی‌محمد
حسن منزل‌کنید بسیارخوب - شاه

سید باطمینان قول سلطان بطهران وارد ودرعمارت حاجی محمد حسن امین‌الضرب کـه سابقاً نیز منزل داشت مسکن کرد طبقه فضلاء و روشنفکران و آزادیخواهان پروانه‌وار دور آن شمع هدایت رافرا گرفته ازخرمن علم ومعرفت آن سیدبزرگوار استفاده واستفاضه مینمودند.

ناصرالدین شاه درموقعیکه سیدرابحضور طلبیده باومیگوید کی شروع بکارخواهید کرد.

سید میگوید هروقت این مار وعقربها را ازاطراف خود پراکنده کردی آنوقت عاجزهم شروع بکار خواهم کرد.

سید که‌طالب‌اصلاحات اساسی وعدالت‌اجتماعی ومخالف‌سرسخت ظلم واستبداد بود ودر مجالس ومحافل علناً از اجحاف واستبداد تنقید میکرد ، مردمان خائن وخود خواه و دشمنان سعادت واستقلال ایران و ایرانیان‌علم مخالفت رابلند کرده محملها وپیرایه‌ها برسخنان آن‌فیلسوف خیرخواه بسته باسعایت وتفتین بدستیاری میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم روابط سیدرا باناصرالدین شاه‌تیره وذهن‌اورا از سید مشوب و خاطرش را مشوش نمودند وبقدری نسبت باین مرد بزرگ ومصلح عالم اسلامی بدگوئی کرده وخبث طینت بخرج دادند کـه نـاصرالدین شاه را وادار کردند که سید را ازایران اخراج نمـاید، ازطرف دربار باوابلاغ شد که چندی طهران راترك وبیکی ازاماکن مقدسه تشرف حاصل نماید.

سید این دفعه زیربار این نـاحسابی نرفته و تحمل این تحکم را نیاورده باشهامت وشجاعت اخلاقی که مخصوص خوداوبوده بدون پروا بـاصراحت لهجه جواب میدهد « من محکوم امرکسی نیستم کـه بمن بگویند بیا بیایم وچون‌بگویندبرو بروم، تاسلطان رابنقض عهد در دنیا

مشهور نکنم از اینجا حرکت نخواهم کرد اکنون که زمستان وموقع مسافرت نیست همینکه هوا خوش شد هرجا میل داشتم میروم» درخلال روزهائی که این مذاکرات فیمابین سید و دولتیان جریان داشته پدر نگارنده راکه دراین سفرنیز تا آخرین روزیکه اورا ازحضرت عبدالعظیم تبعید و آواره میکنند درحضورش بوده احضار ودستور میدهد کتابخانهٔ اورا که همراه داشته دریکی ازاطاقهای منزل حاجی محمدحسن امین الضرب گذارده درب آنرا بمهرخود ممهور نماید واثاث مسافرت خود را بوالد نگارنده می بخشدوالد راقم این سطوراین اثاث را تا آخرعمر بسیار گرامی ومتبرك میشمرد. خودسیدنیز بعنوان گردش ازمنزل حاجی محمد حسن امین الضرب خارج شده بحضرت عبدالعظیم نقل مکان نموده مدت هفت ماه واندی در زاویهٔ مقدسه حضرت عبدالعظیم ساکن بوده درآنجا نیز طرفداران وی ووطنخواهان درمحضرش حضور بهمرسانیده از افکار و بیانات آن سید جلیل وعلامهٔ کبیر کسب فیض مینمایند.

سید در همان اوقات این نامهٔ تاریخی را از حضرت عبدالعظیم بناصرالدین شاه نوشته‌است، ازاین مکتوب بطوریکه اطلاع حاصل است دو نسخه بیشتر موجود نیست که اصل آن نزد آقای معتضدالملك «نوادهٔ مرحوم قوام‌الدوله» است.

اصل نامهٔ مرحوم سید جمال اسدآبادی بناصرالدین شاه‌قاجار بدست میرزا علی اصغرخان اتابیك افتاده معلوم نیست آنرا بنظرشاه رسانده‌است یامانند سایر کارها نعل‌را وارو زده است.

پس ازفوت اتابیك این نامه‌دربین اوراق منشی‌او پیدا شده‌وورات منشی مذکور آنرا بهمسایهٔ خود داده‌اند وبعداً دست‌بدست گشته بآقای

معتضدالملك رسیده ، هنگـامی کـه معتضدالملك حاکم شاهرود بوده
بمرحوم تیمورتاش اطلاع دادند که چنین نامه‌ای نزد حاکم مزبور هست
مرحوم تیمورتاش حاضرشدآنرا بهرمبلغی ممکن شود خریداری نماید
ولی معتضدالملك متعذر بود که حتی مبلغ پنجهزارتومان‌هم دادندوراضی
بفروش نشده است بنابراین قرار شد سوادی‌از آن نوشته‌شود، جوانی که
مأمور استنساخ نـامه بود دونسخه سواد برای جناب دکتر غنی فرستاد
ولی نسخهٔ متعلق بمرحوم تیمورتـاش مانند بسیاری چیز های دیگر و
غالب اسناد و مدارك زندگانیش از بین رفت‌واین نسخه رااز کلکسیون
ذیقیمت آقای دکتر غنی که مجموعه‌ای‌از نوشته‌های مشاهیر و بزرگان
ایران میباشد بدست آورده‌ایم .

شرح مزبورکه دراطراف نامهٔسیدنوشته شده ازشماره ۷رستاخیز
ایران نقل شده‌است .

رونوشت نـامهٔ سید

عرضه داشت بسده سنیه عـالیه و عتبه رفیعـه سامیه اعلیحضرت
شاهنشاه اسلام‌پناه ایدالله بالعدل و نصره بالحق وشید دولته بالحکمة و
صانهـا بقدرته عن کید المختلسین وحفظها بقوة ارادة عن مکرالخائنین
و خداع المنافقین واعز بعزالله کلمه‌الاسلام والمسلمین آمین

در«مونیك»وقتی که‌ازشرف‌وعداحترامات واجازهٔ‌مصاحبت‌موکب
همایونی‌درزمرهٔ طردبودم درهمان محضراسنی‌جناب امین‌السلطان وزیر
اعظم‌چنان پسندید که‌این‌عاجز برای اصلاح بعضی امورضروریه‌اولا به(پطرز
بورغ) رفته پس از انجام آنها بـایران بیایم اعلیحضرت شاهنشاه اقامه‌الله
بـه‌دعامة‌المدن استحسان فرمودند در شب همان یوم‌الشرف پنج ساعت
جناب وزیراعظم بااین عاجز مکالمه نمودند خلاصه‌اش آنکه اولا دولت

روسیه ورجال وارباب جراید آنرا حق نیست که ایشان را برجاس ونشانهٔ
سهام نمایند وازدر معادات ومعاندت برآیند چونکه ایشان یعنی جناب
وزیراعظم مالك وصاحب ملك نیستند ورتق وفتق امور بقدرت ایشان نیست
دیگر آنکه مسأله کارون وبانک ومعادن قبل از ارتقاء ایشان برتبهٔ وزارت
عظمی انجام پذیرفته است نهایت این است که اجراء آن از سوء بخت در
زمان وزارت ایشان شده است پس حین ورود پطرزبورغ باید درنزد وزارت
روسیه ابراء ذمه و تبرئهٔ ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسدهٔ
وزراء روس را درحق ایشان داده وحسن مقاصد ونیات ایشان را دربارهٔ
دولت روس مسجل کنم ثانیاً ازاین عاجز خواهش نمودند که به (مسیو کیرس)
رئیس الوزراء و وزیر دول خارجه ومستشارهای ایشان (ویلنکالی) و
(زینوویب) شفاها بگویم که ایشان یعنی جناب وزیراعظم از برای اثبات
حسن مقاصد خود در هرحال حاضرند که اگر ازطرف روس طریق سهلی
ارائه شود درظرف چند روز مسأله کارون وبانک ومعادن را حل نموده
بحالت سابقه اعاده نمایند این عاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیراعظم را
عین رضایت پادشاه وخیر ملت اسلام میدانستم به پطرزبورغ عود نمودم وچند
نفر را که درسیاسیات مشرق زمین باخود هم مشرب میدانستم چون ژنرال
(ابروچف) درحربیه وژنرال (دیختر) در وزارت دربار وژنرال (ائناتیف)
سفیر سابق روس دراسلامبول ومادام (نودیکف) که ازخواتین نافذالکلمه
وغالباً درمسائل سیاسیه که مابین روس وانگلیس است میکوشید باخود
متفق کردم ودرظرف دوماه بیست بار بامسیو (کیرس) وبامستشارهای ایشان
ملاقات کردم وپیش ازآنکه درمقاصد جناب وزیراعظم شروع نمائیم اولا
دراین سعی نمودم که بادله وبراهین سیاسیه وباعانت هم مشربهای خودم

ثابت کنم که صلاح دولت روس درمشرق زمین آن است کـه علی الدوام
بادولت ایران ازدرمسالمت ومواداة ومجامله بر آید وسختگیری ومخاصمت
ننماید ودرضمن همه‌وقت منح وسماح اعلیحضرت شاهنشاه‌اسلام پناه را
در اترك واراضی ترکمانیه وجاهای دیگر خاطر نشان ایشان مینمودم چون
دانستم که این مطلب اصلی مسجل شد ومقبول گردید واز برای ایشان
انحراف رأی روی داد وآتش غضبشان فرونشست در آنوقت مقاصد جناب
وزیراعظم را پیش نهاده گفتم وزیراعظم بنفس خود درمونیك بمن گفتند
بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگرشما طریقی نشان دهید که موجب
حرب وسبب غرامت نگردد مسئله کارون وبانك ومعادن راحل نمایند
وموازنهٔ سابقه که‌درمیان دولت روس وایران وانگلیس بوددوباره برقرار
کنند ودرتلواین مطلب اینقدر که ممکن بود درتبرئهٔ ذمهٔ جناب وزیر
اعظم وحسن مقاصد ایشان درحق دولت روسیه کوشیدم چنانچه‌دوباره
هم‌این مطالب را ازپطرسبورغ بایشان نوشتم مسیو کیرس ومستشارهای
ایشان پس ازآنکه مکرراً از حسن مقاصد ونیات عزم جناب وزیراعظم
پرسیدند گفتند که ماباید دراین مسأله بـاوزیرجنگ ووزیر مـالیه اولا
مشورت کنیم وباامپراطور حاصل مشورت خودرا عرضه نمائیم بعدازآن
اگرطریق سیاسی یافت شد که بدان‌توان حل مسأله رانمود بشما شفاهاً
خواهیم گفت کـه بنهج جواب بجنـاب وزیراعظم برسانید البته اگر این
مسأله بنهجی حل‌شود که موجب مخاصمه‌درمیان دولت‌ما ودولت‌ایران
نگردد بهتراست ، پس‌ازچندین بار مشورت دومسلك‌پلتیك یکی‌ازبرای
خود ویکی‌ازبرای جناب وزیراعظم‌تعیین نموده بمن گفتند که‌اگرجناب
وزیراعظم میخواهند ابواب خطر های آینده رابه‌بنددندرجواب‌رسالت

این دو مسلك را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هریك از ماخط حرکت پلتیك خود را بر آن دو مسلك معین قرار دهیم مسأله بخودی خود بلا غرامت و بلا جدال حل شده سبب رضایت همه خواهد بود این عاجز شادان و خرسند شدم که بقوت الهیه بتنهائی توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی بدولت اسلام نمایم و وزیر اعظم را از خود خوشنود کرده باشم چون بتهران رسیدم خارج شهر توقف نموده بجناب وزیر اعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانهٔ حاج محمد حسن امین الضرب را معین نمودند که در آنجا فرود آیم و نجل ایشان را مهماندار مقرر نمودند و این عاجز مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم بغیر از یکبار آنهم بعد از یکماه که عز شرف حضور حاصل شد و بدان نوید های ملوکانه مفتخر گردیدم و در این مدت جناب وزیر اعظم هیچگونه از این عاجز سؤال نکردند که در پطرسبورغ چه واقع شد و جواب آن مسأله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در این مدت چند بار بعضی از حاشیهٔ خودرا برای احوال پرسی فرستادم و وعدهٔ ملاقات مفصل میدادند چون مدت طول کشید از کیفیت مسأله سؤال شد در جواب گفتم که هنوز از طرف وزیر اعظم استفسار نشده و سبب راهم نمیدانم، در وقتی که اهمال جناب وزیر اعظم بوزارت روس معلوم گردید با همه محاجات و مجادلات و تبلیغات ملحانهٔ این عاجز در پطرسبورغ ایشان این امر را بمجرد ملاعبه بازی و اهانت و تحقیر و یا خود حیلهٔ سیاسیه بمقصود کشف افکار طرف مقابل (کاش سؤال میشد و کشف میگردید) شمرده بسفارت خود در دار الخلافهٔ طهران تلگراف نمودند که سید جمال الدین از طرف وزیر اعظم شفاها بعضی تبلیغات نمود اگر وزیر

اعظم میخواهند که در آن مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی با سفارت روس در طهران یا باسفارت ایران در پطرسبورغ مکالمه نمایند وسید جمال-الدین که بنهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمودا گـر پس از این سخنی از این طرف بگوید مقبول نیست (لاحول ولاقوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده برجوع قهقرا بنقطهٔ اولی بر گشت (شگفت) عقد حل کرده را دوباره محکم کردن (شگفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه اینگونه حرکات را بخرد خداداد دیپلوماسی ازهر کس بهتر میدانند جناب اوزیر اعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سیاسیین جـهان بجای آنکه تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را دراین مسائل استکشاف ننمودند و جوابهای ایشان را استماع نکردند (بعرب صاحب گفته بودند که من چیزی بسید جمال الدین نگفته بودم که بوزارت روس تبلیغ نمایند) ولـی ایشان را بـه پطرسبورغ نفرستـادم (انـالله و انـا الیه راجعون) اینك لعب معکوس ، اینك فکر عقیم ، اینك نتیجه فاسده، با این مسلك چگونه توان راه خطارا بست و از مهالك دوری جست (بلاسبب شبهه در دلهاافکندن وقلوب را متنفر کردن، خداوند تعالی مگر بقدرت کامله خود مارا از آثار وخیمهٔ این حرکات حفـظ کند . . .) و اعجب از این واقعه این است پس از آنکه وعداحترامات و ستایش خود راز لسان مبارك اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم حاج محمدحسن امین الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی این است که این عاجز تهران را ترك نموده مجاور شهر قم بشوم هرچه درخبایای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم ـ آیابجهة آن بود که دولت روس را ببراهین و وسائط دعوت بمسلك و موادة دولت ایران نموده ـ یا برای آنست که بخواهش

وزیر اعظم به پطرسبورغ رفته در تبرئهٔ ذمه وحسن مقاصد ایشان با
دولت روس کوشیدم - یا بدین جهت که طرق حل مسائل را
چنانچه خواهش وزیر اعظم بود بقوهٔ کدو جد بدست آوردم - اگرچه
بر مجرب ندامت رواست آنچه بپاداش مهمانی اول بمن گذشت مرا کافی
بود که دگر خیال ایران را نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده
خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم
مطیع دیگر این چه نقش است که باز ژاژخایان کوازه پسند باالله علیکم
اگر خدا نخواسته ظهورات مرا ازمسلك خیرخواهی منحرف و منصرف
کند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان الله توهم مزاحمت درمناصب
هروقت این صاحبان عقول صغیره ونفوس حقیره را براین میدارد که
ذهن وقادنقاد اعلیحضرت شاهنشاه را دربارهٔ این عاجز مشوب گردانند
اینك در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امراز مصدر عزت چه صادر شودو
اسئل الله تعالی ان یمد کم بالعدل والحق وینصر کم بالحکمة و یشددولتکم
بقدرته ویحرسه عن کید الخائنین آمین «العاجز جمال الدین الحسینی»

از مندرجات این نامهٔ تاریخی که قدرت قلمی وسیاسی وحسن
نیت این راد مرد بلند همت را نسبت به ایران و ایرانیان روشن میکند
وحاوی بسی نکات دقیقه است معلوم نیست صدر اعظم وقت این نامه را
بنظر ناصرالدینشاه رسانیده یا مانندسایر چیز ها آنرا هم برای حفظ جاه
و مقام خود مکتوم و کان لم یکن پنداشته .

تبعید سید از طهران

چون عده‌ای از مردمان صالح و پاکدامن و شخصیت‌های وطن‌پرست و اصلاح طلب در حضرت عبدالعظیم هم گرد سید جمع آمده و باا و مراوده داشتند خائنین کشور در آنجا هم دست از جان این سید عالی نسب بر نداشته آنقدر تفتین کرده و حیله‌های شیطانی بکار بردند تا وسائل تبعید او را فراهم آوردند.

درماه شعبان ۱۳۰۸ هجری و اواسط زمستان باشدت سرما و برودت هوا آقا بالاخان سردار را با پانصد نفر از سربازان غلاظ و شداد و خداناشناس دورهٔ استبداد کبیر مأموریت دادند که سید را اخراج و در مرز تحویل مرزبانان بین‌النهرین بدهند، مأمورین بدون مراعات حفظ شئون اسلام وارد زاویهٔ مقدسه حضرت عبدالعظیم گشته غفلة بمنزل سید هجوم آورده پس از نهب اموال و اثاث منزل در حالتیکه سید با ضعف مزاج در بستر بیماری افتاده آن ذریهٔ رسول را با اهانتی که فوق آن متصور نیست و با فجایعی که جگرهای اهل ایمان را میگدازد و پاره مینماید روی برف و گل کشان کشان تا جلو باغ سراج الملک برده و برای خاموش کردن هیجان و احساسات عمومی بآن شیعهٔ فطری و مروج حقیقی دین پاک محمدی صلی الله علیه و آله نسبت بابیگری باو و پیروان او دادند و آن علیل بیمار را مانند جد کبارش سوار

یابوی مفلوکی نموده پاهایش را مانند یکنفر مقصر از زیرشکم آن بسته بملاحظه اینکه مبادا درهمدان واسدآباد از آنان جلوگیری بعمل آید از راه پرسوج بسرحدبین‌النهرین حرکت میدهند، بنابسفارش واقدامات دوستان سیدوالی کرمانشاهان (مرحوم زین العابدین‌قراگوزلو همدانی امیرافخم) ده‌روز ازاومهمانداری نموده‌وجهی‌از طرف پیروان و آشنایان سید بمامورین داده میشود که دربین راه نسبت باو بدرفتاری نکنند ولی بااین وصف از ملاقات اشخاص ممنوع بوده ، از کرمانشاه او را حرکت داده درمرز بدست مرز داران بین‌النهرین میسپارند ، دربغداد تحت‌نظر مامورین بابعالی‌قرار گرفته‌ازمراوده وملاقاتش‌باعلماء و آشنایان‌ممانعت وجلوگیری مینمودند تابوسائلی چند اجازه دادند به‌بصره برود، سید با اینکه قبلا قوی بنیه و تندرست بود بواسطهٔ رنج و آسیبی که در این‌سفر متحمل شده‌ضعیف‌المزاج گردیده دربصره مدتی مشغول مداواو معالجهٔ خودگردیده‌همینکه بهبودی‌حاصل نمود نامهٔ معروف وتاریخی خود را که در ذیل ملاحظه خواهند نمود و ازحیث فصاحت و بلاغت و عبارت خطب فصحا وبلغاء صدر اسلام را بیادمیاورد بآیت‌الله مرحوم حاج‌میرزا حسن شیرازی اعلی‌الله مقامه وسایر مراجع تقلید و علماء اعلام رحمة‌الله علیهم نوشت که در نتیجه منجر بتحریم‌تنبا کو گردید ،

نامه تاریخی سید جمال الدین اسد آبادی

بمرحوم حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله مقامه از بصره بسامره

بسم الله الرحمن الرحيم حقاً اقول ، ان هذا الكتاب خطاب الى روح الشريعة المحمدية اينما وجدت ، وحيثما حلت ، وضراعة تعرضها الامة الى نفوس زاكية تحققت بها ، وقامت بواجب شئونها ، كيفما نشات ، وفى اى قطر نبغت ، الا وهم العلماء فاحببت عرضه على الكل وان كان عنوانه خاصا .

حبر الامة بارقة انوار الائمة ، دعامة عرش الدين ، واللسان الناطق عن الشرع المبين جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازی صان الله به حوزة الاسلام ورد كيد الزنادقة اللئام لقد حضك الله بالنيابة العظمى ، عن - الحجة الكبرى واختارك من العصابة الحقة وجعل بيدك ازمة سياسة الامة بالشريعة الغراء و حراسة حقوقها بها وصيانة قلوبها عن الزيغ والارتياب فيها واحال اليك من بين الانام (وانت وارث الانبياء) مهام امور تسعد بها الملة فى دارها الدنيا وتحضى بالعقبى ووضع لك اريكة الرياسة العامة على الافئدة والنهى اقامة لدعامة العدل واثارة لمجحة الهدى وكتب عليك بما اولاك من السيادة على خلقه حفظ الحوزة والذود عنها والشهادة دونها على سنن من مضى وان الامة قاصيها ودانيها وحاضرها وباديها ووضيعها وعاليها قد

اذعنت لك بهذه الرياسه الساميه الربانيه جاثيه على الركب خارة على الاذقان
تطمح نفوسها اليك فى كل حادثة تعروها تطل بصائرها عليك فى كل مصيبة



نابغه شهير سيد جمال الدين اسد آبادى در طهران

تمسها وهي ترى ان خيرها وسعدها منك وان فوزها ونجاتها بك وان امنها واما نيها فيك .

فاذا المح منك غض طرف ، ادنيت بجانبك لحظة ، وامهنتها وشانها لمحة ، ارتجفت افئدتها ، واختلت مشاعرها ، وان تكثت عقائدها ، وان هدمت دعائم ايمانها ، نعم لا برهان للعامة فيما دانوا ، الا استقامة الخاصه فيما امروا ، فان وهن هولاء في فريضته او تعد بهم الضعف عن اناطة منكر ، لاعتور اولئك الظنون والاوهام ونكص كل على عقبيه مارقاً من الدين القويم ، حائداً عن الصراط المستقيم .

وبعد هذا وذاك وذلك اقول ان الامة الايرانيه بما دهمها من عراقيل الحوادث التي اذنت باستيلاء الضلال على بيت الدين وتطاول الاجانب على حقوق المسلمين ، ووجوم الحجة الحق اياك اعنى عن القيام بناصرها وهو حامل الامانة والمسئول عنها يوم القيامة قد طارت نفوسها شعاعاً وطاشت عقولها وتاهت افكارها ووقفت الحيرة (وهي بين انكار واذعان وجحود و ايقان) لا تهتدى وهامت في بيداء الهواجس في عتمة الوساوس ، ضالة عن رشدها لا تجد اليه دليلا واخذ القنوط بمجامع قلوبها و سد دونها ابواب رجائها ، وكادت ان تختار اً يأساً منها الضلالة على الهدى ، وتعرض عن محجة الحق وتتبع الهوى ، وان آحاد الامة لا يزالون يتساءلون شاخصة ابصارهم عن اسباب قضت على حجة الاسلام (اياك اعنى) بالسيات والسكوت ، وحتم عليه ان يطوى الكشح عن اقامة الدين على اساطينه ، واضطره الى ترك الشريعه واهلها ، الى ايدى زنادقة يلعبون بها كيفما يريدون ويحكمون فيها بما يشاءون ، حتى ان جماعة من الضعفاء زعموا ان قد كذبوا وظنوا في الحجة ظن السوء وحسبوا الامر احبولة الحاذق ، واسطورة المدق ، وذلك لانها ترى

(وهو الواقع) ان لك الكلمه الجامعه، والحجه الساطعه، وان امرك فى الكل نافذ، وليس لحكمك فى الامة منابذ، وانك لو اردت تجمع آحاد الامة بكلمة منك (وهى كلمة تنشيق من لسان الحق الى صدور اهله) فترهب بها عدو الله وعدوهم، وتكف عنهم شر الزنادقه، وتزيح ماحاق بهم من العنت والشقاء وتنشلهم من ضنك العيش الى ماهوا رغد واهنى، فيصير الدين باهله منيعاً حريزا، والاسلام بحجة رفيع المقام عزيزا.

هذا هو الحق انك رأس العصابة الحقه، وانك لروح السارى فى آحاد الامه فلايقوم لهم قائم الابك ولاتجتمع كلمتهم الا عليك، لوقمت بالحق نهضوا جميعاً ولهم الكلمة العلياء، ولوقعدت تثبطوا وصارت كلمتهم هى السفلى ولربما كان هذا السير والدوران حيثما غض حبر الامة طرفه عن شئونهم، وتركهم هملا بلاراع، وهمجا بلارادع، يقيم لهم عذراً فيما ارتابوا، خصوصا لما راوا ان حجة الاسلام قدونى فيما اطبقت الامه خاصتها وعامتها على وجوبه، واجمعت على خطر الاتقاء فيه، خشية لغويه، الا وهو حفظ حوزة الاسلام الذى به بعد الصيت وحسن الذكر والشرف الدائم والسعادة التامة، ومن يكون اليق بهذه واحرى بها ممن اصطفاه الله فى القرن الرابع عشر، وجعله برهاناً لدينه، وحجة على البشر.

ايها الحبر الاعظم، ان الملك قدوهنت سريرته، فسائت سيرته، وضعفت مشاعره فقبحت سريرته وعجز عن سياسته البلاد، وادارة مصالح العباد، فجعل زمام الامور كليها وجزئيها بيد زنديق اثيم، غشوم ثم بعد ذلك زنيم، يسب الانبياء فى المحاضر جهراً، ولا يذعن لشريعة الله امرا، ولا يرى لرؤساء الدين وقراً، يشتم العلماء، ويقذف الاتقياء، ويهين السادة الكرام، ويعامل الوعاظ

معاملة اللئام ، وانه بعد رجوعه من البلاد الافرنجيه قد خلع العذار، وتجاهر بشرب العقار ، و موالاة الكفار ، ومعاداة الابرار ، هذه هى افعاله الخاصة فى نفسه ، ثم انه باع الجزء الاعظم من البلاد الايرانية ومنافعها لاعداء الدين المعادن ، والسبل الموصلة اليها ، والطرق الجامعة بينها و بين تخوم البلاد ، والخانات التى تبنى على جوانب تلك المسالك الشاسعة التى تتشعب الى جميع ارجاء المملكته ومايحيط بها من البساتين والحقول، نهر الكارون والفنادق التى تنشا على صفتيه الى المنبع ومايستتبعها من الخبائن و المروج والجادة من الاهواز الى طهران وماعلى اطرافها من العمارات والفنادق والبساتين والحقول ، والتنباك ومـا يتبعه من المراكز ومحلات الحرث و بيوت المستحفظين والحاملين والبائعين انى وجد وحيث نبت ، وحكر العنب الخمور وماتستلزمه من الحوانيت والمعامل والمصانع فى جميع اقطار البلاد والصابون والشمع والسكر ولوازمها من المعامل ، والبانك(۱) ومادراك ماالبانك هو اعطاء زمام الاهـالى كلية بيد عدو الاسلام و استرقاقه لهم و استملاكه اياهم وتسليمهم له بالرياسة والسلطان ، ثم ان الخائن البليد اراد ان يرضى العامة بواهى برهانه فحيق قائلا ان هذه معاهدات زمانية، ومقاولات وقتية لاتطول مدتها ازيد من مائة سنة ، يا لله من هذا البرهان الذى سؤله خرق الخـائنين ، و عرض الجزء الباقى على الدولة الروسيه حقاً لسكوتها (لوسكتت) مرداب رشت و نهر الطبرستان والجادة من انزلى الى الخراسان ومايتعلق بها من الدور والفنادق والحقول .. ولكن دولة الروسيه شمخت بانفها واعرضت عن قبول تلك الهديه ، وهى عازمة على استملاك الخراسان والاستيلاء على آذربايجان ومازندران ان لم تنحل هذه المعاهدات ولم

۱– دراصل بنك بدون الف بوده است .

تنفسخ هذه المقاولات القاضيه على تسليم المملكة تماماً بيد ذاك العدو الاله، هذه النتيجة الاولى لسياسته هذه الاخرق.

و بالجمله ان هذا المجرم قد عرض اقطاع البلاد الايرانيه على دول ببيع المزاد، وانه يبيع ممالك الاسلام و دور محمد و آله عليهم الصلوة والسلام للاجانب ولكنه لخسة طبعه ودنائة فطرته لايبيعها الا بقيمة زهيده و دراهم معدودة (نعم هكذا يكون اذا امتزجت اللئامة والترو الشره بالخيانة والسفه) - وانك ايها الحجة ان لم تقم بناصر هذه الامة ولم تجمع كلمتها ولم تنزعها بقوة الشرع من يد هذا الاثيم لاصحبت حوزة الاسلام تحت سلطة الاجانب (يحكمون فيها بما يشاؤن و يفعلون ما يريدون) واذا فاتتك هذه الفرصة ايها الحبر ووقع الامر وانت حتى لما ابقيت ذكراً جميلا بعدك فى صحيفة العالم واوراق التواريخ ... و انت تعلم ان علماء الايـران كافة والعامة بـا جمعهم ينتظرون منك (وقد حرجت صدورهم وضاقت قلوبهم) كلمة واحدة و يرون سعادتهم بها و نجاتهم فيها ... ومن خصه الله بقوة كهذه كيف يسوغ له ان يفرط فيها و يتر كها سدى، - ثم اقول للحجة قول خبير بصير ان الدولة العثمانيه تبحج بنهضتك على هذا الامر و تساعدك عليه لانها تعلم ان مداخلة الافرنج فى الاقطار الايرانيه و الاستيلاء عليها تجلب الضرر الى بلادها لا محالة وان وزراء الايران و امراءها كلهم يتبهجون بكلمه تنبص بها فى هذا الشان لانهم باجمعهم يعافون هذا المستحدثات طبعا، ويسخطون من هذا المقاولات جبلة، و يجدون بنهضتك مجالا لابطالها، وفرصة لكف شر الشره الذى رضى بها وقضى عليها، ثم ان العلماء وان كان كل صدع بالحق وجبه هذا الاخرق الخائن بسوء اعماله ولكن ردعهم للزور وزجرهم عن الجناية ونهرهم المجرمين ماقرت لسلسلة المعدات قرارا ولا جمعتها وحدة المقصد فى زمان واحد، وهولاء لتماثلهم فى مدارج العلوم وتشاكلهم فى الرياسته و تساويهم

فی الرتب غالباً عند العامة لا ینجذب بعضهم الی بعض ولا یصیر احدمنهم لصقا للآخر ولا یقع بینهم تاثیر الجذب و تاثر الانجذاب حتی بتحقق هیئة وحدانیه وقوة جامعه یمکن بها دفع الشر وصیانة الحوزة ، کل یدور علی محورة، و کل یردع الزور وهو فی مرکزه (هذا هو سبب الضعف عن المقاومة و هذا هو سبب قوة المنکر والبغی) وانت وحدک ایها الحجة بما اوتیت من الدرجة السامیه والمنزلة الرفیعه علة فعالة فی نفوسهم، وقوة جامعة لقلوبهم و بک تنضم القوی المتفرقه الشاردة، و تلتئم القدر المتشتة الشاذه ، و ان کلمة منک تاتی بوحدانیة تامة بحق ان تدفع الشر المحدق بالبلاد ، و تحفظ حوزة الدین و تصون بیضة الاسلام... فالکل منک وبک و الیک ... وانت المسئول عن الکل عندالله و عند الناس .

ثم اقول ان العلماء والصلحاء فی دفاعهم لرادی عن الدین وحوزته وقد قاسوا من ذاک العتل شدائد ماسبق منذقرون لها مثیل، و تحملوا الصیانة بلاد المسلمین عن الضیاع وحفظ حقوقهم عن التلف کل هوان و کل صغار و کل فضیحة۔ ولاشک ان حبر الامم قد سمع مافعله ادلاء الکفر واعوان الشرک بالعالم الفاضل الصالح الواعظ الحاج الملا فیض الله الدربندی وستسمع قریباً ماصنعه الجفاة الطغاة بالعالم المجتهد التقی البار الحاج السید علی اکبر الشیرازی و ستحیط علماً بما فعله بحماة الملة والامة من قتل وضرب وکی وحبس ومن جملتهم الشاب الصالح المیرزا محمد رضا الکرمانی الذی قتله ذلک المرتد فی الحبس والفاضل الکامل البار حاج سیاح والفاضل الادیب المیرزا فروغی والاریب النجیب المیرزا محمد علیخان والفاضل المتقنن اعتماد السلطنه و غیرهم .

واما قصتی، ومافعله ذلک الکتود الظلوم معی ، فمما یفتت اکباد اهل الایمان، ویقطع قلوب ذوالایقان، ویقضی بالدهشة علی اهل الکفر وعباد

الاوثان.ان ذاك اللئيم امر بسجني وانا متحصن بحضرة عبدالعظيم (ع) في شدة المرض على الثلج الى دار الحكومة بهوان وصغار وفضيحة لا يمكن ان يتصور دو نها في الشناعة (هذا كله بعد النهب و الغارة) (انا لله و انا اليه راجعون)

ثم حملني زبانية الاوغاد وانا مريض على برذون مسلسلا في فصل الشتاء وتراكم الثلوج والرياح الزمهريريه وساقتني حجفله من الفرسان الى خانقين وصحبني جمع من الشرط ... ولقد كانت الوالي من قبل والتمس منه ان يبعدني الى البصره علما منه انه لو تركني و نفسي لاتيتك ايها الحبر وثبت لك شانه الامة وشرحت ماحاق ببلاد الاسلام من شر هذا الزنديق، ودعوتك ايها الحجة الى عون الدين وحملتك على اغاثة المسلمين... وكان على يقين اني لو اجتمعت بك لا يمكنه ان يبقى على دست وزارته الموسسة على خراب البلاد و هلاك العباد ، واعلاء كلمه الكفر ... ومما زاده لوءما على لومه ودنائة على دنائته انه دفعا الثورة العامه وتسكينا لهياج الناس نسب تلك العصابة التي ساقتها غيرة الدين وحمية الوطن الى المدافعة عن حوزة الاسلام، وحقوق الاهالي (بقدر الطاقة والامكان) الى الطائفة البابية ..كما اشاع بين الناس اولا (قطع لسانه) اني كنت غير مختون (واسلاما) ماهذا الضعف، ماهذا الوهن ، كيف امكن ان صعلوكا ذى النسب، ووغداً خسيس الحسب، قدر ان يبيع المسلمين و بلادهم بثمن بخس دراهم معدودة ويزدري بالعلماء و يهين السلالة المصطفويه و يبهت السادة المرتضويه البهتان العظيم، ولا يد قادرة تستاصل هذا الجذر الخبيث شفاء لغيظ المؤمنين، وانتقاماً لآل سيد المرسلين عليه و آله الصلوة والسلام.

ثم لما رايت نفسي بعيداً عن تلك الحضرة العاليه امسكت عن بث الشكوى.. ولما قدم العالم المجتهد القدوة الحاج سيد على اكبر الى البصرة طلب مني ان اكتب الى الحبر الاعظم كتاباً ابث فيه هذ الغوائل والحوادث والكوارث فبادرت

الیه امتثالا، وعلمت ان الله تعالی سیحدث بیدك امراً، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته (جمال الدین الحسینی)

ترجمهٔ نامهٔ فوق

حق را بگویم، من دوست داشتم این نامه را (اگرچه بنام شخص خاصی عنوان شده است) بهمهٔ دانشمندان تقدیم کنم چون دانشمندان درهر نقطه‌ای طلوع نموده و بهر نحوی که رشد کرده و هر کجا یافت شوند، جانی هستند که در پیکر دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم دمیده شده است - این نامه درخواست عاجزانهٔ ملت اسلام است که به پیشگاه زمامداران عظیم الشأن خود نفوس پاکیزه‌ای که زمام ملت را در کف گرفته‌اند تقدیم میدارد - پیشوای دین پرتو درخشان انوار ائمه، پایهٔ تخت دیانت، زبان گویای شریعت، جناب حاج میرزا حسن شیرازی، خدا قلمرو اسلام را باو محفوظ بدارد و نقشه شوم کفار پست فطرت را بواسطهٔ وجود او بهم زند - خدا نیابت امام زمان را بتو اختصاص داده واز میان طایفهٔ شیعه ترا برگزیده و زمام ملت را از طریق ریاست دینی بدستت داده، وحفظ حقوق ملت را بتو واگذارده و بر طرف ساختن شك و شبهه را ازدلهای مردم جزء وظائف تو قرارداده - چون تو وارث پیغمبرانی، سررشتهٔ کارهائی را بدستت سپرده که سعادت این جهان ورستگاری آن جهان بدان وابسته است.

خدا کرسی ریاست ترا در دلها و خردهای مردم نصب کرده تا بوسیلهٔ آن ستون عدل محکم شود و راه راست روشن گردد و در مقابل این بزرگی، که بتوارزانی داشته، حفظ دین و مدافعه ازجهان اسلامی را نیز درعهده‌ات نهاده است، تا آنجاکه بروش پیشینیان بفیض شهادت نائل شوی، ملت اسلام، پست و بلند، شهری و بیابانی، دارا و ندار، باین عظمت خدائی اقرار نموده ودرمقابل این بزرگی زانو بزمین زده سر تعظیم خم میکنند،

ملت اسلام درهرپیش آمدی بتو متوجه شده و در هر مصیبتی چشمش را بتو دوخته ، سعادت وخوشبختی ، رستگاری ورهائی خود رادردست تومیداند ، آرزوهایش بتوبسته است ، وآرامشش توئی ، بااین‌حال اگر (برای مدتی که از یك چشم بهمزدن بیشتر نبوده و از گردش بیك پهلو تجاوز نکند) ملت را بحال‌خود گذاشته وبآنها توجه نداشته باشی‌افکار شان‌پریشان میشود ودلهاشان‌از بیم بلرزه‌در میآید وپایهٔ ایمانشان‌سست میگردد ، چرا، چون تودهٔ نادان در معتقدات خود جز استقامت وثبات قدمی که طبقهٔ دانا در عقایدش نشان میدهد دلیلی ندارد هر گاه طبقهٔ علماء درانجام وظیفه ایکه‌بر عهده دارند سستی کنند (یادر نهی‌ازمنکر کوتاهی نمایند، تودهٔ عامی‌دچار تردید وبدگمانی‌شده وهر کسی‌ازدین بیرون رفته و بعقائد اولیه خود برمیگردد و از راه راست منحرف‌میشود پس‌ازاین مقدمات متذکر میشوم که، ملت ایران باهمه مشکلات سخت که دامنگیرش گشته ، مشکلاتی که سبب شده است کفار بر کشور اسلامی دست یافته و بیگانگان بحقوق مسلمانان دست بیاندازند و با اینحال ترا ساکت‌دیده‌ومی‌بینند ، بامسئولیت بزرگی که درعهده‌داری) بیاری آنها برنمیخیزی، از خرد بیگانه شده ومشاعرش را از دست داده ودرسر دوراهی‌شك ویقین، انکاروقبول مانده نمیداند چه‌بکند و راهش ازکدام سمت است ، مانند مسافری‌که درشب تاریك خط سیرخود راگم کرده گاهی از چپ وگاهی از راست میرود ـ در وادی پهناور خیالات گوناگون‌متحیر مانده، چنان دچاریأس و نومیدی شده وچنان راه‌چاره برویش بسته است که نزدیك است گمراهی را بررستگاری ترجیح دهد واز شاهراه سعادت‌منحرف شده اسیر هواوهوس گردد. ایرانیان‌همگی

مات ومبهوت مانده، از هم میپرسند چرا حضرت حجةالاسلام در مقابل این حوادث سکوت نموده ، کدام پیش آمد ایشان را از یاری دین باز داشته ، چرا از انجام وظیفه، پهلو تهی میکنند، چه شده که دین واهل دین را از نظر انداخته و آنها را زیر دست کفار رها نموده تا هرطور که دلخواهشان هست با آنها بازی کنند و بهرچه میخواهند فرمان دهند، ـ برخی مردم سست عقیده در بارهٔ شما نیز بد گمان شده ، خیال میکنند هرچه، با آنها گفته‌اند دروغ بوده و دین ، افسانه های بهم آمیخته و دام گسترده‌ایست که مردم دانا بوسیله آن نادان را صید میکنند، چرا، چون آنها می بینند (و همین است) همهٔ مردم در برابر تو تسلیم‌اند ، همه . فرمان بردارت هستند ، امر تو در جامعهٔ مسلمانان نافذ است ، هیچکس در مقابل حکمت گردن فرازی نمیکند ، اگر بخواهی، میتوانی با یك کلمه (کلمه‌ای که ازدل مردحقیقت بیرون آمده‌و برسینهٔ اهل حقیقت‌می‌نشیند) افراد پراکنده را جمع کنی و با متفق ساختن آنها دشمن خدا و دشمن مسلمانان را بترسانی وشر کفار را از سرشان بر طرف نمائی ، این رنج ومشقتی راکه دامنگیرشان شده است از آنها دور کنی ، ازاین زندگانی سخت نجاتشان داده بزندگانی گوارا و دل پذیری نائل سازی ، تا دین درنظر اهل دین بزرگ و ارجمند جلوه نموده و اسلام با داشتن چنین پیشوائی در دیدهٔ ملت محبوب گشته و مقام شامخی داشته باشد ـ

حق را باید گفت، تورئیس فرقهٔ شیعه هستی ، تو مثل جان در تن همهٔ مسلمانان دمیده‌ای، هیچکس جز در پناه تو نمیتواند برای نجات ملت برخیزد و آنها نیز بغیراز تواطمینان ندارند، اگر برای گرفتن حق قیام کنی همه به‌پشتیبانی تو برخاسته، آنگاه افتخار وسربلندی نصیب‌شان خواهد

شد ؛ ولی اگر بجای خود بنشینی مسلمانان هم متوقف شده زیر دست میشوند. ممکن است وقتی کار باینصورت بماند ومسلمانان رئیس خود را خاموش دیده وبه بینند وی آنها را چون گلهٔ بدون شبان وحیوان بی سر پرست رها کرده این خاموشی را برای خود عذری پندارند، بخصوص وقتی مشاهده میکنند که رئیس مذهب دریك اقدامی که همه مسلمانان آنرا واجب دانسته وخطر حتمی در پرهیزش میدانند سستی مینماید (حفظ دین، دینی که آوازهٔ آن تا دورترین نقاط رفته ونام نیکش بگوش همه رسیده).
آیا چه کسی برای این کار سزاوارتر ازمردی است که خدا در قرن چهاردهم ازمیان همه او را انتخاب کرده و برهان دین، وحجت بر مردمان قرار داده - پیشوای بزرگ، پادشاه ایران سست عنصر وبدسیرت گشته، مشاعرش ضعیف شده، بد رفتاری را پیش گرفته، خودش از ادارهٔ کشور وحفظ منافع عمومی عاجز است، لذا زمام کار را بدست مرد پلید بدکردار پستی داده که در مجمع عمومی به پیغمبران بد میگوید، بمردم پرهیز کار تهمت میزند، بسادات بزرگوار توهین مینماید، با وعاظ مثل مردم پست رفتار میکند. از اروپا برگشته، پردهٔ شرم را پاره کرده وخودسری را پیش گرفته بی پرده باده گساری مینماید، با کفار دوستی میورزد، بامردم نیکوکار دشمنی میکند، اینکار های خصوصی اوست، اما آنچه بزیان مسلمانان انجام داده این است که قسمت عمدهٔ کشور ودرآمد آنرا بدشمنان دین فروخته که بتفصیل عبارت است از :

۱ - کانها وراههائی که بکانها منتهی میشود وهم چنین خطوطی که از معادن بنقاط مهمهٔ کشور متصل است.

۲ - کاروانسراهائیکه در اطراف خطوط شوسه بنا میشود (درتمام

کشور) بانضمام مزارع و باغستانهائی که در اطراف این راهها واقع است.

۳ ـ رود کارون و مسافرخانه هائیکه در دوطرف این رود (تا منتهی الیه آن) ساخته میشود و همچنین مراتعی که تابع این رود خانه است.

٤ ـ راه از اهواز تا تهران آنچه از ساختمانها و مسافرخانه ها و باغستانها و مزارع دراطراف آن واقع است

٥ ـ تنباکو و آنچه لازمهٔ این محصول است (از مراکز، کشتزارها، خانه های نگاهبانان و متصدیان حمل و نقل و فروشنده‌ها ، هر کجا واقع شده و هرجا ساخته شود .

٦ ـ جمع آوری انگور بمنظور ساختن شراب و هرچه از دکان و کارخانه لازم دارد (درتمام کشور)

۷ ـ صابون ، شمع و شکر و کارخانه هائیکه لازمهٔ آنهاست.

۸ ـ بانك (چه میدانی بانك چیست) بانك عبارت از اینست که زمام ملت را یکجا بدست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بندهٔ آنها نموده و سلطنت و آقائی کفار را بر آنها بپذیرند .

آنوقت این خائن احمق برای اینکه ملت را راضی نماید دلیل پوچی برای کردار زشت خود اقامه کرده و میگوید اینها معاهدهٔ موقتی است که مدتش از صد سال تجاوز نخواهد کرد ـ چه برهانی برای رسوائی خیانت کاران از این بهتر .

نصف دیگر مملکت را هم بعنوان حق السکوت بدولت روسیه داده (اگر ساکت شود) آنهم عبارت است از : ۱ ـ مرداب رشت وراه انزلی تا خراسان و آنچه ازخانه‌ها و مسافرخانه‌ها و باغستانها تابع این راه است ولی دولت روسیه بدماغش خورده و این هدیه را نپذیرفته ، او درصدد

است اگر این معاهده ئی که بتسلیم کشور منتهی میشود بهم نخورد، خراسان را مستعمرهٔ خودکرده و بر آذربایجان و مازندران نیز دست بیاندازد ، این اولین نتیجه ایست که بریاست این احمق مترتب میشود خلاصه این مرد تبه کار کشورایران را اینطور بمزایده گذاشته وخانه های محمد صلی الله علیه واله وسلم وممالك اسلامی را باجنبی میفروشد ولی از پست فطرتی و فرو مایگی که دارد بقیمت کم ووجه اندك حاضر بفروش میشود۔بله وقتی پست فطرتی و حرص باخست ودیوانگی آمیخته شود چنین خواهد شد ۔ تو ای پیشوای دین ، اگر بکمك ملت برنخیزی و آنها را جمع نکنی و کشوررا باقدرت خوداز چنگ این گناهکار بیرون نیاوری،طولی نخواهد کشید که مملکت اسلامی زیر اقتدار بیگانگان درمیآید۔ آنوقت است که هرچه میخواهند میکنند و هرحکمی دلشان خواست میدهند اگر این فرصت از دست برود واین معاهده ها در حیات توصورت بگیرد در صفحهٔ روزگار و صفحات تاریخ نام نیکی نخواهی داشت، تو میدانی علمای ایران هم سینه هایشان تنگ شده و منتظر شنیدن یك کلمه از تو هستند (کلمه ایکه سعادت و نجاتشان در آن می باشد) چطورجایز است کسی که خدا این قدرت را باوداده کشور وملت را باین حال بگذارد۔ باز بنام یکنفر مطلع بحجة الاسلام میگویم ۔

دولت عثمانی هم از قیام تو خوشحال شده و درمبارزه با این تبه کار بتو کمك خواهد کرد ، زیرا دولت عثمانی میداند مداخلهٔ فرنگیان در نقاط ایران و نفوذشان در این کشور بزیان کشور او نیز خواهد بود۔از طرفی وزراء ، فرماندهان ایرانی هم با این نهضت موافق بوده و خوشحال اند زیرا طبعا آنهانیز از این مقاولاتی که جدیدا بناست صورت

بگیرد ناراضی هستند - با نهضت تو فرصتی خواهندیافت که این مقاوله‌ها را بهم بزنند، علماء اگرچه از رفتار این مرد احمق خائن بشدت انتقاد کرده اند ولی طوری نیست که بتوانند دریك آن مقاصدخود را یکی کنند

چون اینها ازحیث پایهٔ علمی وریاست ووجهه بین مردم دریك درجه هستند - حاضر نمیشوند بعضی با بعض دیگر پیوسته و باهم هم آهنگ شوند تایك اتحاد حقیقی وقدرت اجتماعی که بتواند دفع ضرر دشمن رانموده وکشور را حفظ نماید تولید گردد - هر کس بمحور خودش میچرخد و بتنهائی باهم مبارزه میکنند، این تشتت آراء علت اصلی عدم‌قدرت بر مقاومت وموجب پیشرفت کارهای نامشروع میباشد - ولی تو نظر بتوانائی و نفوذ کلمه‌ای که داری درهمهٔ آنها مؤثرخواهی بود، دلهای پراکندهٔ آنها رامتحد خواهی کرد ، این اختلاف کلمه‌را ازمیان برمیداری و بواسطهٔ تو قدرتهای اندك اندك جمع خواهدشد، یك کلمهٔ توسبب ایجاد وحدتی میشود که این بلاهای محیط کشور را برطرف سازد ودین اسلام راحفظ نموده جامعهٔ دینی رانگاه بدارد ، پس همه باتواست وتونزد خداومردم مسؤل خواهی بود . -

بازمیگویم علماء و پرهیزکاران درنتیجهٔ دفاع منفردی که از دین نمودند ، ازاین مرد سرکش سختیهائی کشیدند که درتاریخ نظیر ندارد چون میخواستند بلاد مسلمین را ازشراجانب حفظ کنند ، هرگونه تحقیر ورسوائی را متحمل شدند .

مسلماً پیشوای مذهب از رفتار زشتی کـه جاسوسان کفر ویاران مشرکین بادانشمند پرهیزکار واعظ حاجی ملافیض الله دربندی نموده‌اند مطلع است وقریباً هم از بد رفتاری که نسبت بدانشمند مجتهد و نیکوکار

حاجی سید علی اکبر شیرازی مرتکب شده‌اند مطلع میشوی، همچنین
از کتك وحبس و کشتار پیشوایان ملت آگـاه خواهی شد که از جملهٔ
آنها جوان پاکدامن میرزا محمد رضـای کرمانی است واین مرد خارج
ازدین اورا در زندان تاپای مرگ برد ـ و از جمله آنها فاضل ارجمند
حاجی سیاح و میرزا فروغی و میرزا محمد علیخان وفاضل قانون گزار
اعتمادالسلطنه‌میباشد. ـ

اما فجایعی که این پست فطرت نسبت بخودم مرتکب شده طوری
است که جگرهای اهل‌ایمان راپاره ساخته ودلهاشان را قطعه‌قطعه‌میکند
وحتی موجب وحشت کفار وبت‌پرستان خواهد شد ـ این‌مردپست‌فطرت
موقعی که من باحالت بیماری درحضرت عبدالعظیم پناهنده بودم دستور
زندانی نمودنم راداد ـ ازحضرت عبدالعظیم تاطهران مرا روی برف (با
اهانتی که مافوق آن متصورنیست)حرکت دادند (البته‌اینها پس‌ازغارت
اموالم بود) (انا لله وانا الیه راجعون) از طهران هم باز یکدسته از
کوچك ابدالهای دربار مرا سواراسب بارکشی کرده وخودشان سوار
اسبهای راهوار، من‌بیمار را درزمستان سخت بااینحال تاخانقین‌حرکت
دادند، واز...والی درخواست کردند مرابیصره‌تبعید نماید، زیرامیدانست
اگرمرا درعراق آزادوبحال خودبگذارد نزدتورئیس مذهب خواهم‌آمد
وگزارش او و اوضاع کشور را بتو گفته و بدبختیهـائی را کـه این مرد
زندیق برای ملت ایران آماده‌کرده شرح خواهیم داد.

باز ازجمله کارهائی که کرد وبرپست فطرتی ودنائت خودافزود،
اینکه برای فرونشاندن هیجان احساسات عمومی من و هواخواهانم را
که‌فقط روی غیرت دینی(بقدراستطاعت)درمقام مدافعه از کشوروحقوق

رعیت بر آمده بودیم بطایفهٔ بابی‌ها نسبت داده‌مچنانکه زبان بریده ابتدا شهرت داد که من ختنه نشده‌ام؛ وا اسلاما - این ناتوانی چیست، این سستی برای چه، چگونه ممکن است دزد بی‌سر وپا وفرومایه‌ای مسلمین و کشور اسلام را بماندك بهائی بفروشد و بدانشمندان وسادات اعتناء نکند، وبفرزندان مرتضی بهتان باین بزرگی ببندد ویکدست‌قوی نباشد تابرای تسکین خاطرمؤمنین این ریشهٔ گندیده را کنده وانتقام آل پیغمبررا بگیرد، چون‌ازشما دور هستم مفصلا شکایت نمیکنم، وچون مجتهد وعالم حاجی سید علی‌اکبرعازم بصره بودبمن گفت نامه‌ای برئیس مذهب بنویسم و این مفاسد را متذکرشوم، من هم گفتهٔ او را پذیرفتم واین نامه را مینویسم ومیدانم‌خدابدست تو گشایشی‌خواهد داد،والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته.

جمال‌الدین الحسینی

(ازمندرجات این‌نامه بخوبی معلوم وروشن میشودکه سید برای استخلاص وطن خویش ازچنگال‌بیگانگان‌ورفع‌ظلم ستمکاران‌دومرتبه قدم بخاك ایران گذارده ومتحمل اینهمه مصائب وبلایـا کـه کمتر کسی طاقت تحمل آنرا دارد شده است.)

در سومین مسافرت ناصرالدین‌شاه‌ازطریق روسیه باروپا(۱۳۰۶) علاوه برامتیازات‌تأسیس‌بانك وراه‌آهن که قبلا دولت انگلیس گرفته بود امتیازخریدوفروش انحصاری‌توتون وتنبا کورا‌بادادن مبالغی‌رشوه‌بخائنین وطن گرفتند.

مکتوب (حملة القرآن) نابغهٔ شهیر و علامهٔ کبیر

سید جمال الدین اسدآبادی از بصره بعلماء ایران

در تاریخ ۱۳۰۹ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم - حملة القرآن، وحفظ الایمان، ظهراء الدین المتین، ونصراء الشرع المبین، جنود الله الغالبة فی العالم، حججه الدامغة لضلالة الامم، جناب الحاج المیرزا محمد حسن الشیرازی وجناب الحاج المیرزا حبیب الله الرشتی، وجناب الحاج المیرزا ابی القاسم الکربلائی، و جناب الحاج المیرزا جواد الآقا التبریزی، وجناب الحاج السید علی اکبر الشیرازی، وجناب الحاج الشیخ هادی النجم آبادی، وجناب المیرزا حسن الآشتیانی، وجناب السید الطاهر الزکی صدر العلماء و جناب الحاج محسن العراقی، وجناب الحاج الشیخ محمد تقی الاصفهانی، وجناب الحاج الملا محمد تقی البجنوردی، وسایر هداة الامة ونواب الائمة، من الاحبار العظام، والعلماء الکرام، اعز الله بهم الاسلام والمسلمین وارغم انوف الزنادقة المتجبرین، آمین

طالما تاقت الامم الافرنجیه الی الاستیلاء علی البلاد الایرانیة حرصاً منها وشرها، ولکم سولت لها امانیها خدعا تمکنها من الولوج فی ارجائها وتمد فیها سلطانها علی عرة من اهلها تحاشیاً من المقارعة التی تورث -

الضغائن فتبعث النفوس على الثورة كلما سنحت لها الفرص وقضت بها الفطرات ولكنها علمت ان بلوغ الادب والعلماء فى عز سلطانهم ضرب من المحال لان القلوب تهوى اليهم طراً ، والناس جميعاً طوع يدهم يأتمرون كيفما امروا، ويقومون حيثما قاموا ، لامرد لقضائهم ، ولادافع لحكمهم، وانهم لايزالون يدابون فى حفظ حوزة الاسلام لاتاخذهم فيه غفلة ، ولاتعروهم عزه ولا تميد بهم شهوة ، فخنست وهى تتربص بهم الدوائر ، وتترقب الحوادث ، ايم الله انها قد اصابت فيما رات، لان العامة لولا العلماء وعظيم مكانتهم فى النفوس لالتجات بطيب النفس الى الكفر واستظلت بلوائه خلاصاً من هذه الدول الذليلة الجائرة الخرقى التى قد عدمت القوة وفقدت الضنقه وانفت المجاملة، فلاحازت منها شرفا، ولاصانت بها لنفسها حقا، ولاانشرح منها صدورها فارعا

ولذا كلما ضعفت قوة العلماء فى دولة من الدول الاسلامية وثبت عليها طائفة من الافرنج و محت اسمها وطمست رسمها ، ــ ان سلاطين الهند وامراء ماوراء النهر جدت فى اذلال علماء الدين فعاد الوبال عليهم سنة الله فى خلقه ... وان الافغانيين ماصانوا بلادهم عن اطماع الاجانب وما دفعوا هجمات الانكليز مرة بعد اخرى الا بقوة العلماء وقد كانت فى تصابها .

ولما تولى هذا الشاه (الحارية الطاغية) الملك طفق يستلب حقوق العلماء تدريجاً ويخفض شانهم ويقلل نفوذ كلمتهم حبا باالاستبداد بباطل اوامره ونواهيه ، وحرصاً على توسيع دائرة ظلمه وجوره ، فطرد جمعاً من البلاد بهوان ونهنه فرقة عن اقامة الشرع بصغار ، وجلب طائفة من اوطانها الى دار الجور والخرق (طهران) وقهرها على الاقامة فيها بذل فخلا له الجو فقهر العباد واباد البلاد وتقلب فى اطوار الفظائع وتجاهر بانواع الشنائع و صرف فى اهوائه الدنية وملاذه البهيميه ما مصه من دماء الفقراء والمساكين

عصراً وننزح من دموع الايتام قهراً (ياللاسلام).

فاذا اشتد جنونه بجميع فنونه فاستوزروغداً خسيسا ليس له دين يردعه ولاعقل يزجره ولاشرف نفس يمنعه، وهذا المارق ماقعه على دسته الاوقام بابادة الدين ومعادات المسلمين وساقته دنائة الارومته ونزالة الجرثومة الى بيع البلاد الاسلامية بقيم زهيده.

فحسبت الافرنج ان الوقت قدحان لاستملاك الاقطار الايرانية بلا كفاح ولاقتال وزعمت ان العلماء الدين كانوا يذبون عن حوزة الاسلام قد زالت شوكتهم ونفد نفوذهم فهرع كل فاغرافاه يبغى ان يسرط قطعة من تلك المملكته، فغار الحق وغضب على الباطل فدمغه فخاب سعاه وذل كل جبار عنيد، - اقول الحق، انكم ياايها القادة قدعظمتهم الاسلام بعزيمتكم واعليتم كلمة وملئتم القلوب من الرهبة والهيبة، وعلمت الاجانب طراً ان لكم سلطاناً لايقاوم وقوة لاتدفع وكلمة لاتردو انكم سياج البلاد وبيدكم ازمة العباد ولكن قدعظم الخطب الآن وجلت الرزية لان الشياطين قدتاليت جبراًالكسر وحرصاً على الوصول الى الغاية وازمعت على اغراء ذاك المارق الاثيم على طرد العلماء كافة من البلاد، وابانت له ان انفاذ الاوامر انما هو بانقياد قواد الجيوش وان القواد لايعصون للعلماء امراً ولايرضون بهم شراً فيجب لاستيناف الحكومة استبدالهم لقواد الافرنج، وارت لذاك البليد الخائن رياسة الشرطة وقيادة فوج القزاق نموذجاً (كنت واضرابه) وان ذاك الزنديق وزملاءه فى الالحاد يجدون الآن فى جاب قواد من الاجانب، والشاه لجنونه المطبق قد استحسن هذا واهتز بهطربا، لعمرالله لقد تحالف الجنون والزندقة و تعاهد العتة والشره على محق الدين واضمحلال الشريعة وتسليم دار الاسلام الى الاجانب بلامقارعة ولامنافرة، - ياهذه الامة انكم لواهملتم هذاالفرعون

الذليل ونفسه وامهلتموه على سرير جنونه ومـا اسرعتم بخلعه عن كرسى غيه لقضى الامر فعسر العلاج وتعذر التدارك . انتم نصراء الله فـى الارض ، ولقد تمحصت بالشريعة الالهيه نفوسكم عن اهواء دنية تبعث على الشقاق و تدعوا الى النفاق ، ويئس الشيطان لقدفات الحق عن تفريق كلمتكم ، فانتم جميعاً يد واحدة يذود بها الله عن صياصى دينه الحصينة ويذب بقوة القاهرة جنود الشرك واعو ان الزندقه ، وان الناس كافة (الا من قضى الله عليه بالخيبة والخسران) طوع امركم ، فلو اعلنتم خلع هذا (الحاريه) لاطاعكم الامير والحقير واذعن لحكمكم الغنى والفقير (ولقد شاهدتم فى هذه الازمان عيانا فلا اقيم برهانا) خصوصاً وان الصدور قد حرجت وان القلوب قد تفطرت من هذه السلطة القاسية الحمقى التى ماسدت ثغوراً ولا حيذت جنوداً ولا عمرت بلاداً ولا نشرت علوماً ولا اعزت كلمة الاسلام ولا اراحت يوماً ماقلوب الانام بل دمرت واقوت وافقرت واذلت ثم بعد ضلت وارتدت وانها سحقت عظام المسلمين وعجنتها بدمائهم فعملت منها للبنات بنت بها قصور الشهوا تهـا الدنيه ، هذه آثارها فى هذه المدة المديدة والسنين العديدة تعساً لها وتبت يداها ، واذا وقع الخلع (وتكفيه كلمة واحدة ينبض بها لسان الحق غيرة على دينه) فلاريب ان الذى يخلف هذا (الطاغيه) لايمكنه الحيدان عن اوامركم الالهية ولايسعه الا الخضوع بعتبتكم عتبة الشريعة المحمديه كيف لا وهو يرى عياناً مالكم من القوة الربانية التى تقلبون بها الطغاة عن كرسى غيها ، وان العامه متى سعدت بالعدل تحت سلطان الشرع ازدادت بكم ولعاً وحامت حولكم هياماً وصارت جميعـاً جند الله وحزباً لاوليائه العلماء ـ ولقدوهم من ظن ان خلع هذا (الحاريه) لايمكن الا بهجمات العساكر و طلقات المدافع والقنابر، ليس الامر كذلك ، لان عقيدة ايمانيه قد رسخت

فى العقول ، وتمكنت من النفوس ، وهى ان الراد على العلماء راد على الله (هذا هو الحق وعليه المذهب) فاذا اعلنتم (ياحملة القرآن) حكم الله فى هذا الغاصب الجائر وانبتم امره تعالى فى حرمة اطاعته لانفض الناس من حوله فوقع الخلع بلا جدال ولا قتال .

ولقد اراكم الله فى هذه الايام اتماماً لحجته ما اولاكم من القوة التامه والقدرة الكامله ، وكان الذين فى قلوبهم زيغ فى ريب منها من قبل، اجتمعت النفوس بكلمة منكم على ارغام هذا الفرعون الذليل وهامانه الرذيل (مسألة التنباك) فعجبت الامم من قوة هذه الكلمة وسرعة نفوذها وبهت الذى كفر، قوة انعمها الله عليكم لصيانة الدين وحفظ حوزة الاسلام ، فهل يجوز منكم اهمالها وهل يسوغ التفريط فيها ، حاشا ثم حاشا . ـ فدان الوقت لاحياء مراسم الدين ، واعزاز المسلمين ، فاخلعوا هذا (الطاغية) قبل ان نقيك بكم، ويهتك اعراضكم ، ويثلم سياج دينكم ، ليس عليكم الا ان نعلنوا على رؤس الاشهاد حرمة اطاعته فاذا يرى نفسه ذليلا فريداً يفر منه بطانته وينفر منه حاشيته وينبذه العساكر ويرجمه الاصاغر .

انكم يا ايها العلماء والذين قاموا معكم لتاييد الدين بعد اليوم فى خطر عظيم ، قد كسرتم قرن فرعون بعصا الحق وجدعتم انف الحاريه بسيف الشرع فهو يتربص فرصا تساعده على الانتقام شفاء لغيظه ومرضاة لطبيعته التى فطرت على الحقه واللجاج فلا تمهلوه اياما ولا تمكنوه ان يقبض زماماً اعلنوا خلعه قبل اندمال جرحه . ـ وحاشاكم ايها الراسخون فى العلم ان ترتابوا فى خلع رحل سلطانـه غصب و افعـاله فسق و او امره جور و انـه بعدان مص دماء المسلمين ونهش عظام المساكين وترك الناس عراة حفاة لا يملكون شيئاً حكم عليه جنونه ان يملك الاجانب بلادا كانت للاسلام عزاً وللدين المتين

حرزاً وساقته سورة السفه الی اعلاء کلمة الکفر والاستطلال بلواء الشرك،

ثم اقول ان الوزراء والامراء وعامة الاهالی و کافة العساکر وابناء هذا الطاغیه ینتظرون منکم جمیعاً (وقدفرغ صبرهم و نفد جلدهم) کلمة واحدة حتی یخلعوا هذا الفرعون الذلیل ویریحوا العباد من ضره ویصونوا حوزة الدین من شره قبل ان یحل بهم العار ولات حین مناص والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

جمال الدین الحسینی

ترجمه: بنام خداوند بخشندهٔ مهربان. ای قرآنیان، ای نگاهبانان ایمان، ای پشتیبانان دین، ای یاوران شرع مبین، ای لشگریان پیروز خدا و سرکوب کنندگان گمراهان، جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی، و جناب حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی و جناب میرزا ابوالقاسم کربلائی وجناب حاج میرزا جواد آقا تبریزی وجناب حاجی شیخ هادی نجم آبادی وجناب میرزا حسن آشتیانی وجناب حاجی سید طاهر زکی صدر العلماء وجناب حاج آقا محسن عراقی وجناب شیخ محمد تقی اصفهانی وجناب حاجی محمد بجنوردی و سایر رهبران ملت ورؤساء دین وعلمای بزرگوار که نایبان ائمهٔ طاهرین هستند.

(خدا اسلام ومسلمین را بوجودشان عزیز کرده، دماغ سرسخت را بخاك بمالد ـ آمین)

از مدتها پیش دول اروپا با اشتیاق و حرص وافری میخواهند، کشور ایرانرا زیر نفوس خود در آورند اینها هروقت فرصتی یافته، و مجالی پیدا نموده‌اند، با نیرنگ ودسیسه (بطوریکه موجب ایجاد تنفر وتهییج احساسات عمومی نشود) کوشیده‌اند در نقاط مختلفه کشور برای خود نفوذی تولید نموده و زمینهٔ حکومت نمودن بر اینجا را

فراهم سازندولی ضمناً هم میدانندعلماء فریبشان رانمیخورند ودرمقابل ارادهٔ آنها تسلیم نمیشوند زیراکه توده، دل بسته بعلماء وگوش بفرمان رؤساء دینی است، هرچه بگویند می‌پذیرد ، وهر کجا بایستند در نظر توده، فرمان علماء رد شدنی نیست و هرچه بخواهند تغییرپذیرنخواهد بود ، دانشمندان‌هم پیوسته همت‌خودرا صرف نگاهبانی دین‌نموده ، نه غفلت‌می‌ورزند،نه‌فریفته‌میشوند، نه‌مغلوب‌هواوهوس‌خواهندشد، اروپائی نیز از موقعیت علماء مطلع بوده وپیوسته منتظر تحول ومراقب فرصتند راستی‌هم‌اروپائیها خوب پیش بینی کرده‌اند- زیرا هر گاه‌دانشمندان، با ابهتی که در نظر عوام دارند ، نباشند ، تودهٔ عامی با میل‌ورغبت‌بکفار پیوسته و برای اینکه خود را ازچنگ این‌دولت نجات دهد ، زیرپرچم آنها درمیآید - از چنگ دولت ورشکسته‌ای که قدرت‌خودرا ازدست داده ازچنگ‌دولتی که انصاف‌را فراموش کرده وسازش بارعیت‌را پشت گوش انداخته ، دولتی‌که از اقتدار ونفوذ خود نه شرافتی‌تحصیل کرده نه جانی را حفظ نموده ، نه باری از دوش ملت برداشته ، روی همین موازنه است که در هر نقطه‌ای نیروی‌علماءکم شده، قدرت اروپائیان‌در آنجا بیشتر گردیده ، بحدی‌که شوکت اسلام را درهم شکسته، نام‌دین را از آنجا محوساخته اند - پادشاهان هند و فرمانفرمایان ماوراءالنهر کوشیدند ، تا علماء را کوچك کردند، ولی روی‌قانون‌طبیعی وخداداده نتیجهٔ شومش بخودشان برگشت ، افغانی ها هم کراراً جز بنیروی‌علماء نتوانستند کشور خود را از دست برد اجانب و هجوم انگلیسها حفظ کنند.

حالا ازوقتی که این‌شاه بی قیمت گمراه روی کار آمده ، درتحقیر

علماء و سلب اختیارات آنها میکوشد و از فرط علاقه‌ای که باستبدادو توسعهٔ دائرهٔ ظلم وجور دارد، نفوذ کلمهٔ علماء را با امرونهی های خود کم نمود، آنها را با خواری تمام از شهرستانها تبعید کرد و نگذاشت بترویج دین قیام نمایند - دسته‌ای را ازمراکز اقامت خودشان بطهران (کانون فتنه و ستم) آورد و آنها را مجبور بسکونت در این شهر نمود همین که میدان برایش خالی شد، بندگان خدا را مقهور ساخت شهرها را ویران نمود، از هرسیاهکاری خود داری نکرد، هر گناهی را علناً مرتکب شد، آنچه از خون فقرا و بیچارگان مکیده بودصرف هوا و هوس خود ساخت و اشك در چشمان یتیمان جاری کرد(ای اسلام بی‌یاور) حالا دیگر جنونش گل کرده وطمع پستش بهیجان آمده نه دینی دارد که جلو گیرش باشد، نه عقلی که سرزنشش نماید، نه شرافت نفسی که مانعش شود، پست فطرتی ونا پاك طینتی وادارش نموده کشور اسلامی را ببهای اندکی بفروشد، اروپائیها هم فهمیدند حالا وقت است که بدون جنگ ونزاع مالك ایران شوند، فهمیدند دانشمندانی که از اسلام وقلمرو دین دفاع می کردند، قدرت خودرااز دست داده ونفوذشان کاسته شده است، از اینرو هر دولتی بطمع یکقطعه از این آب وخاك دهان گشود - ولی باز حق بر باطل یورش برده و مغلوبش ساخت و کوششهای دشمن راباطل کرد وستمکاران ذلیل شدند(۱) - حق راباید گفت شما پیشوایان با تصمیمی که گرفتید اسلام را بزرگ نمودید ونام دین را بلند ساختید دلها را از هیبت وقدرت خود پر نمودید بطوریکه بیگانگان عموماًفهمیدند درمقابل اقتدارشما، درمقابل نیروی شما،مقاومت

۱- واقعه رژی

ممکن نیست ، دانستند شما دیوار کشورید وزمام ملت بدست شماست، ولی مصیبت بزرگ اینجاست که شیطان برای اینکه شکست خود را در این نبرد جبران نماید ، بدماغ این مرد تبه کار خارج از دین انداخته است که علماء را از شهرستانها تبعید نماید ، او فهمیده است ، انجام اوامرش جز از طریق اطاعت افسران ارتش ممکن نیست وافسران هم مخالفت علماء را نمیکنند وبد آنها را نمیخواهند ، لذا درصدد بر آمده است افسران ارتش را از کشور بیگانه تعیین کند و بهمین منظور ریاست شهربانی وفرماندهی هنگ قزاق را به (کنت وازرایه) داده، آن زندیق ودوستان اوهم میکوشند فرماندهان ارتشی را از کشور بیگانه بخواهند شاه هم ازفرط دیوانگی ازاین کار خوشحال شده وبآن میبالد، بخداشاه باجنون وزندقه هم سوگند گردیده ، ومتعهد شده است ، باخودسری وشرارت تمام دین رانابود سازد وشریعت را مضمحل کند وکشوراسلام رابدون چون وچرا به بیگانگان تسلیم نماید .

ای رهبران ملت ، اگراین فرعون رابحال خودش بگذارید وجلو دیوانه بازی اورانگیرید واو را ازتخت گمراهی پائین نکشید کارمیگذرد وعلاج مشکل میشود وچاره غیرممکن میگردد ، شمایاوران خدائید ، جانهای شما که ازشریعت خدائی سرشاراست ، شما را ازهرهواوهوسی که موجب دوتیرگی واختلاف کلمه باشد نگاه میدارد ، شیطان نمیتواند بین شمارا بهم بزند ، شما چون دستی هستید که خدا باآن از قلعه‌های محکم دین خود دفاع مینماید ، وبااین دست است که ارتش کفر ویاران زنادقه را دورمیسازد ، تمام مردم (بغیر ازآن کسی که بناست زیانکار و بدبخت باشد) فرمان بردار شمایند ، اگرشما خلع این نادان رااعلان کنید

بزرگ و کوچك، گداو توانگر اطاعت خواهند کرد(خودتان همین روزها دیدید، بنابراین محتاج نیست که من دلیل بیاورم ـ بخصوص اینموقع که دراثراین سلطنت جابرانه آمیخته بجهالت سینه‌ها بتنگ آمده، سلطنتی که نتوانسته ارتشی آماده کند و نه‌شهری را آبادان نموده نه‌فرهنگ را توسعه داده، نه‌نام اسلام را بلند ساخته، نه‌یك روزدل ملت در پناهش راحتی دیده ـ بلکه در عوض کشور را ویران و رعیت را ذلیل کرده و ملت رابگدائی انداخته وسپس گمراهی دامنگیرش شده وازدین بیرون رفته، استخوان مسلمانان را خردساخته وباخونشان خمیر کرده تا از آنها برای ساختن کاخ شهوت پست خود خشت تهیه‌کند، در این مدت دراز، دراین سالیان متمادی نتیجه‌ایکه برچنین حکومتی مترتب شده همین است، نابودباد این‌پادشاهی، واژگون‌باد این سلطنت، اگر این پادشاه خلع‌شود (وخلع وی هم بایك کلمه، کلمه‌ای که روی غیرت دینی از زبان اهل حق خارج میشود) آنکه جانشین وی خواهد بود نمیتواند ازفرمان شماسرپیچی کند وجزخضوع درپیشگاه‌شما مقدورش‌نیست‌زیرا که اوقدرت‌خدائی شما رابچشم خود می‌بیند، قدرتی که بآن‌سر کشان را ازتخت گمراهی‌پائین میکشد، ملت وقتی زیرسایهٔ دین‌ازداد‌برخوردار شود رغبتش بشما زیادترخواهد شد و گرد شما خواهد گردید، آنگاه همه درپناه خدا وحزب علماء که دوستان خداهستند درمیآیند ـ هر کس خیال کند خلع این پادشاه جز باقشون وتوپ وبمب ممکن‌نیست خیال بیهوده‌ای کرده، اینطورنیست. چون یك عقیده وایمانی در کلهٔ مردم رسوخ نموده‌ودر دل آنها جاگرفته‌و آن عقیده‌این‌است که مخالفت‌علماء مخالفت‌خداست راستی هم همینطور است و پایهٔ مذهب هم روی این عقیده میباشد.

ای قرآنیان ، اگر شما حکم خدارا درباره این مرد غاصب ستمکار اجرا کنید ، اگر بگوئید بحکم خدا اطاعت این مرد حرام است، مردم از گردش پراکنده شده وخلع وی بدون جنگ و کشتار صورت میگیرد ، خدا برای اتمام حجت قدرتی را که بشما ارزانی داشته نشانتان داد ، آنهائی که ایمانشان محکم نبود تاپیش ازاینواقعه در نفوذ کلمه وقدرت شما تردید داشتند ، ملت مسلمان باشنیدن یك کلمه ازشما درسرکوبی این فرعون (...) وهامان او (صدراعظم) متحد شدند (مسألۀ تنباکو) ملل دیگرهم ازاین قدرت ونفوذ کلمه وسرعت تأثیراین فرمان متعجب گردیدند و کفار مبهوت ماندند ، این قدرتی است که خدابشما داده تا با آن دین وحوزۀ اسلام رانگهداری کنید ، دراینصورت آیا سزاوار است باداشتن چنین نیروئی دین را واگذارده ، یا درکمك نمودن بشریعت کندی نمائید ، ابدا ابدا

حالا وقت زنده نمودن مراسم دینی وگرامی ساختن مسلمانان رسیده است ، پیش از اینکه این ستمکار سرکش شما را ترور کرده و ناموستان رابباد بدهد وقبل ازآنکه در دیوار محکم دین رخنه کند اورا خلع نمائید ، شماوظیفۀ دشواری ندارید فقط بمردم ابلاغ کنید اطاعت این ستمکار حرام است ، اوهم وقتی خودرا ذلیل وتنها بیند ـ اطرافیانش از گردش پراکنده شده ارتشیان ویرا میرانند و کودکان سنگبارانش میکنند ، ای علماء شما وپیروانتان ازحالادرخطر بزرگی هستید، شما بنیروی حقیقت شاخ این فرعون راشکستید وباشمشیردین بینیش رابریدید ولی اومنتظر است ، فرصتی یافته وانتقام خودرا ازشما بکشد از اینرو نباید یکروزمهلتش بدهید ، نباید بگذارید زمام کار را بدست بگیرد پیش از

اینکه جراحتش بهبود پذیرد اورا خلع کنید ، ای مردان علم ، مبادا در خلع این مرد تردید داشته باشید مردی که غاصبانه سلطنت یافته، مردی که کارش فسق وفرمانش ستم است ، مردی که پس از مکیدن خونهای مسلمانان وخرد کردن استخوان فقراء و برهنگان وتهیدست نمودن ملت جنونش گل کرده در صدد بر آمده است کشوری راکه مایه عزت اسلام وپایگاه دین است باجانب بدهد، مردی که ازفرط نادانی درصدد بر آمده است نام کفررا بلند ساخته وزیر پرچم شرك در آید ، بازمیگویم وزراء فرماندهان ، عموم طبقات ارتش و پسران این ستمکار سرکش منتظر دستور شما هستند - دیگر کاسهٔ صبرشان لبریز شده منتظرند یك کلمه ازشما بشنوند واین فرعون را خلع نموده بندگان خدا را از زیان او آسوده کنند وپیش از آنکه دین رابباد داده ولکهٔ ننگ را بهپیشانی آنها بچسباند خویش را از شرش حفظ نمایند والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته

(جمال‌الدین الحسینی)

سیدازبصره بلندن رفت وبامعیت میرزا ملکم‌خان که از فضلاء و آزادیخواهان معروف است اقدام بتأسیس روزنامهٔ ضیاءالخافقین نمود و دولت انگلیس بوسائلی آنرا تعطیل نمود«۱۳۰۹» در این اثنا سلطان عبدالحمید کتبا وتلگرافابوسیله رستم‌پاشاسفیر کبیرخودسیدرا باسلامبول دعوت‌نمود .

سیدابتدا این دعوت‌رانپذیرفته برستم‌پاشا سفیر دولت عثمانی درلندن میگوید من ازاعلیحضرت سلطان سپاسگزارم که باردیگر مرا باسلامبول دعوت فرموده‌اند ولی شغل مهم من فعلا اصلاح امورایران است که باید ازفرصت توقف‌خود درلندن برای‌این امراستفاده‌نمایم . سلطان‌عبدالحمید

ثانیا دعوت خود راتجدید نموده سید دراواخر سال ۱۳۱۰ باسلامبول رفت
یکی ازافسران دربارعثمانی که ازاستقبال کنندگان او بود از سید جویا
شد که صندوق های اثاثهٔ شما کجاست؟ سید گفت بجز صندوق لباس و کتاب
چیزی ندارم. گفت بسیارخوب جای آنرا بمن نشان دهید ، سیداشاره بسینهٔ
خود نمود و گفت این صندوق کتاب است وسپس اشاره بتن خود نمود
و گفت این هم صندوق لباس است .

سید طالب جاه ومقام ومنصب نبوده واز تمام مایملك دنیا بقول
خودش جزدو دست لباس وچند صندوق کتاب چیزی اختیار ننموده است.
پدر نگارنده نقل میکرد که سید دراین باره میگفت من دربارهٔ پیراهن
وزیرجامه اسراف نموده ام، گویا اضافه ازدودست تهیه مینموده ، سلطان
عبدالحمید دربدو ورود مقدم سیدرا گرامی شمرده باکمال اعزازواحترام
ازاو پذیرائی مینمود بطوریکه تکلیف ازدواج یکی از خاندان سلطنتی
را باو نمود سید قبول نکرده گفت سلطان میخواهد کـه من زن کنم من
زن میخواهم چکنم دنیای باین زیبائی رامن بزنی نگرفته ام ، نظر بمظالمی
که ازدربار ناصری دیده بود دربعضی مجالس از کردار جابرانه ورفتار
خودسرانهٔ دولت مستبدهٔ ایران تنقید میکرد بنابخواهش سفیر کبیر ایران
روزی خلیفهٔ عثمانی باخوشروئی ومهربانی ازسید تقاضا نموده که دراین
باب سکوت اختیار کند، درحالی که سبحه دردست سید بوده ودانه هـای
اورا پیوسته میغلطانده باصدای رسا گفته اکنون ناصرالدین شاه رامی بخشم.
امراء که درآن مجلس حضور داشتند ازجرأت وشهامت سید حیرت نموده
سید ازنزدخلیفه بیرون آمده بنابرسم معمول نزدرئیس دربار رفت، ریاست
دربار بملایمت ومهربانی بسید گفت سلطان بشما خیلی مهربانی واکرام

نمود که تا کنون سابقه نداشت ولی شما باصدای بلند صحبت مینمودید وباسبحهٔ خود بازی میکردید.

سید با خنده روئی درجواب میگوید سبحان الله سلطان شما بامقدرات ملیونها مسلمانان باهوا وهوس بازی میکند آیا جمال الدین حق بازی با سبحهٔ خود راهم ندارد، سید دراین سفر نیز مدت چهارسال تمام دراسلامبول ماند. جمعیت بسیاری از علماء و فضلاء و آزادیخواهان واصلاح طلبان مانند شیخ احمد روحی کرمانی، میرزا آقا خان کرمانی، حسن خان خبیر-الملك، برهان الدین بلخی وصدها نفر دیگر از مردمان روشن فکر و وطن پرست دور آن مصلح ونابغهٔ عالیمقام راگرفته وسید باطلاقت لسان وفصاحت وبلاغت بیان آنانرا براه خیروسعادت وخدمت بعالم اسلام ترغیب وتشویق وهدایت مینمود ودر راه نیل بمقصود حسنه خویش که عبارت از قطع نفوذ واستیلاء اجانب ازممالك اسلامی واستقلال وعظمت وترقی و تعالی واتحاد و اتفاق مسلمین بود فعالیت وکوشش مینمود، متأسفانه در اینجا هم مانند سایر کشورها مخالفین آزادی و آسایش بشروخائنین ملت ومملکت برعلیه آن اصلاح طلب وخیرخواه عالم اسلام قیام نموده آنقدر سعایت وتفتین واسباب چینی نمودند تا اینکه وسیلهٔ تبعید شهداء ثلاثه (شیخ احمد روحی کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی، حاجی میرزا حسنخان خبیرالملك) را ازاسلامبول به تبریز فراهم وروابط سلطان عبدالحمید را روی غرض رانی وحب ذاتی باسید تیره نموده ومدتی درتحت نظر یکعده ازمأمورین بابعالی قرار گرفت واین نامهٔ سوزناك وتأثرانگیز را که بهترین سندی است ازبرای ایرانیت وایران دوستی او از زندان طلائی بابعالی بیکی ازدوستان خود نوشته است :

«من در موقعی این نامه را بدوست عزیز خود مینویسم که در محبس محبوس واز ملاقات دوستان خود محرومم نه انتظار نجات دارم و نه امید



حیات، نه از گرفتاری متألم و نه از کشته شدن متوحش، خوشم بر این حبس

وخوشم براین کشته شدن ، حبسم برای آزادی نوع ، کشته میشوم برای زندگی قوم، ولی افسوس میخورم از اینکه کشته‌های خودرا ندرویدم ، بآرزوئی که داشتم کاملا نائل نگردیدم ، شمشیرشقاوت نگذاشت بیداری ملل مشرق رابه‌بینم دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی‌را از حلقوم امم مشرق بشنوم ، ایکاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعهٔ مستعد افکارملت کاشته بودم ، چه‌خوش بودتخمهای بارور مفید خودرا درزمین شوره‌زار سلطنت فاسد نمینمودم ، آنچه در آن مزرعه کاشتم بنمو رسید هرچه دراین زمین کویرغرس نمودم فاسد گردید ، دراینمدت هیچیك‌از تکالیف خیرخواهانهٔ من بگوش سلاطین مشرق‌فرونرفت ، همه‌راشهوت وجهالت مانع ازقبول گشت ، امیدواریها بایرانم بود اجرزحماتم‌رابفراش غضب حواله‌کردند ، باهزاران وعد ووعید به‌ترکیا احضارم کردند این نوع مغلول ومقهورم‌نمودند غافل‌ازاینکه انعدام صاحب نیت‌اسباب‌انعدام نیت نمیشود صفحهٔ روزگارحرف حق راضبط میکند ، باری‌من‌ازدوست گرامی خود خواهشمندم این آخرین نامه را بنظر دوستان عزیز وهم مسلکهای ایرانی من برسانید وزبانی بآنهابگوئید شما که میوهٔ رسیدهٔ ایران هستید برای‌بیداری ایرانی دامن همت‌بکمرزده‌اید ازحبس وقتال نترسید ، از جهالت ایرانی خسته نشوید از حرکات مذبوحانهٔ سلاطین متوحش نگردید بانهایت سرعت بکوشید باکمال چالاکی کوشش کنید طبیعت بشما یاراست وخالق طبیعت مددکار ، سیل‌تجدد بسرعت بطرف مشرق جاری است ، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی‌است ، شماها تا میتوانید درخرابی اساس حکومت مطلقه بکوشیدنه‌بقلع وقمع‌اشخاص، شماتاقوه دارید درنسخ‌عاداتی که‌میانهٔ سعادت وایرانی سدسدید گردیده

کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات ، هر گاه بخواهید باشخاص مـانع شوید وقت شماتلف میگردد ، اگر بخواهید بصاحب عادت سعی کنید باز آن عادت دیگران را برخود جلب میکند ، سعی کنید موانعی راکه میانهٔ الفت شما وسایر ملل واقع شده رفع نمائید، گول عوامفریبان رانخورید ، انتهی .

جمال‌الدین الحسینی

خلاصه‌در زندان هم‌دست‌از آزار آن بزرگوار بر نداشتند تادر نتیجه حق کشی ودسیسهٔ مغرضین آن سید جلیل‌القدر وذریهٔ پاك رسول اکرم را مانند اجداد بزرگوارش مسموم وشهیدنموده ومضمون پیش‌بینی‌اواز مصراع اول‌بیت ذیل که درمسافرت۱۳۰٤ طهران خودآنرا انشادوبخط خودنوشته‌است مصداق‌پیدا کرد و تحقق یافته‌است .

انا المسموم‌ماعندی بتریاق ولاواق ادر کاساً وناولها الا یا ایهاالساقی

جنازهٔ آن نابغهٔ شهیر وگنج شایگان علم ومعرفت را غریبانه در قبرستان معروف بشیخلر مزارلقی بخاك سپردند .

من ازمفصل این‌قصه مجملی گفتم

توخودحدیث مفصل بخوان‌ازاین‌مجمل

جای بسی تعجب است که بعداز رحلت هم از آزار روح پاك او دست بر نداشته‌و نگذاردند در زیرلحد بعداز آنهمه‌رنج ودربدری آسوده وآرام بخسبد ، برخلاف دستورمقدس اسلام دراواخرسال ۱۳۲۳شمسی ۱۳٦۳قمری نبش قبر نموده اسکلت این سید جلیل‌القدر را شهر بشهر و دیار بدیار گردش داده‌بافغان انتقال ودر کابل دفن‌نموده دربالای آن گنبد و بارگـاهی ساختند غافل از اینکه جای مردان الهی در سینهٔ دوستان آنهاست چنانکه گوینده‌ای گفته است :

بعد از وفات تربت من در زمین مجوی

در سینه‌های مردم دانا مزار ماست

اگر بخواهیم در قسمت مسافرتهای طولانی وطاقت فرسای سید و فعالیت سیاسی وپرارزش او بحث نمائیم این وجیزه گنجایش آنرا ندارد تااز عهدهٔ ادای مطلب برآید وحق آنرا بجاآرد بنابراین ازشرح وبسط آن صرفنظر نموده وتفصیل آنرا درچند جملهٔ مختصر خلاصه کرده بنظر ارباب معرفت واهل تحقیق میرسانیم.

وقتی اوضاع ناامن زمان وهرج ومرج دوران زندگی سید بنظر آورده میشود ومحیط نامساعد وآمیخته بجهل وفساد وسیاست بازیهای خارجی‌ها راکه کاملا باعقائد وافکاراصلاح طلبانهٔ سید مغایرومخالف بوده مورد تفکروتعمق قرارمیگیرد ومقام صبرواستقامت وشکیبائی این مرد تاریخی براین حوادث گوناگون وجور و جفا از مخالفین ومغرضین درجلوچشم جلوه گرمیگردد، هرشخص باانصاف وباوجدانی را متحیر ومتعجب مینماید که این فرد موحد چگونه‌تاب اینهمه مصائب راآورده ودر عزم وارادهٔ قوی خود ثابت واستوار باقی مانده وباوسائل نامرتب نقلیهٔ آنزمان ممالك اسلامی راباقسمتی ازاروپاگردش کرده (هندوستان مصر، سوریه، لبنان، ترکیه،حجاز،بین‌النهرین، ایران، افغان،انگلستان آلمان، فرانسه، روسیه) ودر همه جا بامخالفت شدید مستبدین و ستمکاران خودپرست روبروشده بااینحال نه‌خسته ونه‌مأیوس گردیده و تادم واپسین برای بیداری ملل شرق واستقلال وتجدید عظمت مسلمانان جهان کوشیده تاآنجائیکه جان عزیزخود را هم برای زندگی و آسایش وترقی وآزادی هم کیشان خود فدا نموده‌است.

اجمالی از اعتراضات راجع بعمل ناروای افغانها

دربارهٔ حمل اسکلت مرحوم سید

درسال ۱۳۲۳ شمسی هجری ازغالب شهرستانهای ایران اعتراضاتی براین عمل ناپسند شد وتلگراف ذیل ازطرف منسوبین سید ووجوه اهالی اسد آباد بنمایندگان مجلس شورای ملی صادروباعث هیجان نمایندگان واستیضاح از وزیرامورخارجهٔ وقت گردید وجناب آقای روحی نمایندهٔ مبرز کرمان درطی سخنرانی مؤثرخود وایراد واعتراض بر کردارخلاف شرع برادران افغانی چنین اظهار نمودکه من ازمیان دولب عموی خود شنیده‌ام که سید جمال‌الدین ایرانی وازاهل‌اسد آباد توابع همدانند، ارباب جراید پایتخت وشهرستانها نیزاین‌موضوع راتعقیب‌نموده ازاقدام وکردار ناروای افغانیان سخت تنقیدنمودند.

صورت تلگراف اهالی اسد آباد همدان درتاریخ ۱۳ محرم ۱۳۶۵ هجری

ازاسد آباد. جناب آقای نخست وزیر، رونوشت اقدام، بطوریکه جراید مرکزحاکی است افغانی‌هاکالبدفیلسوف نامی شرق ومفخر ایران مرحوم سید جمال‌الدین اسد آبادی را از ترکیه بافغان حمل نموده‌اند و دولت شاهنشاهی واولیاء امور ووکلاء مجلس ودانشمندان درمقابل‌این

عمل سکوت اختیار فرمودند.

اینجانبان بنام عموم اهالی اسدآباد بانظر اعتراض توجه دولت و ذوات‌اولیاء امور کشور رابااین موضوع مهم‌تاریخی جلب واضافه‌مینماید با آنکه اقرباء درجهٔ اول سید از برادر زاده و خواهر زاده‌ها وبنی اعمام در اسدآباد که مولد حقیقی فقید سعید است هنوز زنده و سلسلهٔ نیاکان پاکزادآباءکرام واجداد عظامش که همگان در اسدآباد بدرود حیات گفته وبشهادت الواح قبورشان که تاریخ بعضی‌از آنها بالغ برششصد سال ودرمحلهٔ سیدان جنب‌امامزاده نزدیکی خانهٔ مسکونی و عمارت پدری سید بخاک سپرده شده‌اند وعلاوه ازمعمرین که شخصاً درک حضور صحبت آن مرحوم را نموده‌اند ودر قید حیات میباشند ایرانی و اسدآبادی الاصل بودن سید را ثابت مینماید لهذا جداً از پیشگاه معظم دولت وهیئت حاکمه خواستاریم که در این باره نظارت عادلانه و اقدام فوری معمول وروح سید جلیل راخرسند فرمائید.

از طرف معاریف اسدآباد: ابوالقاسم سعیدی ـ امامی ـ محمود سعیدی ـ موسی روح القدس ـ نصرت‌الله فتوحی ـ ماشاءالله قهرمانی ـ صفات‌الله ـ احمد قهرمانی ـ اللهقلی فرزانه ـ علی اکبر اسفندیاری ـ نصرالله جمالی.

رونوشت نامهٔ‌جناب آقای‌مخبر فرهمند نمایندهٔ‌مجلس‌شورای‌ملی بوزارت امورخارجه

جناب آقای وزیر خارجه. راجع بجسد مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی‌که میخواهند حمل بافغانستان نمایند آیا اقدامی شده‌است و اطلاعی حضور محترم هست یا محتاج بتحقیق است. چون تلگرافاتی

دراینموضوع ازهمدان واسدآباد رسیده وباید درمجلس قرائت شود.

۲۳/۹/۱۹ مخبرفرهمند

پاسخ وزیرامورخارجه

اقدامات مفصلی شده به آنکارا وبغداد وکابل تلگراف کردیم معلوم شد جنازه ببغداد حمل شده است فعلا مشغول اقدام هستیم بلکه جنازه رادرهمانجا دریکی ازاماکن متبرکه دفن کنند که اختلاف مرتفع شود.

پاسخ وزیرامورخارجه ـ شماره ۱۵۷۶۶ مورخه ۲۰ر۱۰ر۲۳

مجلس شورایملی ـ پاسخ نامه مورخه ۲۳/۱۰/۱۲ ـ نامهٔ دیگری از همدان بتاریخ ۲۳/۱۰/۲ مبنی برتقاضای دفن اسکلت شادروان سید جمال‌الدین در ایران واصل جواباً زحمت افزا میشود که وزارت امور خارجه بمحض اطلاع اقدامات لازم درطهران واستانبول بعمل آورد که اسکلت بکابل حمل نگردد ولی معلوم گردید که اسکلت فقید سعید در ۱۳۲۳/۹/۲۴ باطیاره ازبصره بکابل حمل گردیده است. وزیرامورخارجه

رونوشت برابراصل است. رئیس اداره دبیرخانه مجلس شورایملی ـ امضاء

شماره ۱۵۷۶۶ مورخه ۲۳/۱۲/۱۶

آقای ابوالحسن جمالی اسدآبادی ـ راجع بموضوع حمل جنازهٔ مرحوم آقا سید جمال‌الدین اسدآبادی بافغانستان شرحیکه نوشته بودید بوسیله آقای مخبر فرهمند نمایندهٔ محترم مجلس واصل شد بامر ریاست محترم مجلس در اینخصوص شرح مناسبی بوزارت امور خارجه نوشته شده بود اینك رونوشت پاسخی که رسیده است جهة اطلاع شما لفاارسال میشود. (۱) رئیس اداره دبیرخانه مجلس شورایملی

۱ـ عین نوشته‌های فوق در نزد نگارنده موجود است

رونوشت نامۀ جناب آقای مخبر فرهمند نمایندۀ مجلس شورایملی بجناب سید شفیع امام جمعه اسد آباد «۱»

قربانت شوم. بعد عرض سلام امیدوارم وجود مسعود راکسالتی نباشد مرقومۀ مشروحه راجع بمرحوم سید جمال‌الدین اسد آبادی رسید وتسلیم ادارۀ مربوطه مجلس شد ورسید آن لفاً ارسال میشود برای اطلاع خاطر محترم عرض میکنم بنده بعد ازاینکه اطلاع حاصل کردم که جسد مرحوم سید حمل بغداد شده فوراً مراسله بریاست وزراء نوشته وخاطر ایشانرا مستحضر ضمناً هم نوشتم بستگان مرحوم سید تلگرافاً وکتباً تقاضای جلوگیری و اقدام لازم را دارند ، در جلسۀ مجلس هم یادداشتی بآقای انتظام وزیر خارجه نوشتم جوابی درحاشیۀ آن نوشته‌اند که لفا برای اطلاع ارسال میدارم حضوراً هم باهردو نامبرده مذاکره کردم معلوم شد اقداماتی هم کرده‌اند دراین ضمن تلگرافی ازهمدان بامضای عدۀ از اهالی آنجا رسید که همانرا وسیلۀ مذاکره در مجلس قرار داده تقاضا ونگرانی اهالی ایران وخصوصاً بستگان سید را در حضور هیئت دولت بعرض مجلس رساندم که شاید خلاصۀ آنرا در جراید ملاحظه فرموده باشید متأسفانه بعدازدو روز اطلاع حاصل شد که جنازه را باطیاره حمل کرده‌اند درهرحال مطالب آنچه لازم بوده گفته و نوشته ومذاکره شده اما آقایان جمالی‌ها مستقیماً تلگرافی بمقام نخست وزیری و بعضی جراید مخابره نموده درهرحال امری واقع شده ومردمان بزرگ هم در هرجا مدفون باشند ملیت‌شان از بین نمیرود. ۲۲ر۱۰ر۲۳ مخبر فرهمند

نگارنده از اظهار این بیان قصد آنرا ندارد و نمیخواهد تعصب

۱ـ اصل این نامه در نزد نگارنده موجوداست

خشک بخرج داده ومنسوب بودن باسید رابرای خودوفامیل خود شأن
وافتخار قراردهد چون عقلاء وارباب دانش میدانند باستناد آیات قرآن
مجید واحادیث نبوی امتیازات ومباهات بشر در خورکسانی است که
پرهیزکار ودرست کردار بوده وبفضائل معنوی واخلاقی آراسته وبزیور
علم وکمال متصف باشند.

اما بااینوصف ازاظهاراین حقیقت نمیتوان صرفنظر نمود زیراجای
دارد که‌ایران وایرانیان برخود ببالندکه روزگار دراین کشورکهن‌سال
شاهنشاهی چنین رادمردان ونوابغ کم نظیررا بوجود آورده ودر دامن
خویش پرورش داده که شهرت جهانی احراز نموده ومایهٔ افتخار ایران
وایرانیان گشته‌اند.

زنده وجاوید ماند هر که نکونام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

همدان. دوم تیرماه ۱۳۳۵ شمسی مطابق ۱۴ ذی‌القعده ۱۳۷۵ قمری
صفات‌الله جمالی اسدآبادی

دانشمند محترم آقای مدرسی سدهی در تألیف کتاب (زندگانی
فلسفی واجتماعی سید جمال‌الدین) راجع بشخصیت وعظمت‌مقام سیدحق
سخن را اداء وخدمت شایان توجهی بتاریخ عالم اسلام نموده‌اند لیکن
جای بسی تأسف است که بدون تحقیق وتتبع سیدرا که باهزاران‌مدارک
زنده وموجود ایرانی‌بودن‌اینمردبزرگ که مایهٔ‌افتخار ایرانیان‌است‌ثابت
ومسلم ومحرزاست، اورا افغانی خوانده واکثرمطالبی راکه‌ازروزنامهٔ
العروةالوثقی منطبعهٔ‌پاریس‌اقتباس نموده‌نامی‌ازمنابع ومآخذاو نبرده‌است

شنیدنی های من

از کسانیکه افتخار مصاحبت و مجالست سید را در طهران داشته‌اند

پدر نگارنده گفت موقعیکه در طهران افتخار خدمتگزاری سید را داشتم ازحضورش تقاضا کردم مرا پندی دهد که خیر دنیا و آخرت در آن مترتب باشد.

سید گفت: ۱ـ هرگاه عزیزی از تو فوت شد صبر کن وشکیبائی پیشه نما.

۲ـ قرآن را بتدبر و تفکر بخوان و بر احکامش عمل کن.

مطلب سوم از نظر نگارنده محوشده.

پدر نگارنده گفت جمعی در حضور سید بودند وسید داشت از خاطرات ایام طفولیت خود برای آنان تعریف میکرد رشتهٔ کلام باینجا رسید که هنوز درست قادر بحرکت وراه رفتن نبودم بنا بمعمول ولایت آلتی از چوب برای من ساخته بودند که دردست میگرفتم و بمدد آن کم کم راه میرفتم زیر دالان منزل ما دراسدآباد قدری ارتفاع داشت که من باین آلت ودستگیره بسختی از آن میتوانستم عبور کنم همینکه بآن نقطه رسیدم و بزحمت میخواستم از آنجا ببالا بروم مادراین (اشاره بپدر نگارنده مینماید) که حافظ من بود نهیبی بمن زد که هنوز اثر آن صدا

در گوش من باقی‌ست .

پدر نگارنده نقل کرد ایام عید نوروز ازطبقهٔ علماء واعیان وفضلاء واصناف دسته دسته ازهرصنف وطبقه ازسید دیدن مینمودند.عده‌ای از کلیمیان در روزیکه بارندگی بود بعزم ملاقات سید وارد حصار شدندیکی ازمستخدمین مرحوم حاجی محمد حسن امین‌الضرب مانع از ورودشان میشود سید اطلاع حاصل کرده مستخدم رامنع واجازهٔ ورود بکلیمیان داده وارد میشوند سید باخوشروئی ومهربانی از آنان پذیرائی کرده بعد ازصرف چای وشیرینی بادلیل وبرهان علمی ومذهبی باستناد آیات تورات بدین مبین اسلام دعوتشان نموده یکی از کلیمیان درجواب سیدمیگوید اگر مسلمانی این‌است که شما دارید پس وای بحال ماکه تاکنون ازاین سعادت عظمی محروم مانده واگر آن‌است که دیگران‌دارند که‌نگفته میدانید ، بعدازاین مذاکرات سید گفت میخواهم امروز برسم‌ولایت‌خود (اسدآباد) باشما رفتار کنم دستمال آنها راگرفته بادست خود پراز شیرینی وآجیل‌نموده بآنان داده وکلیمیان ازاخلاق ورفتار سیدتشکر نموده باخوشنودی ازمجلس خارج شدند .

پدر نگارنده گفت درسفردوم که‌سید بطهران ورودنمود موقعیکه خدمتش رسیدم ضمن تفقد وپرسش ازخویش وتبار واطلاع ازفوت پدر (سید صفدر) که جنازه‌اش را امانت گذاشته‌اند ظاهراً این‌عمل درنظرش پسندیده نیامد وگفت هرجااجل شخص‌رسید خوب‌است درهمانجابخاک سپرده شود .

مرحوم حاجی‌سیدهادی روح‌القدس که‌ازاجله‌علماء اسدآباداست گفت درسفراول ۱۳۰۴ که سید بطهران آمددرطهران بودم‌غالبا خدمتش

میرسیدم واز محضرش استفاده مینمودم دراوقات مناسب چند غزل ازاشعار خودرا که تا آنزمان هاشمی تخلص میکردم برای اوخواندم موردپسندش واقع گردید و بسیار تحسین نمود بمن گفت بااین ذوق واستعداد حیف است دراسدآباد عمرخود راصرف کنی بیا برادر روحانی من باش هرجا رفتم ترا باخود ببرم گفتم قبول میکنم بشرط آنکه ازدینم کارت نباشد گفت دیگر رفاقت ما باهم نخواهد شد زیرا تو در زمان طفولیت بدامن گردو بازی کرده‌ای ازاینجهة بمن ایمان نخواهی آورد .

درهمین موقع بود که سید کتاب تفسیرصافی را بوسیلهٔ حاجی سید هادی بجهة پدرش فرستاده است .

حاجی سیدهادی گفت : سید کتابی بنام الحقایق در احکام دین و مذهب مبنی بردعوی خویش تألیف کرده بود که اختصاص به پیروان خاص او داشت نگارنده ازپدرم که مدتها درخدمت سید بوده اینمطلب راشنیده‌ام نه ازدیگران که درطهران وجاهای دیگر با سید مصاحب بوده‌اند .

حاجی سیدهادی اسدآبادی میگفت چند نفر ازهندیان درطهران بمنزل سید وارد شدند سید با آنها بزبان هندی تکلم و گفتگو کرده در موقع رفتن مبلغی هم پول بآنها داد ضمن این بیان دربارهٔ مقام سید چنین اظهار مینمودند بعداز ذوات مقدسه انبیاء ومعصومین تا کنون وجودی بااین کاملی قدم بعرصهٔ عالم ننهاده .

مرحوم سید شفیع امام جمعه ازسادات جلیل القدر اسدآباد گفت درسفراول که سید بطهران وارد شد جمعی ازسادات واقوام سید نامه‌ای بسید نوشته تقاضا کردند برای دیدار وملاقاتش طهران بروند جوابی بدین مضمون بآنان نوشته بود ، فعلاً نه صلاح شماست که برای دیدار من بطهران

بیائید و نه مصلحت من است که این اجازه را بشما بدهم صبر کنید در موقع مناسب شمارا میطلبم .

پدر نگارنده گفت هروقت مجلس سید از رفت و آمد اشخاص خلوت میشد وسید تنها بودغالباً باین اشعار مترنم میگشت :

می صوفی افکن کجا میفروشند
که در تابم از دست زهد ریائی

خار ارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد
سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی

آسمان رشك برد بهر زمینی که در او
یك دو کس بهر خدا یکنفسی بنشینند

من آن شوخ طناز را می‌شناسم
من آن مایهٔ ناز را می‌شناسم
بگوش من آمد دی آواز پائی
من آن صاحب آواز را می‌شناسم

از صد سخن پیرم یکحرف مرایاداست
ویران نشود عالم تا میکده آباد است
تادل که تواند برد تاجان که تواند داد
دل بردن وجان دادن این هر دو خداداداست

نخستین باده کاندر جام کردند
زچشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند سر خویشتن فاش
عراقی را چرا بدنام کردند

آثار سید

۱ ـ کتاب مقالات جمالیه مشتمل برچندین مقالهٔ علمی ، فلسفی ، اخلاقی ، اجتماعی. این کتاب در تاریخ ۱۳۱۲ باملحقاتی درمطبعه کلاله خاور طهران بهمت میرزا نصرالله خان جمالی چاپ ومنتشرشده .

۲ـ کتاب شرح حال اکهوریان باشوکت وشان ، این کتاب راسید جمال‌الدین ازپاریس بجهة خواهرزاده خود میرزا شریف خان مستوفی فرستاده است .

۳ـ رساله نیچریه در رد مادیون وطبیعیون که تابحال چندین مرتبه درایران وهندوستان وخارجه بزبانهای مختلف طبع وانتشار یافته .

٤ـ تاریخ‌الافغان بزبان عربی که درمدت چهارسال توقف خوددر افغانستان آنرا برای بیداری برادران افغانی تألیف نموده‌اند .

۱۸ شماره روزنامه عربی العروة‌الوثقی که در مدت سه‌سال توقف خود درپاریس ۱۳۰۱ بمعیت مفتی بزرگ دیار مصر شیخ محمد عبده آنرا تاسیس ومجانا بجهات شرقیه ارسال میداشته ومندرجات آن باعث هیجان ونهضت وبیداری ملل اسلامی گشته وبامجازات شدید واقدامات عجیبی ازورود آن بممالك اسلامی جلوگیری بعمل آمده ، انصافا میتوان گفت هیچیك ازخطبه‌های خطبای اسلامی درقرن اخیر بقدر کلمات جذاب این

روزنامه در قلوب مسلمانان و بیداری اهالی مشرق زمین تاثیر ننموده نخستین شمارهٔ آن در ۱۵ جمادی الاول ۱۳۰۱ هجری و آخرین شماره آن پنجشنبه ۲۶ ذی حجة الحرام ۱۳۰۱ .

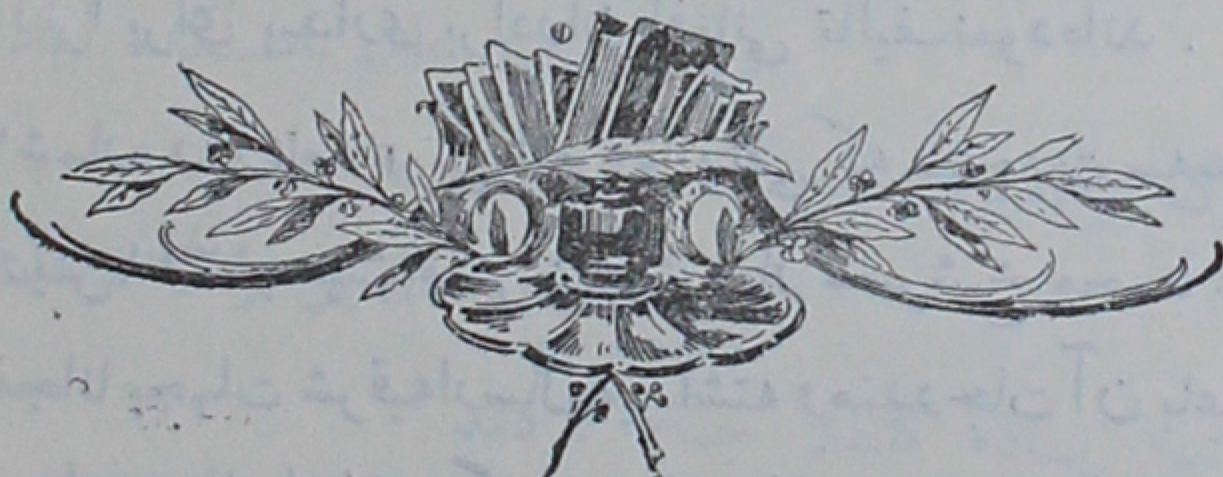
(بطوریکه قبلا گفته شد پنج شماره ازعین این روزنامه که سید از پاریس برای منسوبین خود درهمان تاریخ باسدآباد فرستاده فعلا درنزد نگارنده موجود است)

۵- روزنامهٔ ضیاء الخافقین ، این روزنامه راسید پس از تبعید از ایران در لندن بهمراهی دانشمند آزادی طلب ملکم خان اصفهانی تأسیس و منتشر نمود .

۶- کتاب خاطرات سید گردآوردهٔ شیخ محمد علی مخزومی

۷- کتاب الوصیة السیاسیة الاسلامیه .

۸ - کتاب الحقائق بقول مرحوم حاجی سید هادی روح القدس اسدآبادی .



اوصاف گزیدهٔ سید

چند جمله کوتاه و مفید از خاطرات علامهٔ کبیر جمال الدین اسد آبادی

همینکه سیدجمال‌الدین‌را درسال۱۲۹۶ هجری بجرم وطنخواهی و اصلاح طلبی از مصر تبعید کردند عده‌ای از دوستانش او را تاحدود کانال سوئز بدرقه کردند وهنگام وداع مبلغی‌پول بعنوان قرض باواهداء نمودند هرچه خواهش کردند این هدیه را از آنان بپذیرد قبول‌نکرد و گفت احتیاج شما بپول ازمن بیشتراست شیرهرجابرودشکارش‌رابدست میاورد .

*

حقایق بانیروی اوهام‌از بین نمیرود ، هر کس بدون ارتکاب گناهی از ملوك بترسد او را بیچاره و بینوا بدانید ، اسراف در نیروی بدنی از اسراف درپول زیان آورتر است ، اجزاء پراکنده دراثر فشار وتضییق بیشتر بیکدیگر نزدیك میشوند ، بدترین اوقات وقتی است که جهال پر گوئی میکنند وعقلا ساکت‌اند در مشرق زمین ادباء تا زمانی که‌زنده‌اند در ردیف مردگان محسوب میشوند و همینکه از میان رفتند زنده میگردند. زنجیروقیدی که بربدن انسان‌میزنند ازقیدی که برعقول وافکار میزنند سبکتر است، درخت محکم وقوی دیرترمیوه میدهد ، لغت‌عربی را بدوی‌ها در بیابانها توسعه دادند ولی شهری‌ها آنرا درشهر محصور و

محدود نمودند ، ممکن است درجوانی دانشمند شد ولی تجربه جز در پیری بدست نیاید ـ تمام شرقیان ازترس بینوائی بی‌چیز هستند وازترس مرگ‌درحال مرگ‌میباشند، ای درویش‌فانی از چه می‌اندیشی بر و نه از سلطان بترس نه از شیطان .

در موقعیکه این شعررا میسروده «خارارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد ـ سهل است تلخی می درجنب ذوق مستی» در ضمن توضیح وتفسیر میگفته است عمرم دراز بوده یاکوتاه این هردو برای من یکی است بشرطیکه نائل بمقصد آیم و آنگاه بگویم فزت برب‌الکعبه

بارها میگفته دو نوع فلسفه در دنیا هست یکی آنکه هیچ چیز در دنیا مال مانیست وقناعت بیك خرقه ویك لقمه بایدکرد ودیگر آنکه همه چیزهای‌خوب ومرغوب دنیا مال ماست وباید مال ما باشد این دومی خوب‌است واین دومی را باید شعار خود ساخت نه اولی را که‌به‌پشیزی نمی‌ارزد، در بارهٔ دنیا همواره گفته است الدنیالعب، هر که‌برد برد وهر که باخت باخت ، هر وقت صحبتی از باب وبابی نزد او میکردند گفته است چه خدمتی بمسلمانان نموده‌اند جز اینکه قرآن را مبدل به‌بیان کنند و مکه را بعکه این را در حقیقت نمیتوان اصلاح نامید مسلمانان احتیاج بدین تازه دیگر ندارند ، سید بایرانی‌ها خیلی امیدوار بوده و میگفته است دیر بیدار می‌شوند ولی همینکه بیدارشدند تندمیروندواز همه‌جلومی‌افتند .

می‌فرمود : ایران مرکز اسلام است جنساً شایستگی سیادت را دارد .

هر کس از دین سید سئوال مینموده میگفته مسلمانم ، روزی در

مجلس یکی از علمای تسنن صاحب مجلس ازسید پرسیده بود که درچه عقیده‌میباشی؟فرموده بود مسلمانم. صاحب مجلس دوباره پرسیده بود از کدام طریقت؟ سیدفرموده بود کسی را بزرگتر از خود نمیدانم که طریقت او را قبول کنم ، سید بدبختی و ذلت اسلام را از سلاطین استبداد و علماء سوء میدانست ومیفرمود این دوطبقه دین را برصلاح خود ساخته‌اند و فرسخ‌هااز اسلام دور افتاده‌اند بجای اینکه‌دین رابا عقل و منطق مطابقت بدهند عقل ومنطق را میخواهند بادین ساختهٔ خودشان مطابقت بدهند این است که دائماً در جدالند باید بدانند تادین را لباس علم نپوشانند در مجمع اهل علم وتمدن حق حضور ندارند. سید غالباً بطور خیلی ساده بخواص نزدیك خود میگفته اگر ناصرالدین شاه به‌نصایح من گوش شنوا میداد من اورا شخص شرق وشاهنشاه آسیا مینمودم ولی بـا شخصی که زندگانی را فقط برای حصول شهوات نفسانی بخواهد وسلطنت رابرای زور گوئی برعایای عاجز وبیگناه وجاه‌جلال وحشمت ودستگاه رابرای نمایش بزنها وخواجه‌سرایان اندرون بخواهد چه میشود گفت واز اوچه امیدی میتوان داشت سید بعقیدهٔ داروین که‌طرفدار(فلسفهٔ تنازع بقاء)بود میخندید و این نظریه را ریشخند میکرد و میگفت : بقائی کـه مطلوب خاطر همه متفکرین وعقلاست فنا پذیر نیست وهیچگونه نزاعی ندارد بلکه چیزیکه مورد تنازع است فناپذیر میباشد زیرا نزاع کننده ومورد نزاع وطرف نزاع همه فانی میشوند ومقدرات همه‌یکسان است پس باین دلیل بهتر این است کـه فلسفهٔ داروین را تنـازع فنا بنامیم ، نـه تنازع بقاء، اشخاصی در این زمینه‌بر مرحوم سید خرده گرفتند و گفتند آیـا عقیده دارید کـه جهان تمدن همه و همه در این نظریه بخطا رفته‌اند ؟ پاسخ داد:جهان تمدن چیست ـ آیاغیر ازشهرهای بزرگ وبناهای مرتفع

و قصور مجلل و باشکوه و کارخانه‌های عظیمی که پنبه و ابریشم را بـا
رنگهـای گونـاگون بصورت پـارچه بیرون میدهند و غیر از معـادن و
کارخانه‌های مختلف واحتکار سرمایهٔ گزاف را وغیر از اختراع
توپ‌های مهیب و بمب ، وکشتی‌های مخرب و سایر ابزاری که برای آدم
کشی بوجـود آورده‌انـد چیز دیگری است و آیـا ملل راقیه و متمدن
امروز جز بداشتن این اشیاء بچیز دیگری افتخار دارند آیا در غیر این
مورد مسابقه‌ای گذاشته‌اند؟ دراین صورت اگر همه اختراعات و اکتشافات
و همه مصالح و منافع حاصله آنـرا در یك کفه بگذاریم و جنگهـا و
مصائب وعواقب شوم و نتائج حاصلهٔ آنرا در کفه‌ای دیگر قطعاً کفهٔ سنگین
تر همانی خواهد بود که وسائل تخریب در آن گذاشته شده است ـ در
این صورت چنین ترقی ودانش وتمدنی جز انحطاط ومصیبت چه معنی و
ثمری دارد والبته چنین دستگاهی جز جهل و وحشیگری صرف نتیجه
و بهره‌ای نخواهد داشت ویا مجهز شدن باین نوع وسائل مخرب،انسان
بیچاره بعالم حیوانیت سوق داده خواهد شد ، آیـا هیچوقت شنیده‌اید
سیصد هزار افعی در مقابل سیصدهزار افعی دیگر صف آرائـی کنند و
نیش خودشان را ببدن یکدیگر فرو برند ویکدیررا بکشند ـ یااینکه
هرگز دیده‌اید شیرها با یکدیگر بستیز برخیزند و خـون یکدیگر را
بریزند و گوشت‌شان‌را بخورند دراینصورت تصدیق خواهید کرد که آنچه
فعلا جهان دارد ودرصدد افزون کردن آن است مدنیت وعلم نیست بلکه
جهل است وتوحش

سلطان عبدالحمید منصب شیخ الاسلامی را بمرحـوم سید عرضه
داشت ولیکن سید نپذیرفت زیرا معتقد بود واظهار میکرد که این مقام

ارزشی ندارد مگر اینکه بوسیلهٔ آن نظام اجتماع را بتوان تغییر داد و در سایهٔ این عنوان اصلا حاتی بعمل آورد بهمین مناسبت میفرمود وظیفه مرد عالم این نیست که دارای منصب معین وحقوق خاصی باشد بلکه وظیفهٔ عالم ارشاد تعلیم صحیح است ومقام او اقتضاء بلکه الزام دارد باینکه علوم مفیده را خوب بیاموزد وعلم را باعمل نیك مقرون گرداند

سید هر وقت میخواست سوگندی یاد کند میفرمود بعزت حق و بسر عدالت. افتخار کردن بگفتار خالی در مقابل عمل دیگران باطل و ضایع است.

من بهر کجای دنیا که رفتم آوازی در آنجا افکندم وجنبشی باهل آنجا دادم.

کسانی که کمتر احتیاج دارند بی پرواهستند، هرمسلمانی بیمار است ودرمانش درقرآن است.

هرملتی که زبان خودرا فراموش کند تاریخ خودرا گم کرده وعظمت خودرا ازدست داده است.

دیانت اسلامی مصالح بندگان خدا را در دنیا و آخرت تضمین می کند.

تا زمانی که احکام قرآن در جامعهٔ مسلمانان حکمفرماست و بدستورات آن کار میکنند روزگار نمیتواند جامعهٔ مسلمانان را دچار خواری وزبونی سازد، بزرگواری در عزت نفس است.

نسبش که بحضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم میرسید فخر و مباهات مینمود با آنکه از خاندان اهل بیت بود برای خود مزیت ومقامی قائل نبود میگفت بزرگواری از آن پروردگار جهان است.

نیروی فضل و کمال و وسعت ذهن و توانائی که خداوند باو بخشیده بود در کمتر کس یافت میشد و میتوان گفت پس از پیغمبران اینموهبت الهی به کمتر مرد الهی داده شده است .

در عقیده مقلد نبود اهتمام شدیدی باداء فرائض مذهبی داشت و اصول و فروع مذهبی را نگاهداری میکرد و در حمیت دین اسلام بی مانند بود .

انگلیس برای رفع غائله مهدی متمهدی و جلب موافقت سید پادشاهی سودان را باو واگذار کرد سید بر آشفت و گفت مگر سودانرا مالك شده اید که میخواهید مرا پادشاه آن کنید مصر از آن مصریان و سودان جزء لاینفك آن است و صاحبش خلیفهٔ عثمانی است که هنوز زنده است هرگاه بریطانیا خواستار اصلاحات است خوب است توجهی بایرلند نماید زیرا آنان بشما از دیگران نزدیکتر هستند .



نقل از شماره ۷۴۶ سال پانزدهم اول دیماه ۱۳۴۴

قسمتی از مقالهٔ جمعیت دارالتقریب اسلامی

کار سید جمال‌الدین اسدآبادی بهترین نمونه ودلیل است ، این سید بزرگوار که رهبر اتحاد اسلام بود وامروز جمعیت دارالتقریب همان فکر عاقلانه را دنبال میکنند چون میدید سنی‌ها اینقدر نسبت بشیعه بدبین هستند درعثمانی ومصر خود را ازافغانستان که اکثر مردمش سنی هستند معرفی نمود وتظاهر به‌تسنن کرد شاید بتواند هدف خودرا که متحد ونیرومند ساختن جامعهٔ اسلامی و بیدار کردن آنها ازخواب غفلت است عملی سازد ومیدانست که اگر بفهمند شیعه‌است وعجم یعنی اهل (ایران) است حاضر نیستند یکدقیقه حرف اوراگوش کنند .

چند نامه از دانشمندان معاصر ومطلع در حالات سید

بقلم مرحوم مبرور دانشمند بیدار و آزادیخواه میرزا صادق بروجردی که مدت سه‌سال عمر خودرا درخدمت سید بسر برده است

۱ـ نورچشم عزیز میرزا صفات‌الله‌خان حفظه‌الله‌تعالی. فیلسوف اعظم واستاد بزرگ اهالی مشرق زمین سید جلیل‌القدر اسدآبادی نورالله



مرحوم میرزا صادق بروجردی پدر ارجمند آقای
دکتر مهران وزیر فرهنگ

مضجعه الشریف وطاب الله رمسه العالی مثل جد بزرگوارش برای پیشرفت
همان مقصود مقدس سالها زحمت کشید وعبدالحمید پادشاه عثمانی راکه
سابقهٔ مفصل باهم داشتند حاضر نمود که باپادشاه ایران وامیر افغانستان

که دولت اسلامی بودند هرسه را کاملا متفق ومتحد نموده اهل سنت و جماعت هم مذهب جعفری شیعه را برسمیت مذهبی بشناسند وعلمای شیعه هم امر کنند بخلفای ثلاثه توهین نکنند، سیدمرحوم مدتها باعلمای نجف اشرف واصفهان وغیره بازسال مرسول مکاتبات شروع نمود و بادلیل و برهان ثابت کرد که مخالفت شیعه وسنی حرام وموافقت آنها که احصائیهٔ فریقین بششصدالی هفتصد کرور بالغ میشود واجب فوری حتمی است وقتی بعضی ازعلماء راقانع کرد وسند موفقیت گرفت و بعبدالحمید ارائه‌داد آن پادشاه بزرگ استبدادی که اول اروپا واقع شده بود از کثرت وجد وسرور پیشانی سید مرحوم رابوسیدو گفت روح عالم‌اسلام راشاد وازخودراضی کردی. غرضم نوشتن خدمات سیدنبود بعلت اینکه کتابهائی دراین باب لازم است که مختصری ازشرح خدمات آن رادمرد بزرگ برشتهٔ تحریر آید، آنشخص عالیقدر که سلسله جنبان‌ترقی مشرق‌زمینها بوداگرشهید نمیشد شرق را ازغرب بیشتر ترقی میداد. ای کسانیکه‌میوهٔ همان درخت برومند هستید اگرمثل آن مرحوم نمیتوانید خدمت بایرانیت واسلامیت بنمائید بمعارف اسدآباد بهروسیله ممکن است مددنمائید خودتان هم از استفادهٔ علمی غفلت نکنید هرکس بهراندازه میتواند میبایست بملک وملت خدمت کند من نمیگویم شماکارهای سید را بکنید میگویم خدا را از روی دانش ومعرفت بشناسید و عبادت کنید بابندگان او شفقت و مهربانی داشته‌باشید دنیا راآباد کنید ولو بکاشتن یکدرخت باشدحقایق را بگوئیدو نترسید، حضرت امیرعلیه‌السلام میفرماید احفظ‌الله یحفظك، حدیث دیگری است: من کان لله کان‌الله له. آن خدائی که تمام موجودات‌را آفریده است ازتمام مخلوق خودباخبراست وهمه راباپاداش عمل‌مکافات

یا مجازات خواهد داد، تأثیری هم در طبیعت قرار داده است که ممکن نیست کسی بمورچه‌ای مدد کند و طبیعت باو مدد ننماید. طولی نخواهد کشید که از ثبت اسناد بطرف کرمانشاهان از راه اسد آباد عزیمت خواهم نمود. هر کس در منزل سیداست ازطرف من آنرا ببوسید و ببوئید.

صادق بروجردی

۲- نورچشما. روح مقدس سید بزرگوار را ازمسقط الرأس آنمرحوم که تربت شریف اسد آباد است خوشنود نمائید که ازعالم قدس بشما دعا کند معارف آن قصبه را بهر اندازه میسر است منبسط نمائید مردم را بحقایق دین مبین اسلام که بهترین ادیان است باخبر کنید که خودعندالله وعندالخلق مسئول ومعاقب نباشید اگرایران بماند ودست ظلم اجنبیان از روی سینهٔ نحیف این مریض محتضر برداشته شود فقط وفقط در سایهٔ علم وعمل خواهد بود وعلم منحصر بمسائل شرعیه فقهیه نیست هرچیزیرا که انسان نمیداند وبعد بداند علم است اطفال امروزهٔ ایران آباء فردای مملکت اند آنها را درمهد علم وعمل پرورش دهید همان بچه‌دهاتی بیعلم ممکن است در سایهٔ علم وعمل نـادر زمان گردد از مزایای علم وعمل بی‌بهره نمانند سعی جمیل خود را برای اولادهـای صالح ایرانی مبذول دارید منتظر نباشید دیگران بیـایند برای شما ارائـهٔ طریق کنند بلکه همت عالی خود را چنان کنید که اعمال شما سرمشق دیگران بـاشد.

صادق بروجردی «۱۳۱۵»

لیس للانسان الاماسعی

۳ ـ فرزند عزیزم آقای میرزا صفات‌الله خان اسد آبـادی دامت تاییداته وزادت توفیقاته. این نوشتهٔ مرا نگاهدار و گاهی بخوان، کلمات مرا که غالباً ازلب گهربار استادالمتاخرین وسیدالمحققین افتخارایرانیان

شخص اول قرن بیستم سید جلیل القدر اسد آبادی معروف بسید جمال الدین افغانی طاب رمسه الشریف شنیده‌ام بعضی از آنها را درضمن نگارش خود اشاره مینمایم که بخوانی وعمل کنی و بماد ون خود بیاموزانی - طولی نخواهد کشید که این بیمقدار هم خدمت استاد خود سید بزرگوار شرفیاب واز تشویش ایران وایرانیان خلاص خواهم گردید - باید آگاه باشید روح ما اعمال شمارا نگران واصلاحات را محل توجه بازماندگان خواهد دانست - ایران راچنان نگاه دارید که روح پر ملالت ما بشما جوانانی که بالنسبه بعوام الناس تربیت شده هستید لعنت ننماید بلکه کاری بکنید دعای رفته‌ها بدرقهٔ راهتان باشد میبایست اولین نقطه نظرتان ترقی وسعادت ملك وملت باشد چه آنکه هر مملکت وملتی محل نفوذ واستیلای اجانب شد آثار مذهبی آن نیز مشرف بانحطاط بالاخره منتهی باضمحلال خواهد گردید .

استقلال وارتقاء مذهب فرع استقلال وارتقاء مملکت است ومملکت را فقط درسایهٔ دانش ملت میتوان مترقی نمود ایران نیم مرده را بمعارف زنده کنید - چون استاد گرامی من درکلمات و نوشتجاتم تأثیر قرار داده وجوه اعیان و دانشمندان وترقی خواهان اسد آباد را دعوت نموده سلام خالصانه عاجزانه چاکرانه صادقانه را بهمگی تقدیم ومشروحه مرا در حضور عموم قرائت نموده بامعاونت قاطبه اهالی سعی جمیل در امور معارف وبسط وتوسعه مدارس ذکور بنمائید چندی نخواهد گذشت که محصلین ازفوائد وافتخارات علم وعمل بهره‌مند وتاسیس مدرسه اناث را واجب میشمارند .

ما برحسب ادای فریضه اسلامی بافداکاریهای گرانبهای فوق العاده

قیمتی ملك وملت را ازفشارخودسری درباریان سابق که ایران را ازتمام
ممالك دنیا پست تر کرده بودندبیرون آورده بدست جوانان تحصیل کرده
حالیه که اولادهای نوعی وشخصی ماهستند میسپاریم واول وصیت ما بآنها
سعی درتوسعه واستحکام علم وعمل است و آنهم بتدریج صورت پذیر خواهد
بود چیزیکه بدرجه قصوی برای عموم ترقی خواهان لازم است بیرون کردن
یاس ونا امیدی و آوردن علم ودانشمندی است ـ ضعف علمی وادبی سابق
دول مترقی عالیه دنیا ازامروزهٔ ایرانیان خیلی زیادتر بوده است سعی کردند
تا درسایهٔ علم ودانش باین مقام عالی نائل گردیدند.

لیس للانسان الا ماسعی. صفات الله جان البته میدانید بقاعدهٔ الاسماء
تنزل من السماء افعال حسنه وصفات پسندیدهٔ شما میبایست شایان تقدیر
بلکه معرض تقلید دیگران باشد سلسلهٔ جلیلهٔ سید عالیقدر خیلی لازم
است نام تاریخی برای خود بگذارند چنانکه بزرگ آنها گذاشت ـ مقدمهٔ
اقتضا آت وتهیه لوازمات سعی وعمل است درسایهٔ سعی وعمل میتوانید
سید جمال الدین اسد آبادی باشید وقتی بتاریخ مراجعه میکنید بخوبی
ملتفت میشوید چه اشخاص گمنامی نام خود را باخطوط خیلی روشن و
بادوام درصفحه تاریخ روزگار ثبت نموده اند ـ عمرچند روزهٔ دنیا اعم از
اینکه غنی یا فقیر باشید اهمیتی نخواهد داشت مثل اینکه روزگار امروزهٔ
حقیر درطهران و کرمانشاهان بقدری نامساعد است که نتوانستم از شما
پذیرائی کنم واز وجودتان استفاده نمایم.

دراین سفر اخیر چهارده ماه است دولت مرا بریاست محکمه تجارت
کرمانشاهان انتخاب ومنصوب نموده اعزام داشته است نظر باینکه عموم
را بحقوق ملی آشنا کنم وعوام رانصیحت نمایم قبول کرده بامخارج خود

برای اجرای ماموریت آمده‌ام در اینمدت چهارده‌شاهی از طرف دولت بحقیر نرسیده و تمام را بقرض زندگانی خود را اداره کرده‌ام در طهران هم اولادهای عالم صالح عزیزم بهمین منوال گرفتار و بکرایه نشینی خانهٔ مردم امرار وقت مینمایند این سختی‌ها را مانع اجرای مقصود ندانسته شرط ایفای وظیفه را ماکول و ملبوس ندانسته و نخواهم دانست خیلی مشعوفم زیر زنجیر هم ایفای وظیفه نموده حقایق را آشکار کرده هر شهری هم رفته‌ام بقدر عوامی خود هدایت براه اصلاحات نموده بسیار مؤثر واقع شده است، همم الرجال تقلع الجبال رادر نظر گرفته گفتنیها را گفته و نوشتنی‌ها را نوشته‌ام اولین چیزیرا کـه تصدیق نموده و بدیگران هم توصیه میکنم نادانی و بیعلمی خودماست چه آنکه هر ملتی این نکتهٔ مهم را درك کرد اول دانائی و ترقی خواهد بود.

اگر ایران دارای اشخاص عالم لایق بود حال او اینطور رقت آور نبود پس باید بگوئیم عالم نیستیم و چیزی نمیدانیم بدیهی است برای اشخاصیکه مصداق ولقد کرمنا بنی آدم هستند جهالت و نادانی ننگ بزرگی است و میبایست تحصیل نام کرد - خیال دارم اگر عمری باشد اوایل برج حوت از خاك مقدس اسد آباد عبور کرده بعداز بوسه دادن بآن تربت پاکیزه کـه مولد صدف دریای معرفت بوده است بطرف طهران رهسپار شاید ازطهران هم باعزیزان خودم بخراسان و آستان اقدس رضوی اگر عمر را بقیهٔ باشد درآنجا صرف نمایم العبدیدبر والله یقدر، امیدوارم ایران را سعـادتمند ببینم، بعد مردن برایم گواراست - نـه ساعت از شب میگذرد کـه این وصیت نامه و شرح حال را بشماکه حائز ترقی خواهید گشت مینویسم و باز هم بنشر معارف که نگاهدارندهٔ مملکت و دین اسلام است زائداًعلی ماسبق

توصیه میکنم هیچوقت طرفدار اجانب نباشید مظلومان وزحمت کشان
راحمایت نمائیداهل‌منبر راچنانکه‌درصدراسلام معمول‌بوده‌است‌بنصیحت
نمودن افراد در نشرمعارف وتذکرامور اجتماعی وتهیهٔ کار معاش واداد
کنید،من‌لامعاش له‌لامعادله. امیدوارم‌همینطوریکه‌بنده‌یك اندازه‌اخلاق
اهل کرمانشاهان را تغییر داده‌ام شما هم موفق شده واز ارائهٔ طریق
خودداری ننمائید ومن احیاها فکانما احیاالناس جمیعاً
۲۳ برج‌دلو ۱۳۰۰ از کرمانشاهان‌باسدآباد ۱۴ جمادی‌الاخر ۱۳۴۰ هجری.



بقلم دانشمند محترم آقای صادق نشات

سید جمال الدین اسد آبادی در بغداد

چندی پیش تحت عنوان تبعید یك انقلابی مقاله‌ای در ترقی هفتگی بنظر رسید این مقاله مربوط بتوقیف سید جمال الدین اسد آبادی در طهران درسفر دوم نامبرده بایران که منجر به تبعید اوازمرز و بوم میهن شده است بود، وچون این تبعید بنابدستور میرزا علی اصغر امین السلطان (اتابك معروف) بنزدیکترین نقطهٔ خارج ازایران یعنی خاك عراق وشهر بغداد که در آن موقع جزء ممالك عثمانی بود واقع شدونگارنده براثر توقف چندین ساله در بغداد توانستم که از مطلعین آن صفحات مختصر اطلاعی ازسر گذشت دردناك غم انگیز آن نابغهٔ ایران وفیلسوف اسلام وسیاستمدار نامی شرق در بغداد وبصره حاصل کنم ، لذا سزاواردیدم که برای مزید اطلاع خوانندگان شمهٔ از آنرا بنگارم ولی قبل از ورود باصل موضوع لازم میدانم توضیحاً دو نکتهٔ زیررا یادآورشوم .

اولا ـ مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی همدانی نظر به برخی ملاحظات اساسی ومآل اندیشی های لازمی که برای پیشرفت مقاصد بلند وآرزوهای بزرگ خویش درنظر داشت وتوقف چندسالهٔ اودرافغانستان آن ملاحظات راکه (درموقع مناسب بیان خواهد شد) تأیید وتقویت

مینمود صلاح چنان دید که خود را در همه جا مخصوصاً در هندوستان و مصر و حجاز و خاك عثمانی افغانی معرفی نماید، با وجودیکه آن بزرگوار عالیترین هدف خود را ایجاد وحدت دینی و اتحاد جامعهٔ اسلامی قرار داده و روی همین امر مسلمین اقطار عالم را دعوت و تبلیغ مینموده با اینحال تمام همت و کوشش و جدیتش این بود که ایران را سر سلسلهٔ آمال خویش بشمارد و افتخار و نیکنامی ایجاد وحدت اسلام را بمیهن عزیز خود اختصاص دهد و آنرا پیشقدم و پیشوای این نهضت بی نظیر که در آن تاریخ موجبات پیشرفت آن بیش از هر زمانی فراهم بود قرار دهد و چنانچه این امر صورت میگرفت و عالم اسلام از همان موقع که شصت هفتاد سال پیش باشد بیدار میشد و دست وحدت و یگانگی بهم میداد شاید بیشتر تبدلاتی که در عالم واقع گردید روی نمیداد و اوضاع ممالك شرق و اسلام با آنچه که اکنون میبینیم تفاوت کلی داشت و این حقیقت را که سید آنچه را در اتحاد جامعه اسلامی می جست عظمت و نیکنامی ایران را سر آغاز آن میخواست و سر آمد نتایج آن میشمرد.

از خلال گفته های خود آن بزرگوار که گاه گاه بطور خیلی ساده بخواص نزدیك خود بمیان میآورده بخوبی ظاهر میگردد. او غالباً میگفته «اگر ناصر الدین شاه بنصایح من گوش شنوا میداد من اورا شخص اول شرق و شاهنشاه آسیا مینمودم ولی با شخصی که زندگانی را فقط برای حصول مشتهیات نفسانی بخواهد و سلطنت را برای زور گوئی برعایای عاجز و بیگناه و جاه و جلال و حشمت و دستگاه را برای نمایش بزنها و خواجه سرایان اندرون خود بخواهد چه میشود گفت و از او چه امیدی میتوان داشت.»

آری این گفته مسلم میدارد که هر چه سید در خاطر داشت و

آنچه آرزومند بود و میخواست اول برای وطن خود بوده و این آرزوی صمیمانه را در همه جا چه در ایران و چه در فرنگستان هر وقت بناصر الدین شاه برخورد میکرد در کمال صراحت و بی پرده آشکار میساخت و با همه کس حتی با مقامات رسمی دولت عثمانی (ترکیه سابق) که در آن تاریخ بلحاظ اختلاف مذهب با ایران و ایرانیان رقابت داشتند بمیان میآورد و از این باك نداشت که مبادا علاقه با یران و دلبستگی بملت ایران که لازمه اش علاقه و دلبستگی به تشیع است با مرام اتحاد اسلامی او منافات داشته باشد - و عجب این است که بعد از همین مسافرت تبعیدی که هم اکنون در صدد بیان آن هستم و هر کس بجای او بود نباید اسمی از ایران بزبان بیاورد برستم پاشا سفیر کبیر دولت عثمانی درلندن گفت که من از اعلیحضرت سلطان که مرا مورد عطوفت والتفات ملوکانهٔ خود قرار داده بار دیگر باستامبول دعوت فرموده اند ازصمیم قلب سپاسگزارم ولی شغل مهم من فعلا اصلاح امور ایران است که باید از فرصت توقف خود در لندن برای این امر استفاده نمایم . - و نظائر این اظهارات را در موارد عدیده و مناسبت های مختلف بدوستان و شاگردان مصری خود نیز داشته - ولی بدبختانه همانطوریکه ایران نتوانسته است از مواهب سایر رجال و نوابغ سرزمین خود در تاریخ معاصر استفاده نماید و فعالیت های امیر کبیر ، سپهسالار، امین الدوله، صنیع الدوله، درمقابل حوادث زمان نتیجهٔ مطلوب را نداده همچنان نتوانست از افکار اصلاح جویانه و مقاصد عالیه فرزند ارجمند خود سید جمال الدین و دانشمند معاصر او ملکم خان ناظم الدوله فـایده ای برگیرد و شالوده ای برای بنیاد آمـال خویش طرح ریزی نماید، و در پرتو مساعی آن مردان کار دیده وفعال، ایرانی بوجود آید که باژاپون در آسیا و آلمان دراروپا

همسری و برابری داشته باشد، چنانکه معلوم است سیدجمال‌الدین بعد
از مهاجرت از ایران به افغانستان و مسافرت از افغانستان بهندوستان و
اروپا دوسفر بایران آمده بار اول بنابدعوت مرحوم ناصرالدین‌شاه بوده
که از راه بوشهر وشیراز واصفهان بطهران وارد گردید وقرار بود بمقام
صدارت عظمی تعیین شود وقانون اساسی برای مملکت طرح‌ریزی نماید
لیکن چندی نگذشت که درباریان وعوام فریبان که وجود وخیالات سید
را منافی مصالح شخصی خود دیدند خاطر شاه را چنان از سید مشوش
نمودند که خودش حس نمود واز ناصرالدین شاه اجازهٔ مسافرت طلبید
و ازراه روسیه باروپا عودت کرد، باردیگر که ملاقات اوباناصرالدین‌شاه
باز در مونیخ پایتخت باویر در آلمان دست داد باز هم که با اصرارشاه
بایران آمداین بارهم بامخالفت‌روحانیون‌مخصوصامیرزای جلوه‌ومرحوم
شریعتمدار که در مباحثات علمی مغلوب شده بودند و علی‌اصغرخان‌امین
السلطان که مخالف وبلکه دشمن بی‌امان سید بود مواجه شدوبی آنکه
مجال دهند ازوجود ذیجودش بهره‌ای حاصل‌شود بشرحی که ذیلابیان
خواهیم نمود از ایران تبعید گردید، حال برای اینکه عوامل اصلی تبعید
سیدبخوبی‌روشن گردد بهتراست که‌در این‌زمینه‌باطلاعاتی که از دوست
صمیمی اوحاجی‌سیاح رسیده است متوجه شویم.

حاجی‌سیاح میگوید، من‌توسط میرزارضا بسیدپیغام دادم که‌لدی‌
الورود برامین‌السلطان وارد شود ومنزل‌خود را خانهٔ امین‌السلطان قرار
دهد تااینکه امین‌السلطان نزد شاه‌از سیدبدنگوید اماسید قبول نکرد
وبرحاجی‌محمدحسن‌امین‌الضرب وارد گردید این دفعه مردم بیشتر دور
سید راگرفتند، مجالس سری برپاشد وامین‌السلطان شاه را ترسانید که

عماًقریب حوزهٔ سلطنت ایران را ازهم خواهند پاشید- شاه ناچار بحاجی محمد حسن امین الضرب نوشت که عذرسید را بخواهد. امین الضرب بسید اطلاع داد. لذا سید قبل از دیدن دستخط شاه نقل مکان بزاویه حضرت عبدالعظیم نمود و مدت هفت ماه وچندروز درزاویه مقدسه بدعوت خلق اشتغال داشت ومفاسد سلطنت استبدادی را بگوش مردم رسانید و مردم را بحقوق خودشان آگاه کرد و پیوسته میگفت (من باظالم ومظلوم هردو عداوت دارم ظالم را برای ظلمش دشمن دارم ومظلوم را برای اینکه قبول ظلم میکند وسبب جسارت وظلم ظالم میشود)

باری امین السلطان که از نزدیک ودور مراقب ومواظب گفتار و کردار سید بود بوسیلهٔ گماشتگان وجاسوسهای خود کلمات وحتی نفس کشیدن اورا میشمرد- وازاین اظهارات دست آویز محکمی برای تفسیر وتوجیه عداوت سید بشاه بدست آورد وصراحت لهجهٔ سید را دراصلاح طلبی که مضر بعوالم سلطنت مطلقه خاندان قاجار میدانست درهر فرصت ومناسبتی بشاه خاطر نشان مینمود تـا باالاخره عرض کرد لابد قبلهٔ عـالم عرایض گستاخانهٔ اورا که درابتدای ورود ودر اولین شرفیابی عرض کرد: (هروقت این مار وعقربهائی که اطراف شما را فرا گرفته‌اند دور شوند در آنموقع داعی هم شروع بکار ومشغول خدمت خواهم شد) درنظر دارند، خلاصه بااین دست آویزها واین پشت هم اندازیها کارخود را کرد وشاه را فریب داد وخاطر اورا (مخصوصاً بعداز آنکه گزارشهای ساختگی عمال خودرا دایر باینکه سیدجمال الدین و دوستانش قصد برهمزدن اساس سلطنت و تشکیل جمهوریت دارند بعرض رسانید) چنان مشوش ساخت که فرمان داد بـاسرع وقت سید راازایران تبعید نمایند- این فرمان که هدف دیرین

امین‌السلطان بود و تمامی قوای خود را صرف حصول آن میکرد سبب گردید که دیگر بسید امان ندهد وازمقام روحانی وحسب و نسب شریف او گذشته حتی برحال مرض ورنجوری او ترحم ننماید ـ فوراً پانصد نفر سوار بحضرت‌عبدالعظیم فرستادو برئیس آنهادستوردادسیدرا در هرحالی که‌هست دستگیر کنند وباو اجازهٔ هیچ کاری ندهند وهر که‌رانزد او دیدند توقیف نمایند وخود اورا منفرداً بکرمانشاه تبعید کنند ـ باز در اینجابهتر بنظر میرسد که دنبالهٔ داستان‌راز باقی‌مانده گفتار مرحوم‌سید که‌همان حاجی‌سیاح سابق الذکراست شروع کنیم. نامبرده گفت: پانصد سوار مامور حرکت دادن سید شدند حالت مامورین در آن وقت معلوم بود که چگونه درخانهٔ‌سید ریختند و بیچاره را که درحال مرض و در بستر افتاده‌بود کشیده فرصت ندادند که زیر جامهٔ خودرا بپوشد ـ بااین حال مرض زنجیر بگردنش انداختند واورا سوار یابو کردند و چون از شدت مرض‌روی اسب خودداری نمیتوانست ـ لذا پاهایش را باطناب زیر شکم اسب بستند،وبااین حال‌سیدرا روانهٔ کرمانشاه کردند حاجی‌محمد حسن‌امین‌الضرب (۱) پول‌ولباس ولوازم سفر برایش روانه داشت وپولی

---

(۱) سید که از نوابغ روزگار ودر روان‌شناسی ممتاز بوده از بداندیشی امین‌السلطان ووفاداری دوست واقعی خود مرحوم امین‌الضرب بخوبی آگاه بوده ازاینجهت درهردوسفری که بایران آمده درخانهٔ‌مرحوم حاجی محمدحسن امین‌الضرب منزل نموده‌است، پدر نگارنده که درهردوسفر سید بایران درتمام‌مدت‌اقامت‌سید درخدمتش بوده ازجمله‌اوصافی که‌ازمرحوم امین‌الضرب دیده بودچنین تعریف میکرد در ایام عاشورا که ذکر مصیبت خامس آل‌عبارا برپامینمود هرشب عدهٔ‌بسیاری از مساکین را بشام دعوت مینمود و خودش باپای برهنه و خلوص نیت مشغول خدمت بود و پس از صرف شام بهریك از مدعوین مبلغ یکتومان یایکشوب قدك بذل‌میکرد.

هم برای رئیس سوارها فرستاد که باسید بدرفتاری نکنند - در آنموقع حسام‌الملك حکمران کرمانشاه بود از حاجی محمدحسن امین‌الضرب و سایر مریدان سید نامه‌ها وسفارشها باو نوشته‌شد که جانب سید رامراعات نماید ودرمواظبت اودریغ نکند وهمچنین بحاجی حسن آقاوکیل‌الدوله سفارشهائی رسید، حسام‌الملك اگرچه اذیتی بسیدنکرد ولی اورا ازمراوده بامردم ومردم را از شرفیابی نزداو مانع شد - و داماد خود را افتخاراً نگهبان ومواظب زندان اوقرارداد، لیکن وکیل‌الدوله برعکس حکمران ازسید کمال احترام و تجلیل را بعمل میاورد و کوشش کردتا او را از محبس رهائی داد و بخانه برد واز دسته بندی‌هائی که بعضی ملانماها میخواستند برضدسید برپاکنندوهیاهو و نمایشات مفسده آمیزی درشهر بدهند جلوگیری کرد وسید را محترماً روانهٔ بغداد ساخت - دراین سفر هیچکس همراه سید نبوده است - در اوقاتی کـه سید در طهران توقف داشته یکی از نوکرهای آقا میرزاسیدمحمدطباطبائی که موسوم بابوتراب وبرادر مشهدی‌علی نام‌خادم مدرسهٔ چاله‌حصار بود مجذوب‌سید گردید و از مرحوم طباطبائی استدعا کرد که اجازه دهد در خدمت سید باشد ، این‌مرد خادم وفادار وامین‌سید بوده وتا آخرعمردر خدمتش‌بسر برده‌و چون از برکت مصاحبت سید خود او هم بااینکه عامی صرف بود مظهر کمالات گردید در اسلامبول ومصرمعروف بعارف‌افندی شد- حال‌معلوم نیست که آیاعارف‌افندی‌توانسته‌است‌دراین‌سفر درعرض راه‌یادر کرمانشاه یابغداد باآقای‌خودملحق بشودیاخیر-واحتمال‌میدهند که‌عارف‌افندی‌توانسته باشد خود را از بیراهه دربصره خدمت سید برساند- حال‌پیش‌ازاینکه‌از ورود سید ببغداد وماجرای احوال او در آنجا گفتگو کنیم مناسب بلکه

لازم بنظر میرسد پاره‌ای از مندرجات نامهٔ تاریخی سید را که از حضرت عبدالعظیم بناصرالدین شاه و نامهٔ تاریخی دیگری که از محبس کرمانشاه بیکی از دوستان خیلی صمیمی خود نگاشته است برای مزید اطلاع درج نمائیم، اینك نامهٔ سید بناصرالدین شاه.... «اعلیحضرت اسلام پناه. درمونیك وقتیکه ازشرف وعد احترامات واجازه مصاحبت موکب همایونی درزمره طرد بودم در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولا به (پطرسبورغ) رفته پس از انجام آنها بایران بیایم اعلیحضرت شاهنشاه ادام‌الله بدعامة المدن استحسان فرمودند و شب همان یوم الشرف پنجساعت جناب وزیراعظم با این عاجز مکالمه فرمودند.

خلاصه‌اش آنکه اولا دولت روسیه ورجال وارباب جراید آنرا حق نیست که ایشان را مورد عتاب و نشانهٔ سهام نمایند وازدر معادات ومعاندت برآیند چونکه ایشان یعنی جناب وزیراعظم مالك وصاحب ملك نیستند ورتق وفتق امور بقدرت ایشان نیست. دیگر آنکه مسئله (کارون وبانك ومعادن قبل از ارتقاء ایشان برتبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است) نهایت این است که اجراء آن ازسوء بخت در زمان وزارت ایشان شده است»

باری چون نامهٔ مذکور مفصل ودرج تمامی آن از گنجایش مقالهٔ ماخارج است بذکر چند جملهٔ بالا که نمونه‌ای از سبك فارسی نویسی آن بزرگوار است اکتفا وباقی مندرجات نامه را بطور خلاصه مینگاریم.

سید میگوید به پطرسپورغ رفتم بارئیس الوزرای روسیه مسیو کیرس و وزیر خارجه آن ویلنکالی ومستشار او زینودیب بکمك یکعده از بزرگان آن کشور از قبیل آبودچیف وجنرال ریختر وجنرال آغانیف ومادام

نوریکف ازبانوهای دانشمند ومعروف میباشد توانستم مذاکره نمایم -

اولا باولیای دولت امپراطوری خاطرنشان وبخوبی ثابت ومدلل ساختم که مسالمت وبلکه همراهی روسیه ازایران وطرفداری از قدرت واستقلال آن برای خود روسیه ومقاصد سیاسی او درشرق مفید وبلکه لازم است.

ثانیاً درنتیجه مذاکرات طولانی وملاقاتهای عدیده موفق شدم که ذهن اولیای دولت روس رادر بارهٔ صدراعظم که بدبین شده بودندازهرحیث پاك نموده وقبول کنند که ایشان حسن نیت کامل دارند.

ثالثاً بااستعانت رجال وهمراهی کاملی که رئیس الوزراء ووزیر امور خارجه روسیه در بـاره‌ام بخرج دادند موفق شدم که قضایای کارون و بانك ومعادن راطوری تمام کنم که‌اصلا اثروبرخوردی بسیاست موازنهٔ دوجانبه نداشته باشد.

حال اعلیحضرت بدانندکـه بـا انجام این خدمات وبنا بدستورو فرموده‌شان بـایران آمدم جناب وزیراعظم هیچ التفاتی که‌بمن ننمودسهل است بلکه موقعیکه بوسیله وزیرمختار دولت روس صحت اظهارات و اقدامات من ازایشان سؤال شداظهارداشتند که سید ازطرف ما دستوری نداشته و آنچه گفته وکرده پیش خودبوده، ونتیجهٔ این امرفعلا این شد که تمامی این اقدامات بلاتاثیر بشود - اینجا دنبالهٔ مطالب را اینطور تعقیب می کند:

لاحول ولاقوة‌الابالله. راه رفته‌ورنج کشیده وگره‌بازشده‌بی‌نتیجه ماند - وسپس اظهار تعجب ازنادانی اتابیك ولجاجت طبع خودسراومینماید که درچنین مواردی رجال سیاست همواره فرصت غنیمت میشمارندواین

اقدامات را ولو از دشمنانشان سر زده باشد چون بنفع مملکت است باتمام قوای خود تأیید مینمایند وجناب اتابیك اینطور بازی کرد ومدعی وحریف پرزوری که باتدبیر از سر مملکت رفع شده بود دوباره بخانهٔ اول گذاشت. و باز تعجب از ناصرالدین شاه مینماید که چگونه بعواقب وخیم این امور پی نمی برد و یك همچو جاهل فاسدی را در چنین مقام خطیری که حیات وممات مملکت را دراختیار دارد برقرار مینماید وابقاء میکند. در پایان نامه اشاره بآمدن خود بایران که بنا بدستور اعلیحضرت شاه بوده است نموده میگوید امین السلطان علاوه براینکه اصلا مدت این چند ماه چیزی از نتیجهٔ سفارت من که با استحضار اعلیحضرت بوده سؤال نکرد و بامن ملاقات ننمود یکبار بیش مجال نداد که من شرفیاب گردم و آخر کار بجائی رسید که اسباب تبعیدم را ازدارالخلافه بقم پیش بیاورد .

درخاتمه مینویسد : اگرچه برمجرب ندامت رواست آنچه بپاداش میهمانی اول بمن گذشت مراکافی بود که دیگر خیال آمدن ایران نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم آنچه را بخلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیرخواهم وهم مطیع - اگر خدای نخواسته ظهورات مرا ازمسلك خیرخواهی منصرف ومنحرف کند برمن چه ملامت خواهد بود - سبحان الله، تعجب دارم ازاین عقول صغیره ونفوس حقیره که خواسته اند ذهن وقاد شاهنشاه را درحق این عاجز مشوب نمایند، درحضرت عبدالعظیم نشسته تا از مصدرعزت چه صادر شود واسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق وینصرکم بالحکمة ویشید دولتکم بقدرته ویحرسه عن کید الخائنین آمین

العاجز جمال الدین الحسینی

باوجود اینکه اکتفا بیك قسمت ازمندرجات نامه شد معهذا یقین

است که همین مختصر برای اطلاع بر وسعت فکر سید در اسرار مهمه سیاست زمان و درجهٔ علاقمندی او بسر زمین مقدس ایران و دولتخواهی و شاه‌دوستی او بهترین نمونه‌ای میباشد و کافی است که بدانیم آن مرحوم قبل از هر چیز ایرانی و ایران خواه و ایران‌پرست بوده است و الا دلیلی نداشت که باوجود آنهمه شئون و احتراماتی که در عالم اسلامی بلکه دنیای متمدن دارا بود تا این اندازه خودرا با ایران و ایرانیان گرفتار کند و کارفرمائی یك نادان جاه طلب خودپسندی چون امین‌السلطان را قبول کند.

امانامهٔ دیگر از زندان کرمانشاه(۱) حقیقة گریه آور است که یك چنین مرد عظیم‌الشأن و جلیل‌القدری چنان فشار و زحمت ببیند که بدوست خود بنویسد: «در محبس محبوس و از ملاقات دوستان محرومم نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات، نه از گرفتاری متألمم و نه از کشته شدن متوحش، خوشم براین حبس وخوشم براین کشته شدن که برای آزادی نوع کشته میشوم و برای زندگی قوم میمیرم، ولی افسوس میخورم که کشته‌های خود را ندرویدم و به آرزوئی که داشتم کاملا نائل نگردیدم» سپس شرح مفصلی از زحمات خود ومعایب حکومات استبدادی و اوضاع اجتماعی ایران مینگارد و نامهٔ گرامی خود را که از شیواترین نثرهای فارسی است بجمله‌های زیر خاتمه میدهد:

«باکمال چالاکی کوشش کنید، طبیعت بشما یاراست و خالق طبیعت مدد کار، سیر تجدد بسرعت بطرف شرق جاری است، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است شماها تا میتوانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید نه بقلع وقمع اشخاص، شما تاقوه دارید در نسخ عاداتی که میانهٔ

---

۱ – در بعضی نسخ دیده شده این نامه را از زندان طلائی بابعالی اسلامبول نوشته.

سعادت ایرانی‌سد سدید گردیده کوشش نمائید نه‌در نیستی صاحبان‌عادات،
سعی کنید موانعی را که میانهٔ الفت‌شما وسایر ملل واقع‌شده دفع نمائید،
گول عوام‌فریبان‌را نخورید» انتهی.

راستی برای عظمت شأن‌این بزرگوار که دنیای آنوقت جزجامعهٔ
کشور واماندهٔ ایران بدان اعتراف داشتند اگرشاهدی وجود نداشت
همین چند کلمهٔ اخیر نامهٔ دوستانهٔ او کافی‌بود که بدانیم در آن تاریخ که
همهٔ مردم این سرزمین را خواب غفلت گرفته بود این‌رهنمای خیرخواه
وطبیب حاذق چه‌فکرها در سرداشته وچه دستورالعمل‌ها میداده است
ولی چه‌سود کـه آنروز هم مانند امروز بـرای شنیدن حرف حسابی و
نصیحت وخیرخواهی گوش شنوائی‌نبوده وبقول خودش که اغلب میگفته
(آنچه البته بجائی نرسد فریاداست)

بـاری چنانکه گفتیم سید باَمساعی شایان تمجید وکیل‌الدوله از
محبس کرمانشاه مستخلص وروانهٔ بغداد شدولی‌باکسالت مزاج‌واندوه
زیادی که از ناملایمات‌اوضاع ایران درحق خودش ورعایا وکشوردیده‌بود
دچار گردید وبطور گمنام در کاروانسرائی میزیست تا بـالاخره یکی از
ارادتمندان اوموسوم بحاجی عبدالصمد اصفهانی معروف‌بهمدانی که‌در
بغداد بشغل‌تجارت اشتغال داشت ازچگونگی‌حال اومطلع شده وقیام
بخدمت وپرستاری‌وی‌نمود، درهمین اوان بود که گویا بحسین‌سری پاشا
والی‌بغداد اوامری از بابعالی میرسدکه سید جمال‌الدین در بغداد است
محل‌اورا معلوم کنید وتحت‌نظر نگاه دارید تـادستورثانی برسد.

سری‌پاشابماموربن خفیهٔ‌خود درهمه‌جا دستورداد که‌ازسیدتفحص
کنند وجای او را تعیین نمایند ـ گوینده‌ای که خود درکاروانسرا حاضر

بوده نقل میکند که دیدم یکنفر ناشناس بکاروانسرا آمد وعکسی دردست
داشت یك نگاه بعکس ونگاه دیگری بشخصی که تا آنوقت اورا نمیشناختم
که سید جمال‌الدین است مینمود تابالاخره مثل اینکه ثابت گردید که
گم شدهٔ خودرا پیدا کرده، دو نفر پلیس در آنجا گذاشت که مراقبت کنند
وخود ازپی کار خویش رفت وپس ازچندی مراجعت کرد وسید را برد، بعد
ازمدتی شنیدیم سید را سری پاشا نزدخود برده وتحت نظر نگاه داشته
است - بطوریکه مطلعین نقل میکنند سری‌پاشا مردی دانشمند وعارف
مسلك واديب وشاعر بوده بشعروادبیات فارسی شوق وعلاقهٔ مفرطی داشته
درعلم حدیث وتفسیر بهره‌ای کافی داشته لذاوجود سیدرا در بغداد برای
خودبزرگترین سعادت ونعمتی یافته، بامنتهای خصوصیت وتواضع بااو
رفتارمیکرد وازمحضرش استفادهٔ کامل مینمود ولی همینکه‌اوامر وتعلیمات
سلطان عبدالحمید دایر بمراقبت شدید و سختگیری برسید رسید برای
حفظ مقام ومنصب ایالتی خودناگهان رفتارخویش را باسید تغییرداد و
بقدری با آن بزرگوار سختی نمودکه مرحوم سید عبدالرحمن گیلانی
نقیب‌الاشراف بغداد متولی مزار شیخ‌العارفین عبدالقادر گیلانی تلگرافاً
ازبابعالی ازسید وساطت‌نمود وآقا رانزد خودبرد وسپس اقداماتی کرد
وازپیشگاه سلطان مرخصی سیدرا خواستار گردید واسباب مسافرت او
راببصره وهندوستان فراهم کرد، سید پس‌از ورود به‌بصره‌چون خود را
مریض ومحتاج مداوای کامل میدید ناچار شدزمانی هم در بصره اقامت
نماید - تجار واشراف وعلمای‌بصره نسبت‌باو ارادت ورزیدندوخصوصاً
حاجی ملارضا خان‌بهبهانی که در سلك تجار واغلب کنسول رسمی بود
وآقا جعفر بهبهانی وحضرات ده دشتی‌ها کمال ارادت و خصوصیت را

درباره‌اش داشتند در اینجا بود که سید علی رغم بدی و ناگواری هوا همینقدر که حس کرد سلامتی مزاجش بازگشته و آسودگی خیال و راحت و فرصتی دارد بازشروع بفعالیت نموده وچندین نامهٔ مهم تاریخی بمرحوم میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) وغفران پناهان آقا میرزا سیدمحمدطباطبائی ومیرزا حبیب‌الله رشتی ومیرزاابوالقاسم طباطبائی و میرزاجواد آقاتبریزی وسیدعلی اکبرشیرازی وحاجی شیخ‌هادی نجم آبادی ومیرزا حسن آشتیانی وآقاسیدطاهر وحاجی آقا آقامحسن عراقی وشیخ محمدتقی معروف بآقا نجفی وحاجی ملامحمد تقی بجنوردی وجمعی دیگر ازعلماء ومجتهدین ایران وعتبات عالیات نوشت ودرتمام آن نامه‌ها بادلائل وبراهین عقلی ونقلی بآقایان خاطرنشان نمود که امروز وجداناً وشرعاً مکلف هستید بایکدیگر متحد بشوید وبنام شریعت غرای محمدی صلی‌الله علیه وآله وسلم که خود حافظ ومروج آن میباشید وبرای رضای خدا وخرسندی روح مقدس خاتم‌الانبیاء کشور ایران راکه در آتش ظلم وبیداد وشهوت رانی وفسق وفجور سلطان وقت ودرباریان حریص وخائن اومیسوزد حفظ و حراست نمائید.

امروز ملت ایران مظهر عالم تشیع و محور دنیای اسلام است و علمای دین مکلف هستند با شئون ومقامات عالی و نفوذکلمه‌ای که به برکت شرع مقدس احراز نموده‌اند این ملت و مملکت را از جور حکام خود خواه وبی‌ایمان ومستبد آزاد نمایند وکاری کنند که نفوذ و تطاول وزورگوئی بیگانگان در ایران برطرف شود وایران بتواند با راهنمائی علماء وپیشوایان روحانی خود براه نجات برود وروز عزت و

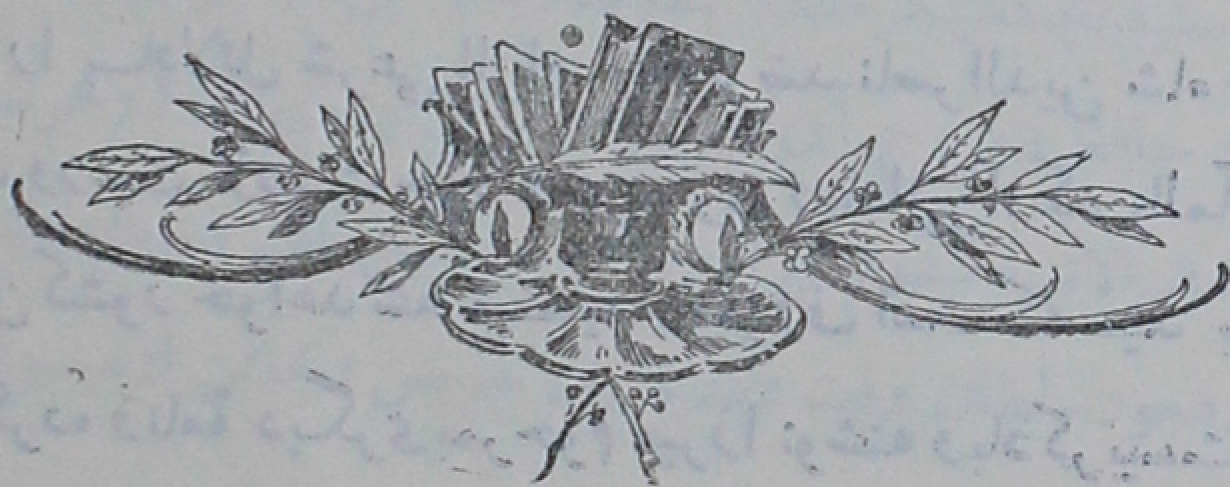
سعادت خودرا ببرکت تعلیمات مقدسهٔ اسلامی درك نماید »

این نامه‌ها عموماً بزبان فصیح عربی و بالهجه و اصطلاح مخصوص ملائی ایران که بوئی از آن بمشام هیچیك از روحانیین اسلامی چه در افغانستان وچه درسایر نقاط نرسیده است نوشته شده و صریح‌ترین سند ایرانیت سید جمال‌الدین میباشد، حقیقة بعد از اطلاع براین نامه‌ها و استحضار بر آرزوهای صمیمانهٔ سید روشن میشود که آن بزرگوار حقاً همدانی است نه افغانی یعنی ازمردم غرب ایران است که از حیث معلومات وطرز فکر وتحصیل وعقاید مذهبی و آداب ومعاشرت ومصطلحات سخنوری و انشاء ولهجه وزبان بامردم شرق ایران کبیر که هم اکنون معروف بافغانستان است تفاوت کلی داشته و مهمترین نامه‌هائی که از بصره نگاشته همانا نامه‌ایست که بمرحوم میرزای شیرازی نوشته که حقیقة داد سخن داده ومیرزا را بادلائل شرعی الزام بقیام برضد ناصرالدین شاه واستخلاص مملکت ورعیت ازدست جور وخودسری ونادانی اوکه بالمآل باعث از بین رفتن کشور خواهد شد مینماید ومعروف است که سید باین اندازه اکتفانکرده ونامهٔ دیگری بمرحوم میرزا نوشته وباذکر بیست دلیل ثابت نموده که ناصرالدین شاه دیوانه وبحکم شرع سلطنت وحکومت دیوانه غیرجایز وبرشما که امروز مرجع اعلای شرع اسلام ومقتدای انام هستید واراده‌ای بالاتر ازاراده ورأی شمانیست شرعاً لازم وواجب است که پیروان امت محمدی صلی‌الله علیه وآله وسلم راباحکام قطعی صریح از دست ناصالح حکام جور نااصل برهانید و آنها را از این وضع خطرناك که ممکن است بزوال مملکت شان وانقراض دولتشان منجر گردد مستخلص دارید.

درخاتمه مینگارد لقد اعذر من انذر والسلام علی من اتبع الهدی

وطلب السلامة فی الدین والدنیا. هرگاه در آینده فرصتی پیش آید ترجمهٔ فارسی یکی دوعدد از نامه‌ها راکه خالی از فایده وعبرت نیست تهیه و پیوست پاره‌ای از معلومات متفرقه دیگری که مربوط بنکات برجستهٔ زندگانی سید بوده وخالی از اهمیت نباشدبعرض خوانندگان خواهم رسانید.

صادق نشأت



بقلم دانشمند متتبع آقای واعظ (چرندابی)

دو یادداشت مهم راجع بسید اسدآبادی

علامهٔ اکبر و محقق مشتهر حضرت آقای سید محسن امین عاملی مدظله (نزیل دمشق الشام شارع الامین) از سالیان دراز دست بتألیف کتاب بسیار مهم و نفیسی بنام (اعیان الشیعه) زده که اسمش حاکی از معنی است، وحقاً در موضوع خود بیمانند و نظیر آن تا کنون نگارش و تألیف نیافته، مؤلف محقق در جمع و ترتیب و تهذیب و تنقیح آن بسی رنج برده و شبها بروز آورده تا بیاری خدای بیهمتا تمام مواد دورهٔ آنرا گرد آوری و آماده بطبع نمود و ازسال ۱۳۵۳ قمری در دمشق بچاپ آن شروع و اقدام و تا کنون ۲٤ جزء از آنرا که هرجزء قریب ۵۰۰ صفحه میباشد جامهٔ طبع پوشیده (جز از بعضی اجزاء که تجدید طبع و اضافات و اصلاحات لازمه در آنها بعمل آمده) که هنوز حرف حاء تمام نشده و طبع باقی اجزاء بدون تعطیل و تاخیر در جریان است، مؤلف متتبع با آن بسط و تفصیلی که از هریك از مردان نامی شیعه سخن میراند، تصور میرود که دورهٔ کتاب بصد جزء و بلکه بیشتر بالغ گردد، متع الله العلم والدین بطول حیاتهم آمین، علامهٔ نامبرده در صفحات ۳۳٦ - ۳۷۹ جزء شانزدهم (اعیان الشیعه) شرح حال مبسوط و مفصلی از فیلسوف شرق و اسلام سید جمال الدین اسدآبادی در آورده و

قریب هفت صفحه در پیرامون عنوان (هو ایرانی لا افغانی) باخامهٔ توانای خود قلم فرسائی نموده ودانشمند محترم آقای علی (جواهر الکلام) هم در تالیف خود (تاریخ مصر - ص ۱۸۵ طهران ۱۳۲۰ش) مینویسد: مورخین مصری تا ایام اخیر بنا بگفتهٔ مشهور مرحوم سید را افغانی میدانستند ولی در تابستان سال ۱۳۱۷ ش. یکی از افسران مصری بنام (یوزباشی محمد بیك) کتابی راجع بکشور شاهنشاهی ایران نگاشته که نام آن کتاب (امپراطوریه فی اسطر) میباشد... یوزباشی محمد در کتاب نامبرده مینویسد: نویسندگان پیشین مصر اشتباهاً سید جمال الدین را افغانی نوشته‌اند و آن حکیم ارجمند از مفاخر اصلی ایران وایرانیان است، ۲- فیلسوف فرانسوی ارنست رنان (۱۸۲۳- ۱۸۹۲م) شارح فلسفهٔ ابن رشد ومؤلف (تاریخ المسیح) در ۲۰ ج ۱ سال ۱۳۰۰ ه. موقع اقامت مرحوم سید اسد آبادی در پاریس خطابهٔ در دار الفنون (سوربون) در بارهٔ (اسلام وعلم) ایراد نموده که در آن خواسته منافی بودن اسلام را باعلم وتمدن ثابت کند، مرحوم سید اسد آبادی جواب وردی بر آن نوشته که آن اوقات در صفحات روزنامه (دیا) طبع وانتشار یافته (امیر البیان شکیب ارسلان - ۱۸۷۰ - ۱۹۴۶م) در تعلیق خود بر کتاب (حاضر العالم الاسلامی ص - ۳۰۳ ج۲ط ۲ مصر) از دائرة المعارف اسلامی نقل میکند ثم بعد ذلك بقلیل ترجمت محاضرة رنان مصحوبة برد من قلم حسن افندی عاصم، ودر کتاب (معجم المطبوعات العربیة والمعربة ص ۱۲۶۰ ط. مصر مینویسد: عاصم (حسن افندی تقریب خطبة موسیو رنان التی جعل موضوعها الدین الاسلامی والرد علیه - طبع حجر مصر، و خطبهٔ رنان اخیراً بقلم مهندس فاضل (علی یوسف) هم بعربی ترجمه و با ردیه مسیو (مستمر) فرانسوی در مصر بچاپ سر بی رسیده، نگارنده چندی قبل بحضور پر نور استاد

دانشمند حضرت آقای عباس اقبال آشتیانی نامه‌ای نوشته وخواهشهای چندی
از ایشان کرده‌بود که خوشبختانه در مکتوب شریف مورخ ۲۷ر۷ر۲۶
لطفاً باجوابهای مثبت مفتخرم فرمودندوازجمله نوشته‌بودند، درخصوص
ترجمهٔ مباحثات سیداسدآبادی و رنان نیز چون ما نسخه‌ای از آنرا در
دست نداریم سعی میکنیم که پس از تحصیل مطابق امر عالی رفتار کنیم
امید است که استاد ارجمند در خواست های ارادتمند رادر سال چهارم
(یادگار) هرچه‌زودتر عملی نموده ویادگاری‌ازایشان درصفحات روزگار
باشد ویژه ترجمهٔ مباحثات فیلسوف اسلام مرحوم سیدجمال‌الدین اسد
آبادی بافیلسوف فرانسوی رنان - ناگفته نماند نگارنده قریب دوازده
سال پیش‌از نویسندهٔ توانا ودانشمند آقای کاظم‌زاده ایرانشهر هم ترجمهٔ
مباحثات سیدرا در خواست کردم متاسفانه در مکتوب مورخ ۲ ژانویه
۱۹۳۶م. جواب دادند بدبختانه اشتغالات مخلص طوری گرفتارم نموده‌است
که‌غالباً مراسلات دوستان را ماهها نمیتوانم جواب عرض کنم و باید از
معاونت قلمی معذرت بخواهم. تبریز ایران ۲۶ر۶ر۱۳۲۷ش-

حاج عباسقلی وجدی (واعظ چرندابی)

بقلم دانشمند معظم آقای جواهر الکلام، نقل از روزنامهٔ شفق

سید اسد آبادی در اسلامبول

همه میدانند که بسال ۱۳۱۴ هجری ایام سلطنت عبدالحمید ثانی روز گار سید جمال الدین اسد آبادی نابغهٔ نامی ایران در اسلامبول بپایان رسید وهمانجا بانهایت ناکامی بزیر خاك حسرت رفت ولی با آنکه هنوز عده‌ای ازمعاصرین سید درقید حیاتند وگفته‌های آن بزرگوار وردز بانهاست معذلك راه بردن بقبر او حتی درخود اسلامبول کار آسانی نیست - زمستان ۱۳۱۰ که نگارنده را باسلامبول گذر افتاد پرسان پرسان نشان آن گنج شایگان را در قبرستان (ماچکا) پیدا نمود (ماچکا) یکی ازمحلات دوردست اسلامبول است ودرطرف شمال غربی (بسفور)واقع شده است روی تپهٔ بلندی قبرستان کوچکی بنام قبرستان ماچکا در همین محله واقع شده که هنوز در آنجا مرده دفن میکنند تاچندسال قبل مرقد سید جمال الدین در همین گورستان بی نام و نشان مانده بود (ظاهراً ازهمان تاریخ وفات آثار مزاری برای سید ترتیب نداده یا بعدها ازمیان برده بودند) تا آنکه یکنفر خیرخواه آمریکائی ازکیسهٔ فتوت خود آثاری برای مزار بنا نموده واین گوی سبقت را از شرقیان ربود بنای مرقد سید جمال الدین اسد آبادی بهمت آنشخص آمریکائی بترتیب ذیل است :

روی قبر یك پارچه سنگ مرمر بارتفاع دومتر، عرض یکمتر، طول دو متر و کسری، نصب شده و بالای آن حوضچه مانندی از سنگ مرمر تراشیده‌اند اطراف سنگ مزار نردهٔ آهنین نصب نموده‌اندو چهار طرف سنگ قبر عبارات ذیل به ترکی حجاری شده‌است (بالای سر) بویوك اسلام عالمی جمال‌الدین بوراده باتوردوغه) تاریخ ۵ شوال ۱۳۱۴ هجری ۹ مارت ۱۸۹۷م

ترجمهٔ فارسی : عالم بزرگ اسلام جمال‌الدین اینجا آرمیده‌است تاریخ تولد ۱۲۵٤ هجری ۱۸۳۸م. تاریخ وفات ۵ شوال ۱۳۱٤ هجری ۹ مارت ۱۸۹۷م. ودردو طرف قبر این شعر به ترکی حجاری شده: «جهان چونکی باقی قالان دکل-بوعمرن تزرکه کچر مدتی-وفابولمزاوندان نه‌سلطان نه قول-جهانن همیشه بودورعادتی» وطرف پائین قبر نام بانی بنامستر چارلسین قره‌بن آمریکائی(باحروف عربی)وتاریخ بناه ۱۹۳۵ میلادی حجاری شده‌است

فروردین ۱۳۱۱ شمسی (علی جواهرالکلام)

ناگفته نماند که بعدازآنهمه رنج و آوارگی‌ها که این علامه کبیرو فیلسوف شهیر در راه آزادی ملل اسلام عموماً و ایرانیان خصوصاً از دشمنان و بدخواهان اسلام و مستبدین و مخالفین ترقیات جامعهٔ اسلامی در حیات خود دید و کشید بعدازنائل شدن بدرجهٔ شهادت هم در گوشهٔ لحد نگذاردند راحت بخسبد و برخلاف دستور اسلام نبش قبر نموده اسکلت آن سید عالی نسب رادر اواخرسال ۱۲۲۳ شمسی ازقبر بیرون آورده بخاك افغان (کابل) انتقال دادند.

صفات‌الله جمالی

حضور عالم متبحر و فقیه مشتهر حضرت آقای سید هبة‌الدین شهرستانی-
باکمال ادب زحمت افزا میشود خواهشمندم مسموعات واطلاعات خود
رادر بارهٔ وطن و مولد فیلسوف بزرگ شرق سیدجمال‌الدین ذیلا مرقوم
فرمائید موجب مزید امتنان خواهد بود. همدان نوزدهم تیرماه ۱۳۳۵
صفات‌الله جمالی اسد آبادی

جواب

بسم الله و له الحمد

۱- چون این بنده از اوائل جوانی ارادت غائبانه باین بزرگوار
داشته نظر باشتیاق تامی که بشنیدن اخبار و آثار این مصلح نامدار داشتم
یادداشتهای بسیاری را نسبت باحوالات ایشان جمع آوری کرده وقبل از هر
کس از مرحوم استاد اکبر و علامهٔ مشتهر حاجی میرزا حسین شهرستانی
مرعشی متوفای سنه ۱۳۱۵ که در سنه ۱۳۰۶ هجری قمری از طهران عودت
بوطن مقدس خود کربلا فرموده ودر مجالس شان برای علماء و ادباء از
مرحوم فیلسوف نامدار شرق آقا سید جمال‌الدین الحسینی بیاناتی بطور
ارمغان آورده وافکار تازهٔ ایشان را نقل ونقل مجلس میفرمودند و امثال
بنده از خوشه چینان محضرشان بوده و بیاناتشان را یادداشت مینمودیم
مکرر ایشان از آن شادروان سابق‌الذکر تعبیر بهمدانی مینمودند وافکار
عالی او رامی ستود .



۲ـ مرحوم آقای شیخ علی نجفی از خاندان معروف مرحوم فقیه مشهور آقاشیخ جعفر صاحب کتاب کشف الغطاء مکرر در مجالس خود حکایات شیرینی از مذاکرات و محاورات و مجادلات آقاسید جمال الدین همدانی مشهور بافغانی بیان میکردند که در اسلامبول بخدمت ایشان مکرر رسیده واز محضرش استفاده‌ها نمودم وضمناً میفرمود نظر بتقیه ومراعات شئون مذهبی ایشان که شیعهٔ فطری بودند خود را در اسلامبول مشهور بافغانی نمودند واضافه مینمود که ایشان هم ازجهة مذهب تقیه مینمود و هم از جهة تابعیت وجنسیت ایرانیت چون مخالفین این بزرگوار وحساد مقام

ومنزلت ایشان در نزد سلطان عبدالحمید و بزرگان دولت بسیار و بیشمار بودند لذا اگر معلوم میشد که ایشان ایرانی و شیعه مذهب میباشند ابداً منویات اصلاحی ایشان پیشرفت نمیکرد .

۳ـ در سنه ۱۳۰۳ هجری که ببوشهر وارد شدند روشنفکران آن شهر از قبیل حکمران بنادر آقای موقر الدوله شیرازی و آقای سید عبدالرضا حافظ الصحه و آقای حجة الاسلام آقا سید عبدالله بلادی و آقای شیخ محمد حسین مدیر مدرسه سعادت بوشهر و غیر آنها که درک فیض خدمت و صحبت مرحوم آقا سید جمال الدین مزبور را نموده همه افکار جدیده این بزرگوار را در عالم مدنیت و اصلاحات فرهنگی و مذهبی متواترا نقل کردند و همگی برای افتخار ایرانیت خود ایشان را همدانی ملقب بافغانی میگفتند و معارضه و مبارزهٔ ایشان را با میرزا باقر بواناتی شیرازی صاحب قصیده شمسیه لندنی حکایت مینمودند .

٤ـ در سالی که بعزم زیارت بیت الله الحرام و مهاجرت ببلاد ژاپون برای رسیدن بهندوستان به بنادر خلیج فارس وارد شدم در هر نقطه و مکان مذاکراتم ازحالات و مقامات سید جمال الدین بود کسانی که بخدمت شان رسیده یا تلمذی نموده یا همسفر و مصاحب آن مرد نامی بوده اند اخبار و آثار گرانمایهٔ ایشان را از آنان استماع مینمودم و همهٔ آنها مدعی بودند که ایشان ایرانی الاصل، ایرانی اللهجه، ایرانی اللباس، شیعه مذهب بوده اند، و مخصوصاً حاجی زائر حسن که در بحرین کسب و تجارت داشت نقل نمود که ایشان در موقعیکه وارد بحرین شدند شرف ضیافت ایشان را در منزل خود داشتم . روزی بمن فرمودند امروز عصر میخواهم بملاقات امیر بحرین (شیخ عیسی بن علی) بروم در قریه محرق لذا دستگاه چای خوردن

را زود بپا کنید وایشان بعدازصرف نهاروضو گرفته نماز ظهر وعصر را جمعاً خواندند بااینکه هرروز تفریق بین صلاتین میفرمود، ضمن این بیان بعضی ازحضار مجلس از زائرحسن پرسیدند که سید برطریقهٔ مذهب اهل سنت وضو گرفته و نماز خواندند؟ جواب دادمن آنوقت اظهار سنی بودن میکردم نظر بحالت اهل بحرین ولی ایشان باکمال قدرت و بی اعتنائی بمن وضو و نماز وشعار مذهبی شیعیان راداشتند وچون ازمجلس امیر بحرین برگشتند از امیر بحرین تنقید و تحقیر نموده گفتند انگلیسها چه کسان حیوان صفت را بلباس انسانی در آورده برملل اسلام ریاست میدهند، سپس این بنده از زائرحسن پرسیدم قیافه وشمایل مرحوم آقاسیدجمال الدین را برایم تعریف کن. گفت ـ خیلی شبیه بشمابود، صورت گرد و پیشانی بزرگ و گشاده چشم باقدمتوسط، دراثنای این بیان زائرحسن کف برکف زد وسبحان الله گفت، این بنده از اوسبب این حال راپرسیدم، گفت تعجب من از کمال قدرت وغیب گوئی مرحوم آقاسیدجمال الدین است چونکه درساعت حرکت از بحرین بمن گفت ای زائرحسن خوب و بادقت بشکل وشمایل وقامت من نظر کن، آنگاه بلندشده براه افتادو چندقدم دراطاق میرفت و برمیگشت و بمن تاکید میفرمود خوب نگاه کن. من ازاینحالت فکرم پریشان شد که این چه حالی است، عرض کردم مولانا بحمدالله در سراپای شما عیبی وعلتی نیست، فرمودند بلی ولی بعدها کسانی میآیند و ازتو میپرسند که این مهمان تو شکل و شمایلش چگونه بود، میخواهم ازروی معرفت وصحت جواب آنهارا بدهی. حالا که شماازمن این سؤالات رامینمائی من بیاد گفتهٔ سیدافتادم واز پیش بینی اوتعجب نمودم.

۵ ـ چون در سنهٔ ۱۳۳۱ بشهر کلکته رسیدم تا از آنجا بژاپون

مسافرت کنم آقای سید جلال الدین کاشانی صاحب جریده فریده حبل المتین
میهماندار بنده بودند وغالباً صحبت ما با ایشان گفتگوی تاریخی و اصلاحی
مرحوم سید جمال الدین بود و ایشان خودرا از شاگردان آنمرحوم میشمردند
ومیگفتند سبب انتقال من از ایران بهند و کلکته توصیه‌های آنمرحوم شد
که بنده درسایهٔ آزادی هندوستان بتوانم در راه اصلاح ایران ومشروطیت
آن خدماتی بنمایم وهمیشه در نامه‌هائی که بسید مینوشتم این شعر را
سرلوحهٔ نامهٔ خود قرارمیدادم :

یارم همدانی و خودم هیچ ندانی　　یارب چکند هیچ ندان باهمدانی

چونکه ایشان از قصبهٔ اسد آباد که از توابع همدان است برخاسته‌اند
وایشان هم درمراسلات خودشعریرا درپاسخ مینوشتند که جنبهٔ شوخی
کاشانی‌ها راداشت .

٦ـ در کلکته وارد شدم جناب مولانا ابوالکلام آزاد که درحال
حاضر ملقب بامام الهند ووزیر فرهنگ بلکه همه کارهٔ دولت هند امروزه
میباشند باین بنده و آقای سید جلال الدین حبل المتین صداقت بسیاری
داشتند در آنوقت ایشان روزنامهٔ موسوم بهفته‌دار بنام (الهلال) تأسیس
نموده ودر صفحات آن برای استقلال هند مقالات مؤثری درج و منتشر
مینمودند، تصویر منیر آقاسید جمال الدین راباتصویراین بنده دربعضی از
شماره‌های روزنامهٔ خود چاپ مینمودند .

٧ـ دانشمند ذوفنون آقای میرزامحمد حسن انصاری اصفهانی که
درحال حاضر بحمدالله درقید حیاتند و مؤلفات بسیار سودمندی در علوم
مختلفه دارند وعمرشریفشان بیش ازهشتادسال است مکرر تاریخچهٔ حیات
آقا سید جمال الدین رابرایم بیان نموده وحضوراً میفرمود که در وقت

تشریف فرمائی این شادروان بشهر اصفهان من بشرف حضور ایشان باپدرم مشرف میشدیم چون ما نویسنده و کارمند شاهزاده ظل السلطان حکمران اصفهان فرزند ارجمند ناصرالدین شاه بودیم و این شاهزاده چند روز از سید پذیرائی نمود ولی سید علناً از حواشی و بعضی عمال شاهزاده تنقید مینمودند ودعوت‌های علماء و تجار اصفهان راقبول فرموده وخواص مردم رامفتون بیانات نغز وپرمغز خود میفرمودند و آنان نیز شهادت‌های روشنی برایرانی بودن وتوطن درهمدان این مرحوم داشته وداردند بالجمله شهادات بیحدوبیشمار برهمدانی بودن مرحوم سیدجمال مذکورموجوداست وقابل انکارنیست ومحقق است که اینمرد بزرگوار ومصلح نامدار ومجسمهٔ صدق وصراحت و آزادی و کمال اصلاایرانی است و بحمدالله درمسافرتهای متواتره بنده باسد آباد و همدان وملاقات بازماندگان ومنسوبین بلافصل سید که هم اکنون در محل مولد آنمرحوم موجودند شواهد صحت و درستی این عقیده معلوم و ثابت گردید وباید اعتقاد نمائیم کـه مرحوم سید جمال‌الدین اسد آبادی بوده‌است وشاید اصل اسد آباد نیز اسعد آباد اطراف همدان بوده که درکثرت استعمال ومرور اجیال این صورت رابخود گرفته‌است . (۱) همدان ۱۹ تیرماه ۱۳۳۵ غره ذی الحجة سنه ۱۳۷۵ هجری قمری

هبة‌الدین الحسینی الشهیر بشهرستانی

---

۱ - پس از تحریر و تقریر شرح فوق جناب آقـای سید هبة‌الدین شفاهاً بنگارنده چنین فرمودند که سید هنگام توقف در پاریس غیر از روزنامهٔ عروة‌الوثقی مقالاتی نیز بنام خود تحت عنوان کهف قسط در مطابع عربی پایتخت فرانسه انتشار داده زیرا کلمهٔ قسط در اعداد حروف ابجد باجمال‌الدین والحسینی هردو مطابق است (جمال‌الدین ۱۶۹ الحسینی ۱۶۹ ـ قسط ۱۶۹)

«بقیه حاشیه درصفحه بعد»

شرح حال سید که بقلم پدر نگارنده نوشته شده در سال ۱۳۰۴ شمسی بسعی واهتمام دانشمند ارجمند ووارسته هوشمند آقای کاظم زاده ایرانشهر دربرلین بطبع رسید ، این نویسندهٔ نامی درنظر داشتند مقالات جمالیه را نیز بچاپ رسانده باسم جلد دوم ضمیمهٔ شرح حال نمایند چون وسائل آن فراهم نیامد ازاین جهة مقالاتی را که دراین زمینه ازدانشمندان مطلع ومعاصرین سید بدست آورده بودند باچند شماره روزنامه بزبان‌های مختلفه ترکی ، عربی ، فرانسوی که اغلب مطالب آنها راجع بسید بود برای بنده لطف وارسال فرمودند که از مندرجات آنها استفاده نماید اینك بمناسبت موقع وازلحاظ اهمیتی که در آن مقالات بنظرمیرسد رونوشت چند فقره ازنامه‌ها را بمنظوراستفادهٔ قارئین گرامی دراین دفترنقل وثبت مینمائیم .

«بقیه حاشیه ازصفحه قبل»

آقای سیدهبة‌الدین شهرستانی که ازفحول علماء وصاحب تألیفات متعدد و گران بهائی است باتألیفات گرانبهای خودخدمات قابل تقدیری بعالم اسلام واسلامیان نموده‌اند ودراثرمجاهدت وفداکاری در راه آزادی، ملت خویش قوهٔ باصرهٔ خودرا ازپانزده سال پیش ازدست داده باینحال بازهم آرام ننشسته وتاکنون قریب چهل تألیف درمطالب علمی واجتماعی واخلاقی از خود بیادگار گذارده که مورداستفادهٔ اهل کمال وفضل است .

بقلم فاضل محترم آقای میرزا حسین خان دانش اصفهانی مقیم اسلامبول

سید جمال الدین در اسلامبول

برخی از حکما گفته‌اند که حادثات بزرگ مردمان بزرگ را میرساند و برخی دیگر را رأی بر آن است که در همه‌جا مردمان بزرگ حادثات بزرگ را تولید کرده‌اند.

در هر حال سید جمال الدین، یکی از مردان بزرگ است که دورهٔ زندگانی او مصادف با بیداری ایرانیان و انتباه مصریان و تیقظ ترکان است، و در صورت تسلیم استعداد زمین، در اینکه افشانندهٔ تخم چندین واقعات خطیر که در این سی سال اخیر خاصه در مصر و ایران سرزد، این مرد بزرگ بوده در آن جای هیچ شبههٔ نیست.

سید یک پیشانی فراخ برجسته و یک سر پر مغز معمم و مزین با گیسوهای چین چین و حلقه حلقه دراز که از زیر عمامه تا بن گوشها فرو میآمد، یک بینی موزون و خوش ترکیب - یک استخوان چانهٔ بزرگ و ستبر که نشانهٔ صلابت و متانت طبع است، بالبهای زمخت و یک ریش فلفل نمکی کوسه یک سینهٔ پهن و گشاده با یک اندام کوتاه معتدل تنومند، یک نگاه پرحشمت شیرانه و خودپسندانه با دو دیدهٔ سیه‌رنگ وسیع واحداق جسیم یک دهان عریض با یکصورت مردانهٔ درشت، دو دست کوچك و انگشتان نازك و خوش نما داشت - در وقت صحبت پر از حدت و هیجان و بشاشت بود در هنگام جدال و در وقت تهور سلسله‌های گیسو را از دو طرف دو گوش مانند یال یك نره شیر تکان میداد، سخن را بی پروایانه و بی باکانه میگفت و آوازی چنان قوی و رسا داشت که مانند غرش شیر در بیشه رعب و وحشت

دردلها میانداخت - یك جاذبهٔ غریبی درنگاه کردن وسخن گفتن این مرد
بود که شنوندگان رادرجلسه نخستین مسخرخود میکرد - لباس راکه







موجد آزادی ملل مشرق زمین، سیدجمال الدین اسد آبادی
درلباس های مختلف

درهنگام اقامت اسلامبول مرکب ازدستاروفینهٔ سرخ وعمامهٔ سفیدوشلوار
سیاه بود همواره پاك وشسته نگه میداشت - قهوه و سیغار برگی سیاه

«پاپیروس» رادرحد افراط میخورد ومیکشید ، مشروب الکلی ازقبیل شراب وغیره بدهن نمیگذاشت ، مواظبت بسیار بلوازم تندرستی میکرد. برسرسفره خوراکرا کم میخورد وبیشترمیلش بترشی بود که بشیرینی ، و باوجود اینکه سفرهٔ طعامش برروی میزی بلند وبطرز فرنگی چیده میشد و مهمانان همه با چنگال و کارد غذا میخوردند او تنها با پنج انگشت صرف غذامیکرد ووقعی به آداب وعادات زمان نمی نهاد .

سیدبازن وزناشوئی هیچ میانه نداشت درمدت عمرخویش هیچ زن نگرفت درهنگام اقامت اخیرمشارالیه دراسلامبول (که ازسال ۱۸۹۲ میلادی تا ۱۸۹۷ طول کشید ومنتهی بمرگ شد) اگرچه سلطان عبدالحمید خان ثانی خواست یکی ازدختران سرای خلافت رابدوتزویج کند ، سید جمال الدین زیراین بارنرفت واین تکلیف رارد کرد، دراین ایام بود که سید در وقت صحبت گاهی میگفت : سلطان میخواهد که من زن کنم ، من زن میخواهم چکنم ، من دنیای بااین خوبی واین بزرگی را بزنی نگرفته ام .

سیددربارهٔ مهمانان ومسافران همیشه جوانمردی وسخانشان میداد وهریکی را بفراخور قدر ومرتبه نوازش میکرد ـ فقراء و ضعفا را پول میداد واغنیا ونجبا رابسماط می نشاند ودر وقت خوردن طعام بامسافران اغلب خطاب باین وآن کرده میگفت « تفضل ، تفضل » بخورید که این مائدهٔ سلطانی است، چشیدن آن ثواب است ـ اما خودقناعت باچند لقمه سبزی یاترشی میکرد وصحبتهای سرسفره اش بیشترلاابالیانه ومستهزئانه بود ـ سید جمال الدین تمامی ماه رمضان را دراسلامبول سراسرروزه دار بود وشب زنده دار وشبها را تـا بسحر بجای اذکار وعبادات در مذاکرات

علمی وفلسفی با آشنایان و ادباء وفضلاء ورجال سیاسی شرق درمهمانخانهٔ سلطانی (درمحلهٔ تشویقیه نشانطاشی دراسلامبول) بسر میبرد ، روزهای جمعه مرتباً بنمازجمعه درمسجد حمیدیه حاضر میشد درچنین شبها گاهی بی هیچ مقدمه روی بشخصی علی الاطلاق یا بخرقه پوشی ازمیان مهمانان کرده ازسر شوخی میگفت : ای درویش فانی ازچه می اندیشی برو نه از سلطان بترس نه از شیطان ـ وحال آنکه مجلس سیدهرگز خالی ازمأمورین خفیهٔ سلطان نبود، بعضی از آن کسان که در آن اوان در اسلامبول مداوم محفل انس سید بودند اینانند: میرزا عبدالحسین خان کرمانی معروف به آقاخان ، شیخ احمد روحی کرمانی، حاجی میرزا حسن خان خبیرالملک، آقا محمد طاهر تبریزی صاحب روزنامه اختر ، شاهزادهٔ آزاده ابوالحسن میرزای معروف بشیخ الرئیس ، معلم فیضی تبریزی ، ابراهیم المویلهی مصری ، سلاوی افندی عرب ، حسین رضا پاشا «وزیرورئیس کومیسیون مهاجرین ترکیه» که درهمه جا علناً اظهارتشیع میکرد ، محمد امین بك شاعر ترك« که هنوز زنده است ویکی ازوکلای مجلس ملی آنقره است» سید برهان الدین بلخی ، سیاحان وجوانان مصری وایرانی وغیره که اکنون نامهایشان ازیادم رفته است

سید جمال الدین درافکار واطوار چنان تند و باصلابت بود که طبع جوال و آتشینش بیشتر مایل بمطالب حقیقی سیاسی ومجادلات علمی شفاهی یاقلمی بود وچندان باموضوعات باریك ادبی سازش نداشت وشاعری را کمتر ازپایهٔ خود می انگاشت واغلب میگفت ، من درجوانی شعر میسرودم ولیکن در بزرگی به ترکش گفتم. یاددارم درهنگام صحبت بصراحت طبع و برای پروراندن مطلب وتـأیید کلام بیتی مناسب مقام از شاعری عرب

بافرس میسرود و تفسیر معنی فلسفی آنرا بابیاناتی غرا که مخصوص خود
او بود ادا مینمود، از آن جمله است این ابیات از گفته‌های عراقی، وحافظ،
که گاه و بیگاه ورد زبانش بود :

نخستین باده کاندر جام کردند　　زچشم مست ساقی وام کردند
چوخود کردند سر خویشتن فاش　　عراقی را چرا بد نام کردند

خار ارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد
سهل است تلخی می درجنب ذوق مستی

درضمن توضیح این بیت اخیر میگفت عمرم دراز بوده یا کوتاه این
هردو برای من یکی است بشرطی که نائل بمقصد آیم و آنگاه بگویم،
فزت برب الکعبة - میرزا آقاخان مرحوم کرمانی بسبب سادگی لوح وطبع
خیال آزمای بلند پرواز خود چنان شیفتهٔ گفتار و کردار سید بود که این
بیت راهمیشه درحق او بزبان داشت.

عرب دیده وترك وتاجیك وروم　　زهرجنس درنفس پاكش علوم

آقا خان مرحوم بعشق جمال الدین زمزمه‌ها ازاین قبیل میکرد وفینه
راکج نهاده و گره بر ابرو افکنده بتأثیر یك جذبهٔ شدید رقص کنان و
سراسیمه‌وار درکوچه‌های اسلامبول میگشت وچنانکه شاعر گوید :

رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست　　میکشد هرجا که خاطر خواه اوست

سراپا محو جمال الدین بود، شیخ محمد عبده مرحوم مفتی دیار
مصر هم که سرآمد مجتهدان و نویسندگان عرب شمرده میشد مفتون
سید جمال الدین بود که میگفت « انا احد من تلامذته فانی لوقلت ان ما
اتاه الله من قوة الذهن وسعة العقل و نفوذ البصیرة هو اقصی ماقدر لغیر الانبیاء
لکنت غیر مبالغ »

سید جمال‌الدین باوجود داشتن یك مشرب فلسفی وعلی رغم جزئی تمایلش درظاهر بطریقت صوفیه سالك مذهب حنفی بود واهتمام شدید به ادای فرائض مذهب داشت ، چنانکه شیخ محمد عبده خود میگوید «هو اشد من رایت فی المحافظة علی اصول مذهبه وفروعه» در ظاهر مقصد سیاسی سید جمال‌الدین وچیزیکه درمدت عمرخویش همت وعزم بر آن گماشته افکار خود را متوجه بدان ساخت وبسبب آن دچار بلیات بیشمار گردید همانا وارهاندن ملل اسلامیه ازضعف وهزال وسوق وهدایت آنها درترقی وکمال بود ، وسعیش همیشه وبهروسیله مصروف به‌تنکیس دولت انگلیس وتقلیص سایهٔ اواز رئوس طوائف اسلام بود ، عداوتش بدولت انگلیس درهرخطوهٔ ازخطوات زندگانیش پیداست ، امادراینکه آرزوی شهرت ذاتی وغرورنفس جبلی مدخلی بزرگ دراین حرکات داشت جای هیچ اشتباه نیست .

سید همواره خوش‌میداشت که بابزرگتر ازخود بیاویزد وباقویتر ازخود بستیزد ، چنانکه پیشتر عرض کردم، به‌ضرب قدرت ناطقهٔ غراو به تأثیر جادوئی دوچشم گیرا بود که شیخ جمال‌الدین همه را اسیر مؤانست خود میکرد و دلها را از دست میربود ، زبان تازی را بـایک فصاحت فوق العاده وبقول خودش بهتر ازبان مادرزاد خود که‌فارسی باشدمیگفت ومینوشت وفارسی راالندکی بشیوهٔ عرب متکلم بود قدرت‌وی را درتحریر زبان عرب مندرجات مجله‌های «عروة‌الوثقی» و «ضیاء‌الخافقین» که مدتی در پاریس و لندن انتشار یافتند دلیلی است روشن و برهانی است کافی ولیکن انشاء وکتابت سید در عربی بصحت وصفای بیان شیخ‌محمد عبده نمیرسد وخالی از معجمات نبود اما چون جلادت افکار سیدجمال‌الدین

وجیادت گفتار شیخ محمد عبده بهم مانند شهد و شکر می آمیختند اعجازها درطرز نگاشتن عربی بدید میآوردند، افغانان و مصریان میگویند که سید جمال الدین در قریهٔ اسعد آباد از مضافات کنر که از اعمال کابل است زائیده شده ولی ایرانیان میگویند که این اسد آباد ایران است و از مضافات همدان و سید ایرانی نژاد است.

وکل یدعی وصلا بلیلی ـ ولیلی لاتقر لهم بذاکا ـ اذا انبجست دموع فی عیون ـ تبین من بکا ممن تباکا ـ گروهی از نویسندگان و مستشرقان اروپا را عقیده بر آن است که سید ایرانی الاصل است واگرخود را در دنیا به افغانی شهرت داد بعلت آن بود که اعتماد بر قدرت حمایت دولت ایران از اتباع ایرانی در ممالك خارجه نداشت ومسندی قوی برای حفظ حقوق وشئون خود در آن دولت نمیدید، یاد دارم که روزی بوقت صبح بعزم زیارت بخانهٔ سید جمال الدین در نشانطاشی رفتم واذن دخول خواستم وهمینکه پیشش رسیدم، دیدم که سید چشم بزیر افکنده از یك سر تالار عمارت به آن سرهی باخشم وخشونت قدم میزند وهی دیوانه وار وبی آنکه مخاطبی داشته باشد بابانگ بلند میگوید: لانجاة الافی القتل لاخلاص الافی القتل، لاسلامة الافی القتل لاراحة الافی القتل... سید در آندم چنان غرق تهور گشته و ازخود گذشته بود و سر بپائین انداخته پای میزد که از آواز پای من واز ورود من بدانجا خبردار نشد، من هم چون اورا چنین باخود مشغول یافتم، تعجبها از آن حالت مجنونانه اش کردم وهیچ نشانی ازخود نداده به آهستگی ازهمان راهی که آمده بودم بر گشتم واورا بحال خود گذاشتم، بیست و پنج روز یا یك ماه پس از آن خبر کشته شدن ناصرالدین شاه بشش اول، میرزا رضا کرمانی، ازطهران رسید.

سیدجمال‌الدین هرگز حاکم براحتراصات نفس خود نبود وترك دنیا وقناعت به‌اندك و ریاضت وغیره که از علامات درویشان و از صفات صوفیان است دراو نبود، من بارها از اوشنیدم که میگفت «دونوع فلسفه در دنیاهست ، یکی آنکه هیچ چیز در دنیا مال مانیست وقناعت بیک لقمه ویکخرقه باید کرد، ودیگر آنکه همه چیزهای خوب‌ومرغوب دنیا مال ماست وباید مال‌ما باشد ، این دومی خوب است این دومی را باید شعار خود ساخت نه‌اولی را که به‌پشیزی‌نمیارزد» پرواضح است که‌این چنین کسی نه‌درویش میتواند بود نه‌زاهدنه‌مرشد ونه‌مرید،از اینجاست که‌میگویم‌سیدجز ازیك «مقلب» بسیار آتشین بابصیرت‌ودانا ویك‌محرك فلسفی مشرب غلیظ‌القلب وشدیدالبطش چیز دیگر نبود وبه پیشرفت‌یك ملت‌ازراه‌تکامل اعتقادنداشت، پس‌از آنکه ازایران‌بحکم ناصرالدین‌شاه وتصویب میرزاعلی‌اصغرخان اتابك‌دریك‌فصل‌زمستان وموسم برف‌وباران بقوهٔ جبری‌ازبست شاهزاده‌عبدالعظیم گرفته شده بحدودعراق تبعید شد دیگر نتوانست این‌حقارت راکه دربارهٔاو روا دیده بودند براین‌پادشاه ووزیرش ببخشاید وطریق اخذ ثار نپیماید ـ حکایت میکرد که چگونه اورا در شدت سرمادر حالتی که بیمار و سوار یك یابو بوده و تابالای زانوهایش ببرف فرومیرفته سربازان شاه تحت‌الحفظ ازمنزلی‌بمنزلی‌می‌رسانیده‌اندو بعدازدرزدن به‌دربان‌هر کاروانسراازبیرون‌فریادزده‌میگفته‌اند: باز کنید دررا که‌سربازیم ومقصر آورده‌ایم. ودرعقب این حکایت‌میگفت آن مقصرمن‌بودم، آقایان من‌عجب‌جان سختی داشتم که درآن‌بلانمردم وخود را از آن‌مهلکه بیرون بردم، دروقت تعریف این ماجرا چشمهایش سرخ شده بحرارت وحدت درحدقه‌ها میگردید ومانند دومشعل میتافت

و تامدتی سکون نمییافت و کظم غیظ نمیتوانست کرد، تمامی روی زمین بچشم جمال الدین گویا یك تخته شطرنج بود وهمواره میگفت : الدنیالعب.
«هر که برد برد وهر که باخت باخت»

چنانکه عرض کردم سید جمال الدین درعربی گفتن و نوشتن ماهرتر بود تا گفتن و نوشتن زبانهای دیگر، کتب علمی وادبی فرانسوی رامیخواند ومیفهمید ولیکن قادر بصحبت بدون غلط نبود ، میگفتند که اندکی بزبان انگلیسی نیز آشنا بوده ، سید حکمت یونانی رااز ترجمههای عربی آن تدقیق نموده بود وازفلسفه جدید اروپائی نیزبی اطلاع نبود امادست در علوم وفنون غرب نداشت مگر بطور اجمال، رسوخ وممارست سید بیشتر در تاریخ ملل مشرق، در تاریخ انبیاء، درحکمت قدیم وجدید، درعلم ادیان، درعلم فقه اسلام، در تفسیر، درحدیث، درمعانی، در بیان، در کلام، وعلی الاطلاق در تمامی شعبات علوم شرقیه اسلامیه بود، تا کنون من ناطقی باین فصیحی وجربزه در ملت عرب ندیدم ومهارتش بیشتر در ابداع معانی و اختراع مضامین بود تادر انتخاب الفاظ و تطریز اسلوب کلام، درلسان جدل ودر صناعت حجت حذاقت تمام داشت در این فن هیچکس بااو برابری نمیتوانست کرد، چنین گوید شیخ محمدعبده رحمةالله در این باب «انه ماخاصم احداً الاخصمه ولاجادله عالم الاالزمه وقداعترف له الاروبیون بذلك بعد ماقرله الشرقیون» فی الجمله بیشتر ازهمه چیز حدت ذهن ، جلادت طبع، حریت فکر ، کثرت تجارب ، ووسعت علم این مرداست که آشنا و بیگانه را مفتون شمایلش کرده و شهرتش را در اطراف جهان دوانیده بود - چون در سال «۱۸۸۳ مسیحی» سید در پاریس بافیلسوف ومورخ مشهور «ارنست رنان» آشنا شد و در ردیك کنفرانس او در مدرسه «سوربون» درباب «دین اسلام

وعلوم» مقاله‌ای در روزنامه «دبا» انتشار داد آنروز یعنی در ۱۹ ماه ایار ۱۸۸۳ رنان حکیم جوابی بسیار مؤدبانه درهمان روزنامه بدو داد «رنان» در آن مقالهٔ جوابی خود دربارهٔ سیدجمال‌الدین چنین میگوید ووصفی وحکمی پرنواز شتر از این از زبانی صالحتر از این در حق سید هیچوقت کسی نشنیده است: «کمتراشخاصی درمن تأثیری شدیدتر ازاین تولید کرده‌اند همین مکالمهٔ من باوی «سیدجمال‌الدین» بیشتر ازهمه مرا وادار کرد که موضوع کنفرانس خودم را در «سوربون» بقرار ذیل انتخاب کنم «روابط روح علمی و اسلام» شیخ جمال‌الدین کاملا از خرافات آزاد و وارسته است، اوازاین نژادهای قوی نهاد سمت فراز ایران است ودر آنجا روح آریائی در زیر طبقهٔ سطحی هنوز زنده است، شیخ بهترین دلیلی است بوجود آن حقیقت بزرگ که ماغالباً اعلام کرده‌ایم و آن عبارت است از اینکه قیمت ادیان بقدر آن قیمتی است که پیروان آن ادیان دارند، حریت افکار شیخ، طبیعت نجیب ودرست وی، درموقع صحبت مرا باین اعتقاد واداشت که من در پیش خودم یکی از آشنایان قدیم خویش را مثلا «ابن سینا یاابن‌الرشد» را باردیگر زنده شده می‌بینم یایکی از آن آزاد مردان بزرگ‌راکه در دنیا مدت پنجقرن تمام نمایندهٔ روح انسانیت بوده‌اند مشاهده میکنم»

باوجود این بایدبگویم که مقام ارنست رنان در علوم هیچ متحمل قیاس بامقام سیدجمال‌الدین نیست، رنان کسی است که بانوشته‌های خود انقلابی بزرگ دردین وافکار تمامی اروپاپدید آورد ویکی از متبحران فلاسفه ومورخین ویکی از بهترین نویسندگان فرانسه در قرن نوزدهم بود، و حال آنکه سید جمال‌الدین در نظر تاریخ یکی از محرکین

هنورالفکر و آتش زبان مشرق است و بس، امامن شخصاً هرگز پیش فکر و وجدان خود نتوانسته‌ام بعضی از گفتارها و کردارهای عجیب سید را بهم تألیف کنم و پیش خود تفسیر نمایم و به آدمی بدان حشمت علم و عظمت خلق بیرازانم، از آن جمله است صحبتهای او در بارهٔ میرزا آقاخان کرمانی مرحوم ودورفیق دیگرش پس از گرفتاری وحبس آنها در بندر طربزون و یأس خود از خلاص کردن آنها از پنجهٔ دولت عثمانی - مثلا درباب میرزا آقاخان بیچاره در آن ایام بادهانی پراز خشم وبا زبانی تند پیش دوستان ومهمانان خود می شنیدم که ازروی نومیدی میگفت- نمیدانم چرا این آدم بیچاره را گرفتند و بچه تهمت حبسش کردند ، این آدمی است بسیار عاجز و بی دست وپای وبدلا «این کلمه را ترکان بمعنی احمق بکار میبرند» از چنین شخصی چه خیزد - و حال آنکه در آنروزها در افواه ناس شایع شده بود که «میرزا آقاخان ومیرزا احسن خان خبیر الملك وشیخ احمد روحی» راسید بالذات وبلکه بصوا بدید سلطان عبدالحمید ثانی تحریك و تشویق بگشودن باب مراسلات سیاسی بقصد توحید و تمرکز دادن دول اسلام در زیرلوای خلافت بامجتهدین وعلمای عتبات کرده بوده ، پس از توقیف وتبعید ایشان از اسلامبول بنابرطلب واصرار سفیرایران « میرزا محمود خان علاءالملك » بنام دولت ایران سید دیگر قادربه بر گرداندن ورهانیدن ایشان نشده ، سید هنوز زنده بود که خبر کشته شدن این انصار او در تبریز بدست جلاد «محمدعلی میرزای» بدبخت شنیده شد ، من بسیار تأسف میخورم برقتل میرزا آقاخان ، علی الخصوص که علمی وسیع وطبیعتی مطاوع ونرم مانند پنبه داشت ودر آتش سید جمال الدین بیجا سوخت ، اگرچه درباب تسلیم سید بدولت ایران در

حادثهٔ قتل ناصرالدین شاه بعنوان محرك کشندهٔ پادشاه شهید، میرزا محمود خان علاءالملك بسیار کوشید واقدامات درسرای سلطانی ودر بابعالی بعمل آورد - از آن اقدامات نتیجه نگرفت وسلطان عبدالحمید خان سید راعود بایران نداد وباصرار تمام درحمایت خود نگاهداشت ولیکن چندان ازاینواقعه نگذشت که سید گرفتار سرطانی دردهان‌شد ودرانجام قطع آن سرطان از طرف جراحان ترك درگذشت - میگویند که سید در هنگام مرض اذن رفتن باروپا برای مداوا از سلطان طلبید ولی‌نتوانست گرفت، برخی‌نیزمیگویند که درهنگام‌اجرای عمل‌جراحی دردهن مسموم گردید ونیزمیگویند در دم واپسین جزازیك خادم صادق نصرانی کسی‌درپیش او نبود ودر آغوش‌اوجان‌بجان‌بخش‌دادودر بشکطاس درحظیره (یحیی‌افندی) درگاهی‌بخاك سپرده شد رحمة‌الله‌علیه‌وغفرانه.

سید جمال‌الدین دروقت صحبت اغلب میگفت: من بهر کجای دنیا که رفتم آوازی در آنجا افکندم وجنبشی باهل آنجادادم، زیراکه کار(سید) همه باحرف ونطق بود وقلم کمتر روی کاغذ میگذاشت در زمانی که بتاثیرچیز نویسی‌میرزا آقاخان مرحوم‌برسرشوق آمده میخواست‌مطالبی چند بزبان فارسی نوشته بشکل رساله در آورد و منتشر سازد میگفت عجب دارم ازاینکه مردم‌چندان بنوشته‌های سعدی وامثال او گرویده‌اند شماها چنان می‌انگارید، سعدی هم چیز نوشته است، مگر گلستان یا نوشته‌های دیگر او چیزی است، ماباید چیزها بنویسیم وخیلی بهتر از او بنویسیم تامردم بدانند که چیز نویسی کدام است، از سه انصار سید در اسلامبول تنها یك میرزا آقاخان بود که هم منشی هم آگاه از کل معارف مشرق زمین بود، والا میرزاحسن خان خبیرالملك جزیك ادیب

خوش‌خط نکته پرداز بطرز قدیم وشیخ احمدروحی جز ازیکمرد انقلابی متهیج حراف چیز دیگر نبودند هیچیك از این سه کس آشنا بعلوم و آداب مدنی غرب یابیك زبان اروپائی بحد کمال نبود، باوجود این میخواستند کاری را که (ولتر) و (ژان‌ژاك‌روسو) و (وولنی) بضرب نطق وقلم درقرن هیجدهم مسیحی در فرانسه ودر اروپا کردند در ایران کنند - وقتی که کسی از جودت ذکاء و غرازت علم و کثرت تجارب و سیاحات مـدید سیدجمال‌الدین - آگاه میگردد و مساعی اورا در تاسیس وحدت‌اسلام می‌شنود، دلش میخواهد که عاقبت اورا مانند عاقبت یك فیلسوف بزرگ حقیقی یایك مرد دانا که در مدت عمر خویش جز تخم نیکی در مزرعه زندگانی نکاشته صاف وروشن و آرمیده وروز بازپسین اورا درجهان مانند شام بی‌ابر وباصفای یکی از روزهای خوش تابستان بانجام رسیده ببیند- ولیکن افسوس که چنین نیست ، این اعجوبهٔ دهر- که به‌حقیقت یکی از تجلیات مستثنای قدرت فاطره بود، مانند یك‌شعله برق درمیان یك‌طوفان برجهان تافت و گذشت وچیزی ازخود باقی نگذاشت مگراینکه بگوئیم که اگرسی سال پیش از این تحریکات ومجادلات سید در ایران بقصد تخریب سلطنت مستبد ناصرالدین‌شاه وهدم سطوت او بوقوع نپیوسته بود یحتمل که از بیست واندسال به این طرف ملت ایرانی چندین مسافات در راه تیقظ و تجدد نپیموده و بلکه روی آزادی را هم باین زودی ندیده بود- سید، یك امرحتمی الوقوع را در ایران تعجیل کردوراه رابرای ملت ایران کوتاه‌تر نمود والا سیاست اتحاد دول اسلام که سید آنرا سی‌سال پیش از این وجههٔ عزیمت خود قرار داده بود امروزدیگر باطل ومنسوخ است و هیچیك ازملل شرق اکنون امیدوار عودچنین سیاستی نیست وهمه میدانند

که امتداد و دوام هستی هر ملتی اکنون بسته به ثبات و دوام نیروی زندگی آن است در طریق تمدن و تکامل با نگاهداشتن زبان و آداب و عوائد پسندیدهٔ خود «ره چنان روکه رهروان رفتند» - هیچ فراموش نمیکنم که روزی پس از قتل ناصرالدین‌شاه خبرنگار روزنامهٔ «تان» در اسلامبول ملاقاتی ازسید خواست سید خبرنگار را بنزد خود پذیرفت مخبرتان از او پرسید که چه میگوئید در تصدیق یا تکذیب کسانی که تحریک قتل شاه را بشما نسبت میدهند، سید با جرأت و خشم بدو پاسخ داد: من هنوز چنان‌تنزل نکرده‌ام که دست بکارهای‌چنین پست وفرومایه «بعبارت خود سیدجمال‌الدین چیکان» بیالایم.

این ملاقات راکه مفصل است‌میتوان درکلکسیون سی‌سال پیش ازاین در روزنامه «تان» در پاریس پیداکرد، فی‌الجمله، اگر مقصود تحلیل‌سانحات زندگانی سیدجمال‌الدین بود وشرح حادثات دورهٔ‌حیات او این‌مختصر از آن بس‌است، من‌ازمفصل‌این قصه مجملی گفتم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

اسلامبول ۲۱ ژانویه ۱۹۲۶ میلادی- حسین‌دانش اصفهانی

مرقومهٔ جناب میرزا سیدحسین خان عدالت

«جناب آقای سید حسین‌خان عدالت از پیشقدمان آزادی ایران‌بود و درمعارف آذربایجان‌خدمات بزرگی‌بعمل آورده‌اند وحالیه‌درطهران میباشند»

در سنه ۱۳۰۴ قمری سید جمال‌الدین وارد پطروگراد شد نظر باینکه شخصی مشهور بود اغلب ایرانیها بملاقات او میرفتند- بنده هم‌در ضمن‌ملاقات باایشان آشنائی پیدا کردم‌وبزودی آشنائی مامبدل‌بصمیمیت

شد علت عمده میل ایشان به‌بنده شاید همین بود که مشار الیه از اشخاص متجسس متنفر بودند و اغلب مایل بودند که اشخاص در رفتار و نقشه‌های ایشان تفحص نکنند و بنده همین رویه را داشتم و بعلاوه چون زبان روسی نمیدانستند و محتاج یکنفر مترجم بودند تمام اوقات بیکاری خود را در حضورشان صرف میکردم بالاخره محرمیت تا بحدی رسید که تمام افکار و عقاید و مشی خودرا مفصلا به‌بنده شرح میدادند و مطالبی را که ذیلا عرض میکنم عیناً روایت خود مرحوم است ـ قسمتی از تاریخ زندگی ایشان را «پروفسور براون» تدوین کرده والحق اکثر موافق واقع و غیر قابل تردیداست باستثناء قسمتی که راجع بمسافرت ایران و روسیه میباشد بنابراین بنده قسمت مزبور را شرح میدهم، اولا باید بخاطر داشت که سیدمشار الیه‌ازخود ثروتی نداشتند و همیشه‌درضمن مسافرت‌درحین اشتغال بکارهای‌مهم‌تهیهٔ وجه‌مینمودند در بدو امر نقشهٔ سیدجمال‌الدین استخلاص هند ازچنگ انگلیسیها بود و بهمین لحاظ روزنامه (عروة‌الوثقی) را در پاریس انتشار میداد، بالاخره درجه تاثیر افکار او در هند بجائی رسید که انگلیسیها برای جلوگیری از انتشار روزنامهٔ مزبور مجبور باجراء قوانین شدیده شدند تا بحدیکه نزدهر کس نسخه‌ای از آن یافت میشد گرفتار صدلیره‌جریمه ودوسال حبس‌میگردید، بعدازتوقیف عروة‌الوثقی سید جمال‌الدین عازم پطروگراد بود ولی نظر باصرار اعتماد السلطنه ناصر الدین شاه‌مایل ملاقات‌ایشان شدند ووقتی سید مزبور ازراه‌اصفهان عازم دربارایران بود،ملاقات‌ایشان باظل‌السلطان اتفاق افتاد یکماه‌و نیم در اصفهان توقف کردند هرچندمذاکرات خود را باظل‌السلطان شخصاً به‌بنده شرح نداده‌اند ولی از مجموع روایات ایشان باتتبع از معلومات

چندی که راجع باقامت اصفهان خود بـه بنده داده‌انـد اینطور استنباط میشود که سید مرحوم قسمتی از خیالات خود را که متناسب بـا افکار ظل‌السلطان بوده بایشان شرح داده ودر بعضی قسمتها توافق نظر حاصل شده بود بطوریکه از آن تاریخ مخارج اقامت پطرو گراد راظل‌السلطان تکفل کردند، درطهران بحضور ناصرالدین‌شاه رسیده ودرضمن سؤالات اعلیحضرت فرمودند «ازمن چه‌میخواهی» سیدمشارالیه گفت «دو گوش شنوا» شاه از جرأت او متعجب شد، ولی انگلیسیها که دائماً در کمین بودنـد بهروسیله بود بطور غیرمستقیم ذهن‌شاه‌را نسبت باوه‌شوب کردند، طغیان اعرابی پاشا وخروج مهدی سودانی وعزل خدیومصر همه رابا شاه بمیان آوردند بطوریکه ماندن سید باتغییر عقیدهٔ‌شاه درایران مشکل شده و بالاخره عازم پطروگراد گردید « راجع باعرابی پاشا و دو فقره دیگر شرح مفصلی خودشان به‌بنده گفته‌اند که فعلا مجال تقریر آن نیست » ازمان اقامت‌در پاریس‌روابط سیدجمال‌الدین با «کات کوف» که‌ازجریده نگاران مشهور روسیه ودوستی کامل باامپراطور داشت شروع شده بود ویکی‌از مؤیدات سفرسید بروسیه دعوت کات کوف میباشد ولی همینکه ایشان وارد روسیه شدند کات‌کوف بدرود زندگی گفت و سید مجبور شد که بـه تنهائی در پطروگراد برای اجرای نقشهٔ خـود اقـدام نماید ، سیدجمال‌الدین درضمن‌دوسال‌محبوسیت خوددر هندوستان هواخواهان زیاد پیدا کرده بود چنانکه اسباب استخلاص او را هم دوستانش فراهم کردند، اصل نقشهٔ اوتهیهٔ اتحاداسلام واستخلاص دول اسلامی ازچنگ انگلیس بود وبهمین لحاظ دائماً گرفتار ضدیت انگلیسیها گردیدحتی‌در پطروگراد هم دقیقه‌ای از اعمال او غافل نبودند.

دراین ایام سید درنظر داشته که وسایل جنگ روس وانگلیس را فراهم سازد تا همه موقع قیام بدست آورند ولی روسها که جدیداً از محاربه باعثمانی مستخلص شده و گرفتار اختلال مالیه بودند بهیچ جنگ جدیدی حاضر نبودند، سیدجمال‌الدین بکرات با زنویف «مدیر وزارت خارجه روسیه» ملاقات کردند ولی مدیر مزبور ابراز مساعدت بانقشهٔ ایشان ننمود، عین‌عبارت سیدجمال‌الدین است راجع بزنویف «هرچه او را بهوا میاندازم مثل گربه روی دست و پا بزمین میافتد» بعد در صدد ملاقات رسمی باامپراطور درآمدزیرا این مسئله را ذیمداخله در امور هند میدانست ولی امپراطور فقط بملاقات محرمانه رای داشت، این بود که فقط یکمرتبه باملکهٔ روسیه ملاقات‌دست داد چه‌ملاقات‌محرمانهٔ امپراطور بی‌نتیجه بود، سیدجمال‌الدین از اجرای نقشهٔ خود در روسیه مأیوس‌شدوخلال‌این احوال اوضاع ظل‌السلطان‌هم مختل شده‌ازرساندن وجه بسید عاجزماند، این بودکم کم بلاتکلیفی عارض رفتار ایشان‌میشد تاناصرالدین شاه سفر روسیه نمود که از آنجا برای حضور درجشن جمهوریت وارد پاریس شود، اوقات‌ورود ناصرالدین شاه به پطروگراد سفارت ایران باعلاءالملک تبریزی بود ارفع‌الدوله مستشار سفارت بود ومفخم‌الدوله نایب‌سفارت وهیچکدام‌ازاین آقایان باسید مرحوم‌روابطی نداشتند که مایل بملاقات او باشاه باشند ـ مرحوم میرزاعلی اصغرخان که دراین سفر وزیراول معرفی شده بود، در صورتی که هنگام اقامت سید در طهران بااو خصوصیت داشت دراین‌سفرمایل نشد درپطروگراد ملاقاتش نماید، سه‌نفر از رجال‌محترم بتوسط بنده باسید مرحوم ملاقات نمودندکه در ملاقات وصحبت ایشان حضور داشتم.

مرحوم اعتمادالسلطنه بهدایت من در کالسکهٔ دولتی تشریف آورد
ودست سید مرحوم را بوسید واز مقالهایکه برضد سید مرحوم بعد از
عزیمت ایشان از طهران در روزنامهٔ اطلاع نوشته بودعذر خواهی کرد
و کسب اطمینان ازمحرمیت من نموده راجع بسیاست مملکت صحبت
کرد و از ناصرالدین‌شاه نهایت مأیوسی را داشت ، واقعاً هم حق داشت
صدارت میرزاعلی‌اصغرخان باوجود اعتمادالسلطنه وحاجی‌امین‌الدوله و
حاجی مخبرالدوله مملکت خواهی نبود بلکه خود خواهی بود چون
سیاست میرزاعلی اصغر خان این نبود که خدا و ملت از او راضی باشد
بلکه میخواست ناصرالدین شاه ازاو راضی بشود ، چنانکه خود میرزا
علی‌اصغرخان روزی‌که باسید مرحوم در طهران با درشکه بشاهزاده
عبدالعظیم میرفتندوسیدوخامت‌اوضاع وعاقبت سوءسیاست‌روس‌وانگلیس
راکاملا باو فهمانیده بود درحال گریه اقرارکرده بود که تقرب‌من بشاه‌از
این جهة است‌که از خود رأی ندارم وشاه میخواهد تازنده است آسوده
باشد وبعد ازخودش چه‌ایران بماندچه‌برود برای‌اوتفاوت نخواهدکرد،
این است‌که ما درانظارملت مقصرقلم رفته‌ایم .

اعتمادالسلطنه‌میگفت برای بیداری شاه هر کتابی را که‌ترجمه‌کرده
میخوانم بجای حسن‌اثرسوءاثرمی‌بخشد سیاست شاه دراین است که‌نقشهٔ
روس را در حال حیات خود توقیف نماید و ملت را در غفلت وجهالت
نگاهدارد تاکسی نتواند باعمال شاه ایراد بگیرد همه ناراحتی خود را
دربیداری ملت میدانست ونمیگذاشت احدی ازرجال اولاد خودرابرای
تربیت بخارجه بفرستد - چنانکه حاجی امین‌الدوله مرحوم رانگذاشت
که حاجی امین‌الملك حالیه را که آنوقت همراه آورده بود در یکی از

مدارس فرنگ مشغول نماید، «این ممانعت را خود حاجی امین الدوله در پطروگراد بمن نقل کرد»

همینکه اعتماد السلطنه مرحوم از خدمت سید مرحوم خارج گردید سید فرمودند در ایران یکنفر عالم و تاریخدان اگر هست همین شخص است.

روز بعد درعمارت دولتی مرحوم مخبر الدوله وحاجی امین الدوله راملاقات نمود، چون این دو بزرگوار هردو ازهم ملاحظه داشتند جوابهای مرحوم سیدرا بشوخی ومحافظه کاری گذرانیدند ولی اعتماد سیدزیادتر ازمخبر الدوله بحاجی امین الدوله بود، درمراجعت بمن فرمود که هرگاه این دو نفرباهم صمیمی بودند ایران را از این فلاکت نجات میدادند - ناصر الدین شاه سه روز درپطروگراد توقف نمود واز آنجا قصد لندن را داشت.

سید مرحوم نهایت رنجش را ازشاه ودرباریان در این سفر حاصل نمود ودراین صدد بود که یك ضربه‌ای بشاه بزند که بلکه‌ازاین راه‌اورا متنبه نماید، دراینجا لازم است قدری جلوتر برویم واتفاقی که قبل از حرکت شاه‌ازایران افتاده‌بود ودولت روس ازوخامت آن اطلاع نداشت بیان نمائیم.

یکسال قبل ازحرکت شاه ازایران «درامان ولف» که یکی از سیاسیون معروف بود ازطرف انگلیسیها سمت سفارت یافت ازاین مأموریت درامان ولف دولت روس ظنین شده بود که دولت انگلیس چه خیال سوئی دارد که این وزیرسیاسی رابایران فرستاد بعدازعزیمت این نمایندهٔ سیاسی انگلیس آنچه معروف شداین بود که دولت ایران رودخانهٔ کارون

را آزاد نمود که هریك ازدول همجوار بتوانند در آن کشتی رانی بنمایند چنانکه انگلیسیها در اعمال سید مرحوم مراقبت داشتند - سید هم در افعال ایشان ناظر بود- قبل ازهر کس نقشهٔ انگلیسیهارا در این آزادی رودخانهٔ کارون ملتفت شده بیکی ازجریده نگاران آلمان مقالهٔ مبسوطی درمضرت این راه نوشت ومعلوم نمود که فایدهٔ آزادی این رودخانه بانگلیس عاید میشود وضرر آن بروس، این مقاله از روزنامهٔ آلمانی بتمام روزنامه‌ها ترجمه شده یك ولوله وقیل وقالی در روسیه برعلیه ناصرالدین شاه تولید گردید بطوریکه ماندن سید مرحوم را در روسیه مضر دانسته مشارالیه را باامیدهائی بایران دعوت نمودند.

چنانکه قبلا اشاره شده بود که سید مرحوم ازخود ثروتی نداشت ودرضمن اجرای خیالات خود پول هم پیدا میکرد همینکه خواست بایران بیاید ازهیچ طرف راه گشایشی برای او نبود وجه مختصری ازیکنفر دوست گرفته روانهٔ ایران گردید، من در آن اوقات در تفلیس بودم مرا ملاقات نموده عازم طهران شد، دیگر ازحال ایشان خبر نداشتم تااینکه شنیدم با آن بیرحمی اورا ازطهران خارج نمودند تاوفات آنمرحوم ازحال ایشان خبری ندارم.

مرحوم سید جمال الدین قد کوتاهی داشت خیلی متناسب نسبة سر بزرگ و دست وپای کوچك، رنگ گندم گون، مزاج خیلی دموی بطوریکه هروقت خم میشد خون بچهرهٔ اومیآمد، بازو وساق پا خیلی خیلی نازك واستخوانها محکم وسینهٔ فراخ وشکم قدری بزرگ داشت، وچشمهایش سیاه وباجاذبه بود که هرکس رامفتون میکرد، صحبت و بیان ایشان درهرباب انسان راخسته نمیکرد، گاهی میشد که دریك اطاق

چهارساعت بامن که همه گوش بودم صحبت میکرد ومن خسته نمیشدم وبرهمه مجالس انس ترجیح میدادم - سید مرحوم ممر معاشی ازهیچ طرف نداشت هرچه پیدا میکرد خرج مینمود میگفت چند سال پیش حساب پول رانمیدانستم، باوجود اینکه ازایرانیها خیلی بدی دیده بود به‌ایرانی خیلی امیدوار بود میگفت «دیر بیدار میشوند ولی همینکه بیدار شدند تند میروند وازهمه جلو میافتند» میفرمود «ایران مرکز اسلام است جنساً شایستگی سیادت را دارد اگر ترک براوسلطنت نکند وازجنس خود زمامداری داشته باشد» وازترکها خیلی ناامید بود قبل از جنگ روس و عثمانی سید میفرمود «دراندیشه بودم که اگر عثمانی‌ها بااین غفلت ونخوت امرارحیات نمایند هیچوقت دولت متمدنی نخواهند شدومنقرض خواهند گشت شایداین جنگ یکضربه‌ای برای بیداری آنها بشود که تکلیف خود رادرآتیه بدانند» ازیکطرف هم فکرمیکردعثمانی اگریك شکست بخوردتا پنجاه سال خود را جمع نمیتوانند کرد، حکایت میکرد در وسط جنگ که دولت نهایت احتیاج را بمعاونت صاحبان ثروت داشت ، چند نفراز پاشایان باثروت دریك مهمانخانه‌ای جمع شده بحال پریشانی دولت گریه میکردند ودراین بین کنیاك میطلبیدند بعدازختم عزاداری چهل لیرهٔ طلا قیمت کنیاك شده بود ، من بااین صاحبان غیرت گفتم اگر بجای این سوگواری همین چهل لیره رابدولت اعانه میدادید بهتر ازاین دلسوزی بود ، هریك ازاین آقایان دارای ثروت کافی بودند - هرکس از دین سید سؤال میکرد میفرمود مسلمانم .

روزی درمجلس درس یکی ازعلمای تسنن صاحب مجلس از سید

مرحوم پرسیده بود که درچه‌عقیده میباشی؟ فرموده بود مسلمانم. صاحب مجلس دوبـاره پرسیده بود از کدام طریقت؟ سید فرموده بود کسی را بزرگتراز خود نمیدانم که‌طریقت اوراقبول نمایم. صاحب مجلس باز گفته بود که ادعـای بزرگی نمودی رأی شما با کدام‌یك از این چهار طریقت مطابقت دارد ، سیدفرموده بود مختلف است در بعضی بایکی در بعضی بادیگری. حضرت رسول‌اکرم ﷺ را خیلی محترم میداشت، بدبختی دولت اسلام را ازسلاطین استبداد وعلمای سوء میدانست ومیفرموداین دوطبقه دین رابرصلاح خود ساخته‌اند وفرسخها ازاسلام دورافتاده‌اند- بجای اینکه دین راباعقل ومنطق مطابقت بدهند،عقل ومنطق رامیخواهند بادین ساختهٔ خودشان مطابقت بدهنداین است که دائماً درجدالندباید بدانند تادین رالباس علم نپوشانند درمجمع اهل علم وتمدن حق حضور ندارند .

سید مرحوم میخواست اتحاد اسلام را در روی قرآن‌قراربدهند نه‌در روی احادیث‌واخبار، وسلاطین استبدادی رابراندازند - پروگرام تحصیل علمای‌دین رابمقتضای‌وقت وموقع قراربدهد،خرافات‌وموهومات که اضافه بردین شده‌است از اذهان فراموش نماید - نفاق و کدورتی که نسبت بادیان دیگر دراسلام ایجاد شده متروك بدارد ، هرکس‌حق‌حیات واستقلال درخاکی که مالك است داشته‌باشد .

این بودخلاصه خاطرات این بنده در مدت دوسال اقامت مرحوم سید که‌ازطفولیت‌خود تاآنروز به‌بنده‌نقل کرده‌بود ولی آنچه که‌نوشته‌ام راجع بـایام پطرو گراد بود که دیگران نمیدانستند و کسی غیر از بنده

نمیدانست،خیلی‌ها از بنده‌این احوالات راخواسته‌بودند ولی اقبال نکرده بودم بنویسم همینکه اعلان حضرتعالی رادیدم باتمام افسردگی حاضرشدم که این خاطرات خودرا بحضرتعالی تصریح‌دارم ، امیدوارم مقبول‌افتد

طهران ، حسین عدالت تبریزی



ترجمه ازجریده وطن منطبعه اسلامبول شماره ۲۰۰ ماه اوت ۱۹۲۴

سید جمال الدین، یك مجاهد بزرگ

رهبر تجدد کنونی ومرشد شرق علامه شیخ جمال الدین- یك نبذه زندگی او در ترکیه- یار دیرین او برهان الدین قلیچ خان و بعضی از اشعار او

یکی از مجاهدین که حصر نفس بتأمین مساعی ملتهای مظلوم شرق درساخت تجدد ودمکراسی نموده اند شیخ جمال الدین است- شیخ جمال الدین در تاریخ ۱۲۵٤ تولد یافته است، جمال الدین همیشه ازعلاما ها و دیپلوماتهائی که کوشیده اند اسلامیت را بامدنیت غرب تاليف کنند میباشد، هم فیلسوف وهم دیپلومات بود- مشارالیه دفعهٔ اول در اواخر سلطنت سلطان عزیز در زمانی که خواجه تحسین افندی رئیس دارالفنون بود باسلامبول آمده اند- جمال الدین دراثنای این اقامت بادوست خود خواجه تحسین غالباً سید شیخ سلمان بلخی را که از مشاهیر علمای باختر بوده وازترکستان بدینجا آمده درمحله سلطان ایوب مقام گز زیارت میکرد ودر آنجا مجلسهای علمی وسیاسی منعقد میساختند در مدت اقامت اسلامبول شیخ جمال الدین درعهد وزارت هینف پاشا بعضویت مجلس کبیر معارف قبول شده بود- مومی الیه در مجلس معارف وگاهی هم درمجالس علمی مانند جامع کبیر فاتح برای ایقاظ وتنویر اذهان برادران

ترك واجنبی کنفرانسهای مفید میداد .

روزی در جامع کبیر فاتح در حضور بعضی از رجال دولت وعلماء و کبرای مسلمین نطق میکرد واین دو بیت مولوی را :

علم حق در علم صوفی گم شود	این سخن کی باور مردم شود
علم صوفی حادث و از حق قدیم	این چسان در فهم آید ای سلیم

تقریر و ترجمه مینمود در اثنای این مباحثهٔ علمی خواجه یونس وهبی افندی که از صدور بود نتایج این مباحثهٔ علمی را تغلیط کرده در نهانی شیخ الاسلام حسن فهمی افندی را تحریك و بوسیله اوسلطان عزیز را وادار بنفی واجلای علامهٔ شهیر کرده بود «روایت میکنند که خواجه یونس بعدها از این کار خود پشیمان شده توبه کرد» درمصر برای سرنگون کردن اداره استبداد و برای تامین رفاه حال ملل مظلوم شرق در جامع الازهر درسهای مفید سیاسی واجتماعی واخلاقی وفلسفی میداد ومومی الیه پانزده سال (۱) به ارشاد اولاد شرق در آنجا بذل سعی نمود در آنجا ازجوانان ترکی، مصری ، هندی و شرقی وطن پروران ذیل را تربیت کرده است :

شیخ المبعوثین علی نقی بیك ، شیخ محمد عبده، سعد زغلول پاشا، فتحی زغلول بیك ، عبدالله ندیم بیك ، ادهم بیك ، یعقوب خان، نواب وغیره شاگردان شیخ جمال الدین درموقع نطق وتقریر حرفهای آتشین او را بدفاتر یادداشت خود ثبت میکردند وامروز بسیاری از شاگردان او برهانیدن وطنهای خود از دست مستبدین غرب میکوشند ، این شیخ انقلاب پرور گاهی بممالك مشرق سیاحت کرده در آنجاها برای تخلیص برادران دینی

۱ــ گویا درسفر اول چهل روز ودرمرتبه دوم ده سال واندی درمصر اقامت داشته .

خود از زنجیرهای ظلم واستبداد میکوشید در ایران وعثمانی ومصر برای اجرای افکار مقدس خود یك سعی متمادی نشان داده است - مقصد غائی شیخ این بود ، ریشهٔ جهالت ، استبداد ، رشوت وتعصب را کنده بجای آنها یك آزادی تام ، یك حکومت دموکراسی نشاندن و بالفعل بمیدان ترقی وتجدد عصر کنونی داخل شدن ، شیخ جمال الدین بمحض دچار شدن به تضییقات درممالك شرقی التجا بشهر پاریس که آشیانهٔ آزادی است برده وجریدهٔ سیاسی وفلسفی عروة الوثقی را در آنجا نشر نموده ودر آنجا مشغول بعضی مناقشات قلمی بامتفکرین وسیاسیون اروپا گردید ، شیخ جمال الدین درپاریس ودرمسکو درجامع علمی کنفرانسها میداد وفلسفهٔ شرق وملتهای مشرق رابه اروپائیان می شناساند .

رئیس الوزرای حالیه مصر زغلول پاشا که حقوق ملت خود را در مقابل دعوی انگلیس برمصروسودان مدافعه میکند ، ازهیأت تحریریه جریدهٔ «عروة الوثقی» بود مومی الیه درپاریس عمامه را از سر برداشته و برحسب ایقاظ استاد خود جمال الدین بتوحید علوم غرب وشرق کوشیده است - علامه جمال الدین که دفعه اول ترکها راقلباً دوست داشته بوددر دفعهٔ دوم در زمان سلطان عبدالحمید که ملت رادرزیر ربقهٔ اسارت استبداد نگاه میداشت در ۱۳۱۰ وارد اسلامبول شد قبل ازاین هم یکدفعه سلطان عبدالحمید اورا دعوت کرده بود - شیخ جمال الدین ، آن آفتاب حریت ، این دعوت دوم عبدالحمید را بدون پروا قبول کرده باسلامبول آمد ودر خانه‌ای که درمحله نشانطاش تخصیص کرده بودنداقامت نمودمومی الیه بمحض دیدن اضطرابهای برادران ترکی درزیر استبداد عبدالحمید برای برانداختن این استبداد کوشید - در آن زمان ، درهمان خانه اشخاص ذیل

او را ملاقات میکردند ، برهان‌الدین خان یکی از علمای بلخ ، یوسف ضیاءپاشا رئیس کمیسیون مهاجرین ، سیدفضل پاشا ، شیخ‌الرئیس انقلابی ایرانی واز اعضای مجلس مبعوثان ، مرحوم میرزا آقاخان که در مجادله حریت ودر راه آزادی شهیدشد ، حسنخان قونسول ، شیخ محمود ، محمد صدیق خان ، فیضی افندی ، آنوقت برحسب راپورتهای متملقین دربار وجاسوسها ، درپنهانی ازطرفداران استبداد درزیر مراقبت گرفته‌شدو عبدالحمید خانهٔ مسکونی اورا در زیر تفتیش گذاشت ومداومین آنجا را هم تحقیق کردند ودرماه رمضان ۱۳۱۵(۱) مومی‌الیه ازروی تسممی که پس ازعمل جراحی در زنخ درنتیجهٔ ظهورسرطان حاصل شده بودارتحال نمود ولی دربارهٔ مسموم کردن اودلایل قطعی نیست - مشارالیه درمحله بك‌اوغلی درقبرستان «شیخلر» مدفون‌است ، عبدالحمید مستبد مرقداین انقلابی شرق رانیز ازمحل خودنابود کرده‌لیکن محل آن برای دوستانش معلوم‌است ومومی‌الیه درقلوب تمام مسلمین جایگیرشده است .

برهان‌الدین بلخی که یکی ازرفقای مساعی جمال‌الدین بوده‌واکنون درترکیه‌است ، راجع بادبیات کنونی وقدیم آثاری‌دارد ودر زبانهای ترکی وجغتای وفارسی شعرها سروده‌است که ازاشعار فارسی او چند بیت در اینجا مینویسم :

حدیث یار خود را میکنم تکرار میگردم

زدنیا و زدین فارغ قلندروار میگردم

۱- سید درسال ۱۳۱۴ قمری مانند اجداد بزرگوارش در اسلامبول مسموم وشهید گردیده درشیخلر مزارلقی مدفون گردید چنانکه خود قبلاز این واقعه‌خبرداده و گفته‌است :

انا المسموم ماعندی بتریاق ولاواق   ادرکاسا وناولها الا یاایها الساقی

زبند خرقه و سجاده و تسبیح آزادم

زباده مست و مخمورم که چون خمار میگردم

کشم جامی علی‌رغم فقیر وزاهد وسالوس

که من بانشأهٔ پیمانه سرشار میگردم

سید عیسی خان

۴- برهان‌الدین بلخی و سید جمال‌الدین

شرح ذیل رابنابر التماس ما جناب ادیب محترم میرزا حسین خان دانش اصفهانی مقیم اسلامبول نوشته‌اند :

برهان‌الدین بلخی - این شخص یکی از درویشان صافی دل واز سادات نجیب لازم‌الاحترام است ، درهنگام اقامت شیخ جمال‌الدین درسال ۱۸۹۰ مسیحی درمهمانخانهٔ سلطان عبدالحمید خان که درمحله تشویقیه درسمت (شیشلی) بود سیدبرهان‌الدین مانند زوار دیگر رفت وآمد بخانهٔ اوداشت - لیکن چون غیرازیك درویش شرقی سیرت وشاعرخوش بیان بلخی چیزدیگر نبودودرخط علوم وسیاسات غرب سیر نکرده بود گفته‌های علمی وخطابه‌های سیاسی وسخنهای آتشین انقلابی شیخ براو بیشتر از خطبه‌های متدینانهٔ یکمرشد تصوف پیشهٔ زاویه نشین که خوداز اهل‌راز است وسفره‌اش برغنی وفقیر بازاثری و نفوذی نمیتوانست داشته باشد- کجا آن جذبه‌هائی که سید جمال‌الدین در روان میرزاعبدالحسین خان کرمانی معروف به آقا خان وشیخ احمد روحی کرمانی و برادرش دراسلامبول و درجان مصطفی کامل مصری صاحب روزنامه (اللواء) عربی ودر قابلیت مفکره (شیخ محمدعبده) مصری وشیخ علی‌یوسف مصری صاحب جریده

قدیم عربی (المؤید) ودردل چندین جوانان آزادی خواه ایرانی ومصری وهندی انداخت و کجا آن بهره‌ای که چند نفر شیخ ودرویش وصوفی خانقاه نشین ازانفاس او بردند میتوانم بگویم.

هر کسی از ظن خود شد یار او   وز درون او نجست اسرار او

سید اینان را یکایك دید ورفت هر کـه را میخواست جان بخشید و رفت - شیخ برهان الدین مزبور پسر سلیمان بلخی صاحب ینابیع المودة است واین کتاب در اثبات حقیقت وحقانیت مذهب تشیع به دلالت آیات واحادیث وروایات است ودراسلامبول چاپ شده است - بنده برهان سیدسلیمان نرسیدم واورا نشناختم اما ازقراریکه ازقرینهٔ کتابش پیداست مشارالیه یکی ازمحدثان فاضل ویك شیعی شدیدالعقیده بوده‌است، ولی پسرش سید برهان‌الدین دارای این جنبهٔ محدثی وملائی نیست چنانکه عرض کردم طبعی دارد لطیف وموزون، شعر ترکی جغتائی نیزمیسراید، در نستعلیق خوش نویس وگاهی غزلی از شعراء مانند حافظ و غیره را تخمیس یاتسدیس میکند و کمابیش ازعهده برمیآید، شخصاً وقور وعلوی مشرب است عمامهٔ سبز برسر ولباسهای بلند زرد وسرخ وسفید بروفق عادات اهل خیوه وبخارا اغلب دربردارد بنده مدتهاست که این سیدجلیل‌القدر را ندیده‌ام امروز باید هفتاد وپنجسال یابیشتر داشته باشد، تخمیناسی سال پیش از این درزمان اقامت حاج شیخ الرئیس شاهزاده ابوالحسن میرزا در اسلامبول ، دوستی وصمیمیت ومشاعره‌ها درمیان شاهزادهٔ مرحوم وسید برهان‌الدین بوده‌است.

اسلامبول - حسین دانش

۵ - مرقومهٔ جناب سیدمحمد توفیق

«آقای سیدمحمد توفیق از فضلای عصر جدید ایران است که اغلب

حیات خود را در عثمانی گذرانده و در اسلامبول مدیر مدرسه ایرانیان و مدیر مجله خاور بود و چند مقاله نیز از ایشان در مجله ایرانشهر درج شده است.»

در شماره هشتم سال سیم شرحی متعلق برسالهٔ سید جمال الدین نوشته واز مطلعین معلومات خواسته اید اینك خودرا مجبور میدانم که نظر دقت جنابعالی را جلب نموده ومطالعهٔ کتاب (اشهر مشاهیر ادباء الشرق) که گویا گرد آورندهٔ آن(محمد محسن عبدالفتاح)است ودرمصر چاپ شده توصیه نمایم - این کتاب مستطاب دوجزو است ودرجزودوم شرح مفصلی متعلق بسید مرحوم باشرح دخول مرحوم درزمرهٔ جمعیت(ماسون)ورئیس شدن بر آن گروه را با مطالب بسیار دیگری مینویسد و نیز شرح مبسوطی متعلق بشیخ محمد عبده که به(الامام) ملقب است و او را باسعد زغلول پاشا هردورا شاگرد وتلمیذ سید مرحوم معرفی میکند، در همان کتاب چهار مقالات مرحوم درجریدهٔ(عروة الوثقی) پاریس که جمعاً هیجده مقاله میباشد درج کرده وترجمهٔ حال شیخ محمد عبده را باجملهٔ از مقالات اوهم نوشته است که بعقیدهٔ من میباید در رسالهٔ سید از همهٔ اینان بحث بمیان آید، دیگر اینکه خود بنده باسید مرحوم قرابت وقربیت دارم وهمه ازخانوادهٔ حسینیها هستیم، هنگامی که ازطهران بعراق آمد، در بصره باوجودیکه در خانه مفتی بصره (عبدالوهاب افندی) منزل داشت محض تفریح بمنزل پدرم میآمد وچون خانهٔ مالب آب واقع وباصفا بود وباگلهای عباسی لب شط گلکاری داشتیم آنجا می نشست و چای میل مینمود و بنده که کوچك بودم وهمه چیزرا بخوبی میدانستم ومیفهمیدم برای سید کلوچه میآوردم ومرحوم هروقت مرامیدید بزبان عربی میپرسید(هل اتیت بالکلیجه)

زیرا عربها کلوچه را کلیجه تلفظ میکردند، از تلامیذ آن مرحوم عبدالله فکری پاشا و عبدالله ندیم مصری بودند که هردو از فحول علماء و ادباء و کتّاب آن عصر بشمار میرفتند. خود سید باوجود عدم تعصب برای پدرم نقل میکرد که درشهر بطرزبورغ (پطروگراد) ماه رمضان فرارسیده بود چون مسلمانان آنجا بسیار متعصب بودند مرا با وجود مسافرت مجبور بروزه گرفتن کردند روزها چون خیلی بلند بود تقریباً بیست ساعت روزه میگرفتم تا آنکه از رمق افتاده ناخوش شدم آن وقت دست از سرم برداشتند و برختخوابم انداختند. بمبئی- سید محمد توفیق همدانی

۶- مردان بزرگ

چنان با نیك و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی
مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند

هیچ گمان نمیکنم کسی نظیر نابغهٔ شرق سید جمال الدین تا این درجه بفلسفهٔ این یك شعر عرفی پی برده آنرا باین مهارت و تردستی سرمشق زندگانی خود کرده باشد - این مرد دانا و فیلسوف شرق طوری عمر خودرا به آوارگی و بی‌خانمانی بسر برده و بقسمی راحتی و آسایش را برخود حرام کرده که بزحمت زیاد میتوان سرگذشت حزن انگیز و اسف آوراورا تتبع نمود - نگارنده درظرف سه سال اقامت خود در مصر آنچه درحدود امکان ودسترس بنده بود تحقیقاتی راجع بحسب و نسب سید جمال الدین اسدآبادی مشهور بافغانی نموده و باالاخره چیزیکه هویت اورا بطرز قاطعی اثبات کند بدست نیاوردم، در تاریخ نهم مارس ۱۹۲٤ میلادی اعضای انجمن (رابطة الشرقیه) درمصر بپاس زحمات و فدا کاریهای این پیشوای بزرگ شرق انجمنی نموده نطقها و قصیده‌های غرائی ازطرف چندین نفر ازفضلاء ایراد شد- ولی راجع بایرانی بودن سید سخنی در

میان نرفت فقط چیزیکه تازه بود اینکه «ژرژ کوشتی» ارمنی که‌مدتها در مصر و اسلامبول در خدمت سید بوده کتابی بزبان فرانسه در تاریخ زندگانی سیدجمال‌الدین نوشته ودومرتبه‌اشاره بیکی ازتالیفات‌او موسوم به (الوصیة السیاسیة الاسلامیة) نموده است این رساله‌تاکنون چاپ نشده وشاید هم‌از بین رفته‌است، درخصوص‌وفات فقیدشرق‌مینویسد: جمال‌الدین روزسه‌شنبه‌نهم مارس ۱۸۹۷ ساعت‌۱۲و۱۳ دقیقه دارفانی را بدرود گفت پس‌ازمرگش‌عبدالحمیدفوراً بعضی‌از مستخدمین‌قصررا فرستادتا آثاریکه از اوباقی مانده‌است بدست بیاورند، ولی سید جمال‌الدین خوش بختانه آنها را بدوست امین ووفادار خود (ژرژکوشتی) سپرده بود ـ امام بنام شیخ محمدعبده‌مفتی سابق مصر که سالیان دراز درک خدمت سید را نموده و در مسافرتهای متعدد باروپا همراه او بوده تاریخ زندگانی و سرگذشت عبرت‌انگیز استاد خود را اینطور شروع میکند ـ یحملنا علی ذکر شیء من سیرة هذالرجل الفاضل جمال‌الدین مارایناه من یخالف الناس فی امره وتباعدما بینهم فی معرفة حاله وتباین صوره فی مخیلات اللایفتین لخبره حتی کانه حقیقة کلیه تجلت فی کل ذهن بمایلائمه وقوة روحیة قامت لکل نظر بشکل یشاکله والرجل فی صفاجوهره وذکاءمخیره لم یصبه وهم الواهمین ولم یمسه خرزالخراصین الخ

که خلاصه‌اش این‌است: اختلاف آراء وتنوع معتقدات مردم نسبت بسیدجمال‌الدین مارابر آن داشت که اطلاعات خود را در بارهٔ او برشتهٔ تحریر بیاوریم ـ جمال‌الدین مانند یك‌حقیقت کلی است که‌در هر انسانی بمقتضای‌حال وفراخور مقام‌اوجلوه گر گردد ـ رویهمرفته سیدجمال‌الدین در بیداری شرق ونهضت علمی وادبی ممالك ایران، هند، مصر، افغان،

ترکیه، چنان جان بازی نموده وطوری سرودستار خودرادراین راه هولناك ازکف داده که امروز ایرانیان اورا ایرانی، افاغنه اورا افغانی، وبالاخره مصریان وترکها بیش از دیگران او را ستایش میکنند ، از همه اینها گذشته بطوریکه دریکی دوماه قبل در جراید ترکیه و مصر منتشر شد علاقه‌مندی «مستر کراین» آمریکائی که پنجهزاردولاراز جیب فتوت خود برای تعمیر مقبرهٔ سیدجمال‌الدین داده واخیراً اتمام پذیرفته بیش از همه در نزداهالی شرق محبوب میشود او محب فقراء ودوستدار ضعفاء بود ، اویك اختر درخشانی بود که‌شایدپس ازقرنها در آسمان مشرق‌زمین نظیرش طلوع نخواهد کرد .

بنابراین برای اووطن وماوای «واول ارض مس جلدی ترابها» نمیتوان قائل شداین قبیل بزرگان مابه‌الاشتراك بشراند وهمانطوریکه شاعر عربی گفته «اذا کان اصلی من تراب فکلها بلادی و کل العالمین اقاربی» و بتمام‌معنی بر آنها راست میآید ، جمال‌الدین هیچوقت اختلافات مذهبی را دست آویز قرار نداده ومانند سایر مصلحین شرق ماجرا جوئی نمیکرد بهمین جهة تادم‌واپسین ونفس آخرین یکنفر ارمنی یارومدد کارش بود ، هنوز کلمات برجسته وفرمایشات حکیمانه‌اش حتی در کوچه و برزن مصر و ترکیه در افواه مردم است مخصوصاً مصریان تازه پس ازچهل سال‌خواب غفلت بفلسفهٔ این عبارت سیدجمال‌الدین - (اتفقوا المصریون الایتفقوا) پی برده و درصدد چاره‌جوئی وعلاج آمده‌اند، سعدزغلول‌پاشارئیس مجلس شورای حزب وفدالمصری ، مرحوم شیخ‌محمد عبده‌مفتی سابق‌مصر ، قاسم امین ، منفلوطی ، یارودی «۱» شیخ موبلخی «۲» ریاضی پاشاوصدهاهزار نفر دیگر

---

۱ و ۲ خالی از اشتباه نیست .

همه‌ازشاگردان و تربیت یافتگان سید جمال‌الدین شمرده میشوند سید جمال‌الدین قبل ازهمه چیز درعلم معرفت‌نفس ید طولائی داشته‌و درست بفلسفهٔ شعرعرفی واین یك‌شعر سعدی«خواهی که بطبعت همه کس دارد دوست ـ باهر که دراوفتی چنان باش که اوست»واقف بوده وماننداز بعض ادبای معاصرما که عرفی بدبخت رادرمجلهٔ آینده منطبعهٔ‌طهران ببادانتقاد گرفته کوته‌بین نبوده‌است‌من تا کنون ایرانی بودن سیدجمال‌الدین‌رابا تردید تلقی میکردم حتی تحقیقاتی‌هم که‌ازچند نفرشاگردان آن‌مرحوم از قبیل استاد محترم شیخ‌رضا مدیر مجله‌المنار و مرحوم سید منفلوطی بعمل‌آوردم چیزی مفهوم نشد تاآنکه خوشبختانه دراین اخیر دانشمند سخن پرورفاضل‌نکته سنج آقای‌مدیرمجله‌ایرانشهرخدمت شایان‌تقدیری بعالم مطبوعات ایران فرموده ورسالهٔ شرح حال و آثار سید جمال‌الدین راکه بقلم مرحوم میرزالطف‌الله‌خان اسدآبادی همشیره‌زادهٔ آن مرحوم است انتشار دادند، مندرجات‌این کتاب اگرچه‌جزئی اختلافی بامطبوعات مصری وبیروتی راجع بترجمهٔ فقید دارد ولی درخلال سطور و عباراتش بسی‌حقائق راآشکار میسازد واگر درچاپ دوم‌عکس پاره‌ای‌ازنوشته‌های آن‌بزرگوار راکه‌درضمن کتاب اشاره‌به‌آنها شده‌ضمیمه‌بفرمایندد یگر جای هیچ تردیدی باقی نخواهد ماند،دراینجا مخصوصاً ازمکارم اخلاق میرزاعلی‌محمدکاشانی که‌نصف‌مخارج کتاب‌راازکیسهٔ‌فتوت خود مرحمت کرده تشکر نموده وازاین‌مردانگی ایشان قلباً سپاسگزارمیباشم خدای در دوجهانت جزای خیردهادکه آنچه‌کرده ای با صفات آن سزاواری

نوامبر۱۹۲۶میلادی ـ پاریس ـ مصطفی طباطبائی

مفسر قرآن

درشمارهٔ نهم سال سوم ایرانشهر سؤال شده تفسیر قرآنی که مورد انتقاد واعتراض فیلسوف بزرگ اسلام آقاسید جمال الدین اسد آبادی «همدانی» متخلص بافغانی شداز کیست؟ درجواب عرض میکنم تفسیر مذکور درزبان اردواست و یکی از بزرگترین قواد اسلام سر سید احمد خان علیگده «هند» داردبازبان علمی جلالت افکارش رابتمام دنیا میگوید- سیداحمد خان در زمان خود نصب العین خودش که تعمیم علوم معاشیهٔ جدید در مسلمانان هندبود رسید وبچشم خودهزارها از جوانان اسلام را دیدکه فارغ التحصیل ازدارالفنون مؤسسهٔ او بیرون آمدند وباقیادت خود جامعهٔ اسلامیه هند را بطرف بالا سوق میداد در حالتی که قائد دیگر اسلام و معاصراو سید جمال الدین تقریباًناکام ازدنیا رفت وثمرزحمات خودراکه ماداریم می‌چینیم ندید - جهة اینکه سید جمال الدین در انتقاد برتفسیر مذکور(که درایام توقف درهند نوشتند) نام مفسررا نبردند همان شهرت ومقبولیت خدمات ملیه سرسیداحمد خان درتمام دانایان هند بودومجروح ساختن احساسات ایشان کار خوبی تصور نمیشد - لیکن من با سید جمال الدین متفقم که تفسیرسید احمد خان خالی از انحراف ازمسلمات اسلامیه نیست وبرای او که قائد علوم معاشیهٔ مسلمانان بود مداخله در

علوم معادیه لزومی نداشت ـ درجات علمیه جمال‌الدین بمراتب بیش از استعداد علمی سیداحمد بودلیکن تعجب‌این است که اولی قائد سیاسی مسلمانان گردیدودرایران‌وافغانستان وهندوستان ومصروترك سرگردان میگشت ومسلمانان رابیك سیاست استقلالیه هدایت میکردودومی قائد علمی مسلمانان‌ملك خود «هندوستان» شدوفهمیدکه هیچ ملت‌بدون علم نمیتواند بریك صراط مستقیم سیاست اتحاد مساعی‌نماید ، بعبارت دیگر سید جمال‌الدین میخواست مسلمانان بدون علم‌اروپائی ، اروپائی‌شوند و سید احمد میگفت اول باید مسلمانان علوم اروپا را بیاموزند وبعد خودشان قهراً درخط مستوی سیاست خواهند افتاد ـ بدبختانه درایران تاکنون یك قائد علمی پیدا نشده است وحتی جوجه قائدهای این چند سال اخیرایران تمام کله‌هاشان بوی قورمه سبزی میداده‌است وهمه قواد سیاسی بودندازاین جهة دروصول بنصب‌العین خود ناکام ماندند،قیادت علمیه علاوه‌براینکه بالنسبه بیخطراست برای نهضت‌اتحادفکرملت‌ایران الزم وبموقعیت اقرب است ، قیادت علمیه‌ایران بقدری معدوداست که‌در دوره چهارم مجلس وکیل درموقع پیشنهاد وتخفیف مصارف معارف یك استخوان پوسیدهٔ سرباز رابرتمام معارف ایران ترجیح داد واز مجلس و بیرون هیچ صدابرخلاف او بلند نشد و آخر تخفیف مصارف از مجلس گذشت .

آیـا در تمام ایران حزبی یاهیأتی ویاشخصی سراغ دارید کـه دستورالعمل حیات ، یامساعی‌شان تعلیم ملت‌باشد ، تمام‌افراد ملت‌ایران بایدهم سرباز باشند وهم عـالم بعلوم معاشیهٔامروزدنیا، تدبیرسربازشدن

روی کاغذ هم آمده است اما تدبیر عالم شدن هنوز در ذهن هم خطور نکرده‌است.

سیدجمال‌الدین اعتراض غیرمستقیم دیگری هم بر سید احمد بتوسط کتاب «رد نیچری» خود نموده‌است (دیباچهٔ کتاب مزبور را ببینید) چون قائد سیاسی ما در حیدرآباد دکن تشریف داشتند مسلمانان کهنه‌پرست بایشان عرض کردند جوانانی که ازمدرسهٔ علیکده بیرون میآیند نیچری طبیعی میشوندلهذاسید محترم کتاب مزبور را درهدایت ایشان نوشته‌اند، اگرچه خود کتاب بسیارمفیداست‌لیکن حالاهمان کهنه‌پرستها هم‌فهمیدند که تلامذه مدرسهٔ علیکده بیدین وطبیعی نمیشوند.

ترجمهٔ سرسید احمدومقایسهٔ او باقائددیگریا سید جمال‌الدین از موضوعات مهمه‌ایست که باید درصفحات ایرانشهر بیاید ومقصود من حالا فقط بیان‌این بود که‌نویسندهٔ‌تفسیری که‌پرسیدند، سرسیداحمدهندی‌است.

سید محمد علی داعی، پروفسور نظام کالج حیدرآباد ۱۳۴۱ قمری

قارئین گرام اگر بخواهند از مضمون انتقاد سید جمال‌الدین اسدآبادی برتفسیرسرسید احمدخان هندی اطلاع کامل‌حاصل‌نمایندبایستی باصل مقالهٔ سید جمال‌الدین تحت‌عنوان (تفسیرمفسر) که ضمن مقالات جمالیه منطبعه خاور طهران در تاریخ ۱۳۱۲ شمسی بطبع رسیده مراجعه فرمایند.

صفات‌الله جمالی اسدآبادی

همدان ـ ۲۵ تیرماه ۱۳۳۵ شمسی مطابق هفتم ذی الحجةالحرام ۱۳۷۵ هجری قمری

صفات‌الله جمالی اسدآبادی.

رونوشت نامهٔ عالم معروف جناب آقای حاج عباسقلی چرندابی مقیم تبریز

دانشمند جلیل حضرت آقـای صفات‌الله خان جمالی- پس از ابلاغ سلام واظهار ارادت معروض میدارد داعی از علاقه‌مندان وشیفتگان فیلسوف شرق واسلام سید جمال‌الدین اسدآبادی بوده وهستم وهر آثاری راکه ازایشان اسمی برده‌اند بهرقیمت باشد بدست آورده‌ام ناگفته نماند برای دست‌یافتن ترجمه‌مباحثات سید باارنست رنان بپاریس وبرلین و... مراجعه شده بالاخره موفق نشده‌ایم ولیکن اخیراً بـاستاد دانشمند آقای عباس اقبال‌مدیر محترم‌مجله‌یادگار مکتوبی نوشته ومتذکرشدم که وسایل فراهم ودرصفحات‌یادگار یادگاری‌ازایشان‌بماند وایشان وعده داده‌اند که‌نسخهٔ آنراتحصیل ومطابق میل ما رفتار نمایند

٤ر٥ر١٣٢٦ ـ تبریز ـ حاج عباسقلی واعظ چرندابی

نقل از روزنامهٔ دنیا چاپ طهران سال دوازدهم دوره دوم شماره ۴۰۹۰
«۲۵ شهریورماه ۱۳۳۵»

بحث و انتقاد بهترین راه اصلاحات کشور است

«سرلشکر اسکندر میرزا برسر قبر سید جمال‌الدین اسدآبادی رفت.
پاکستانی‌ها باین دلیل سید جمال‌الدین را ایرانی میدانند نه افغانی.»

خبر واصله از کابل پایتخت افغانستان باین روزنامه حاکی است سرلشکر اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان در مسافرت به‌افغانستان همسر خودرا همراه نبرد زیرا درافغانستان هنوز بانوان درحجاب میباشند و خانوادهٔ سلطنتی نیز بعلت تعصبات شدید ملی بدون حجاب از قصور سلطنتی خارج نمیشوند و روی این ملاحظات سرلشکر اسکندر میرزا نتوانست بانو ناهید همسر ایرانی خودرا به‌افغانستان برده و بزبان فارسی که زبان اصلی ملت افغانستان است باطبقات مختلف بانوان آن کشور گفتگو نماید، خبر دیگر مربوط به‌جریان بازدید وفاتحه‌خوانی سرلشکر اسکندر میرزا بر سر مزار سید جمال‌الدین اسد آبادی است. سید جمال‌الدین اسدآبادی که افغانها آن مرحوم را از خود میدانند تاچند سال پیش درترکیه مدفون بود تااینکه بنابتقاضای دولت افغانستان مزار سید جمال الدین را شکافته و استخوانهای او را به‌کابل بردند و

مقبرهٔ باشکوهی برای اوساختند که هنوز تزیینات آن پایان نیافته .

روزنامهٔ اصلاح چاپ کابل عکسی از اسکندر میرزا هنگام فاتحه‌خوانی برسر مزار سید جمال‌الدین چاپ کرد و توضیحاتی را که دکتر فرهاد ممدوح افغانی برئیس جمهوری پاکستان میداد متذکر شد، اسکندر میرزا روی علاقه‌ایکه به‌ایران وسنن ملی‌ایران دارد دراین بازدید ابداً سید جمال‌الدین راافغانی خطاب نکرد وفقط هنگام فاتحه‌خوانی نام سید جمال‌الدین را (سید مرحوم) عنوان کرد ، سرلشکر اسکندر میرزا چند سال قبل نظریهٔ خودرا دربارهٔ سید جمال‌الدین اعلام واورا اسد آبادی دانست ونیز مجله هلال چاپ پاکستان طی مقالهٔ مفصلی که بقلم منظورالحق درج کرد سید جمال‌الدین رابموجب اسناد ومدارك موجوداز اسد آباد همدان ایران معرفی نمود، بقرار اطلاع دولت افغانستان فاتحه خوانی برسرمزار سیدجمال‌الدین اسد آبادی راجزو تشریفات رسمی قرارداده و تمام سفراء خارجی موظفند پس از تقدیم استوارنامه به محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان به آرامگاه سید جمال‌الدین رفته آنهائیکه سفیردولت مسلمان میباشند فاتحه خوانده‌و آنهائیکه مسلمان نیستند دسته‌های گل نثار نمایند .

مقالهٔ آقای ابوالحسن جمالی اسدآبادی در روزنامهٔ خاورزمین چاپ تهران - تاریخ پانزدهم بهمن ماه ۱۳۲۳ - شماره ۱۱۹

سید جمال‌الدین اسدآبادی و افغانها

بیخبری از اخبار روزانهٔ کشور برای مردم بویژه ساکنین ولایات دوردست که اطلاع آنها منحصر بقرائت روزنامه است بلا ومصیبتی است واگرهم ازموضوعی بعدازچند روز اطلاع پیدا کنند تابخواهند دراصل قضیه وارد وآنچه بیان واقع است نوشته ودر معرض افکار جامعه قرار دهند بواسطهٔ نبودن پست مرتب یك هفته طول میکشد، صرف نظر از این موضوع.

امروز که سوم آذر است وپست رسیده در شماره ۷۶۰۴ مورخهٔ ۲۰ر۸ر۲۳ روزنامهٔ یومیه ایران ضمن مذاکرات مجلس بیانات مختصر و مفید جناب آقای روحی نمایندهٔ محترم مجلس که ازخاندان فضل ودانش ایرانند وجواب جناب آقای فرخ را که بشجاعت اخلاقی معروف هستند در مورد نقل اسکلت مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی ازترکیه بافغانستان خوانده و از قسمت اخیر بیانات نمایندهٔ محترم اخیرالذکر که میفرمایند: (نباید سرچنین مطلبی باعث کدورت برادران افغانی خودشویم) ؟!! غرق دریای حیرت شده‌وازاین حاتم بخشی مات ماندم.



آقای ابوالحسن جمالی فرزند مرحوم میرزا لطف‌الله محزون
همشیره زادهٔ سید جمال‌الدین اسدآبادی نویسندهٔ مقالات
سید جمال‌الدین اسدآبادی

درست است که ایران وطن ما ازحیث رجال ودانشمندان بزرگ مستغنی است واز هرگوشهٔ این کشور حکما وادبا و دانشمندان بزرگ طلوع نموده که مایهٔ افتخارایران ومباهات جهانی بوده‌اند ودرست است که عده‌ای ازمشاهیرایرانی درخارج این مملکت فوت ودفن شده‌اند ولی تابحال سابقه نداشته‌است که ازملل دوست یادول همجوار وهم کیش ما بچنین عملی که افغانها بی محابا بآن دست زده‌اند مبادرت نموده واستخوانهای یکی از فرزندان نامی ایران را که خاندان او اباعن جد در اسد آباد همدان بوده و مولد وموطن وحسب ونسب اوماننداجداد بزرگوارش مثل آفتاب روشن وبستگان او در این جا حیّ وحاضرند عالماً و عامداً آرامگاه اورا در«شیخلرمزارلقی» واقعه دراسلامبول نبش وکالبد او را برای افتخارتاریخی خودبافغانستان ببرند !! نگارنده بارها گفته‌ونوشته‌ام

که اثر وجودی فیلسوف شرق مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی منحصر بایران نبوده و برای جهانی عموماً وشرقی‌ها خصوصاً میباشد .

ولی حرف درحقیقت امر وروشن شدن تاریخ است که چرا افغانی‌ها میخواهند باسفسطه ومغلطه بگویند سید جمال‌الدین افغانی است ؟! -

سید جمال الدین مشهور بـ افغانی ، اسد آبادی است و با صرف کلمهٔ افغانی ، افغانی نمیشود - وبطوریکه ضمن مقالهٔ قبلی که برای انتشار به روزنامهٔ یومیه ایران وجریدهٔ شریفهٔ ناهید نوشته وفرستاده‌ام ، بازهم در این جا می نویسم که دربارهٔ حسب ونسب ومولد وموطن سید بقدری کتاب ورساله ومقالات عدیده چاپ وبنظر ارباب کمال ودانش رسیده که اسد آبادی وایرانی بودن سید جمال‌الدین رامحقق ودیگر جای شبهه وچون وچرائی باقی نمانده ، گذشته از عکسهای متعدد خطوط دستی سید و کتاب سوانح عمری او ومقالات جمالیه که چاپ ودردسترس همگان قرار گرفته هنوز هم مقداری ازمقالات عربیه آن مردنامی درخانوادهٔ ماباقی است که تابحال چاپ ومنتشر نشده .

صرفنظر ازتمام این دلایل ومدارک که بواسطهٔ وضوح امر نمیخواهم بآن‌ها بیشتر ازاین اشاره شده باشد اگر اشخاصی باشند که در اوراق و اسناد مربوط بقتل ناصرالدینشاه قاجار بدست میرزا رضا کرمانی که هنوز هم عده‌ای مدعی هستند میرزا رضا بدستور واتکاء سید این کار را کرده « درصورتیکه اینطورنیست » بررسی کنند ، آنوقت است که این حقیقت بارز روشن‌تر شده و آزادیخواهان ایران پی میبرند که بعدازقضیهٔ قتل ناصرالدینشاه چگونه خانه وزندگانی وهستی ما بدست مأمورین ظلم وجور آنروزها بغارت و چپاول رفته ومیرزا شریف عموی نگارنده

چند سال درانبار دولتی (زندان آنوقت تهران) حبس وپدرم میرزالطف‌الله نویسندهٔ کتاب سوانح عمری سید جمال‌الدین که در تمام مدتی که سید در ایران اقامت داشته در خدمت سید و نویسندهٔ مقالات فارسیه آنمرد جلیل‌القدر بوده ، برای حفظ جان خود چگونه وباچه وضعی تا دوسال درلرستان وپشتکوه متواری بوده .

در پایان انتظار دارد که از طرف دولت شاهنشاهی و نویسندگان عالیمقام دربارهٔ این لطمه که بمفاخر تاریخی ایران زده‌شده اقدام وراضی نشوند حق وحقیقت رابرخلاف واقع جلوه دهند .

اسدآباد ـ ابوالحسن جمالی

از مقالات و تحقیقات دیگری که در بارهٔ وضعیت سیاسی وموطن اصلی سید جمال‌الدین اسدآبادی لازم بود در این مجموعه نقل وچاپ گردد مقالهٔ مشروح ومحققانهٔ دانشمند معظم جناب آقای تقی‌زاده رئیس محترم‌فعلی مجلس‌سنا تحت عنوان (مشاهیرمردمان مشرق ومغرب) در مجلهٔ کاوه شماره ۳ مورخهٔ چهارم آبان ۱۲۹۰ یـزدگردی غـرهٔ رجب ۱۲۹۹ چاپ برلین‌است، که جای‌ابهام وهرگونه شك وتردید رادرایرانی واسدآبادی بودن سید جمال‌الدین باقی‌نگذاشته است ـ ولی‌بطوریکه ذکرشد چون بحث مادراینجا راجع بفعالیت سیاسی وعلو مقام این مرد نامی‌است از چاپ‌تمام‌آن خود داری وفقط قسمت متمم مقالهٔ مزبور را باتوضیحی که‌ذیل‌قسمت ۲ صفحه۶ مقالهٔمزبوراست‌عیناًدراینجانقل‌مینمائیم

اینك‌قسمت اخیرشرح‌تحقیقات محققانهٔ دانشمند معظم‌جناب آقای تقی‌زاده رئیس محترم فعلی مجلس سنا :

پس‌ازاتمام سخن دربارهٔ شرح حال سید جمال‌الدین باید بگوئیم

که باوجود تدقیقات فوق در گزارش ایام او باز بعضی نقاط تاریك میماند که برای نگارنده واضح نیست. از جمله بروایت میرزا باقر بواناتی معروف (که باسید در لندن محشور بود و حکایت ذیل را بیکی از دوستان نگارنده نقل کرده بود) وقتیکه میرزا باقر را درجوانی اودرشیراز تکفیر کردند واو از آنجا بسوی بوشهر فرار کرد واورا دنبال کردند در بین راه (ظاهراً در برازجان) باو رسیدند واورا گرفتند و میخواستند پیش یکی از علما برده حکم قتل اورا گرفته و بکشند. دراین بین سید جوانی از علماء که ازطرف بوشهر آمده و بشیراز میرفت بهمانجا وارد شده بود و مردم میرزا باقر را پیش او بردند وی بدون تأمل یك سیلی سختی بصورت میرزا باقر زده و باو بعبارت «ملعون» و «کافر» وغیره خطابات سخت نموده و بمردم گفت که این ملعون باید پیش من بماند تااورا درست استنطاق کنم و فرداصبح حکم قتل اورا بدهم مردم متفرق شدند و میرزا باقر رادر منزل سید محبوس کردند نصف شب سید خود آهسته باطاق محبس میرزا باقر آمده واورا بیدار کرد و گفت برخیز فرار کن، و بدینطریق اسباب نجات اورا فراهم ساخته بود. بعدها که میرزا باقر سید جمال الدین را دیده بود شناخته بود که این همان سیداست که اورا خلاصی داد. درصورت صحت این روایت معلوم میشود سید جمال الدین علاوه بردو بار سفر خود بایران یکمرتبهٔ دیگر نیز در آن اوقات که دراول جوانی او مثلا (۲۵ سالگی) میافتد باز ازراه بوشهر بطرف تهران یااصفهان آمده بوده. علاوه براین اعتمادالسلطنه نیز در کتاب المآثر والآثار» نسبت میدهد که سید دراول جوانی پس از تحصیلات علوم شرعیه درقزوین بتهران رفته بوده واصلامحل تحصیل اودرست معلوم نیست آیا

درهمدان، در قزوین، در طهران، در مشهد، در اصفهان و یا در کابل بوده‌است.

یکی از آشنایان که در تهران بااو مدتی در سفر اولش هم منزل بوده ودرروسیه هم اورا مکرر دیده روایت میکند که درسفراول بتهران جوانی ایرانی که بعدمعلوم شد همشیره‌زادهٔ سید بوده همراه‌سیدبودوسید دوسه‌صندوق کتب عربی همراه داشت که بتوسط آن‌جوان بهمدان فرستاد ونیزوی روایت کرد که سیددر روسیه یکبار در موقع حاجت بحاجی سیاح در ایران وجه‌مختصری حواله داد وبعدهاچندبار باز ازخودرا وی قرض گرفت وعیناً پس‌داد. بقول‌این‌روایت کننده که‌موثق‌است سیدبلاشك‌ایرانی بوده وخودش بوی‌نقل‌کرده بود که‌جوانی خودش را درمیان افغانهابسر برده و آنها راخیلی دوست میداشت.

مأخذ تاریخ زندگی سید جمال‌الدین علاوه برروایات شفاهی از آشنایان که او را دیده وباوی معاشرت داشته‌اند (ومخصوصاً دونفر از دوستان ایرانی‌نگارنده‌که بااو در روسیه‌بوده ویکنفرکه درتهران بااو هم منزل‌بوده ویکی دیگرکه اورا درلندن پیش‌ازسفرش‌بایران وبعداز عودتش ازایران دیده ودونفرازمقیمین مصر که اورا در آنجا دیده‌اند و یکی هندی ودیگری ایرانی‌است ویکنفرقفقازی که‌اورا در روسیه‌دیده ودونفرایرانی دیگرکه یکی‌اورا درتهران ویکی‌دراسلامبول دیده وبااو معاشرت داشته‌اند) تاریخ‌حیاتی‌است‌که شیخ‌محمد عبده درمقدمهٔ‌خودش بررسالهٔ «الرد علی‌الدهریین»(که ترجمهٔ عربی رسالهٔ «ردنیچریهٔ» خود سیداست) مشروحاً نوشته . دیگرتاریخ زندگی مشروحی‌است که‌جناب استادبرون درکتاب «تاریخ انقلاب‌ایران» نوشته‌اند وباشرحی که درذیل

آن کتاب ازبلنت سابق الذکر نوشته شده، دیگر مطالب زیادی است که خود بلنت در کتاب خود موسوم به « گوردون در خرطوم » از احوال جمال الدین که در تمام مدت بودنش درلندن درخانهٔ وی مهمان بوده در سرگذشت روزانهٔ خود روز بروز درج کرده، دیگر شرحی است که گولدزیهر در دائرةالمعارف اسلامی در مادهٔ جمال الدین نوشته. علاوه براین مآخذ درکتاب « تاریخ بیداری ایرانیان » ناظم الاسلام کرمانی و « مشاهیرالشرق » جرجی زیدان و کتاب «المآثروالآثار» اعتماد السلطنه مطالب زیادی درباب سید مندرج است. اگرچه خیلی سهوهاواشتباهات درآنها موجود است ولی فواید کثیری رامتضمن هستند وهمین مقاله لب تحقیقی وتنقیدی همهٔاین مآخذرا جامع است، در ضمن استنطاقات میرزا رضا کرمانی نیزجسته جسته مقداری ازاحوالات سید دراسلامبول بدست میآید.

برای روشن شدن کامل تاریخ زندگی اینمرد بزرگ که افتخار ایرانی میباشد وپس ازتتبعات لازمه درموقع اتمام این مقاله بنگارنده قریب بیقین شده که وی ایرانی بوده است.»

تمنای مخصوص از خوانندگان میشود که هر کس ازطالبین حقیقت وخدمت بتاریخ ملی که چیزی دربارهٔ این ایرانی بزرگ بی لقب میداند لطف فرموده بادارهٔ کاوه بنویسد که موجب بسی امتنان خواهد شد.

اینک عین قسمت ۲ پائین صفحه ۶ مجلهٔ کاوه:

(۲) بعیدنیست که این رفتن سید بافغانستان اولین سفر او بدانجا باشد یعنی ازایران بهندوستان رفته ودر مدت اقامت در آنجا بابعضی از بزرگان افغان آشنائی پیدا کرده باشد وپس ازسفرحج که درسن ۱۹ یا ۲۰

سالگی او بود مصمم توطن درافغانستان شده باشد. ترکی دانستن سید وحرف زدن او بآن زبان که بشهادت آنها که حرف زدن او را شنیده‌اند ترکی عجیبی غیرازعثمانی وشبیه بآذربایجانی بوده مؤید آنستکه هجرتش ازاسدآباد همدان درصغرسن «مثلا هفت هشت سالگی» نبوده زیراکه درآنصورت شایدترکی اسدآبادرافراموش میکرد ودرخود کابل یاحوالی آن ترکی معمول نیست.

این بود متمم مقالهٔ جناب آقای تقی‌زاده راجع بسیدجمال‌الدین.

اگر مجال سخن شد و راجع بمیرزا باقر خان بواناتی و شمسیه لندنیه اثرمنظوم ایشان که بخط مرحوم میرزا لطف‌الله همشیره‌زادهٔ سید (پدر نگارنده) که نزد اینجانب است بموقع بحث خواهد شد. وراجع به‌لهجهٔ ترکی سید که درقسمت ۲ پائین صفحهٔ ۶ مجلهٔ کاوه اشاره شده حرف زدن ترکی سید (ترکی عجیبی غیرازترکی عثمانی وشبیه بآذربایجانی بوده) باید متذکرشد که قسمتی ازاهالی صفحهٔ اسدآباد مخصوصاً بلوك افشار واهالی محلهٔ سیدان که‌خانهٔ مسکونی آبا اجدادی‌سیدهم درهمین محله است‌هنوزهم بهمان لهجهٔ‌ترکی که‌مورد تعجب واقع‌شده‌صحبت میکنند.

اگرچه در کتاب سوانح زندگانی فیلسوف‌شرق سیدجمال‌الدین اسدآبادی تألیف مرحوم میرزا لطف‌الله متخلص به‌محزون چاپ برلین به‌تفصیل ذکرشده ودانشمندان ومحققین درآثارخود گفته و نوشته‌اند که همشیره‌زادهٔ اودرایام توقف طهران همراه سیدبوده بااینحال اضافه مینماید که مرحوم میرزا لطف‌الله همشیره‌زادهٔ سید جمال‌الدین در تمام مدتیکه سید درطهران اقامت داشته مسلماً درحضورخالوی خود بوده و سمت محرری مقالات فارسیه معظم‌له را داشته بااینحال بدیهی است

یادداشت‌های او از روی اطلاع و تحقیق بوده و از جمله یادداشتی است که بخط خودش در حاشیهٔ (کتاب لغت تألیف خودش) نوشته و چون اطلاع از مفاد یادداشت مذکور خالی از فایده برای خوانندگان و مورخین و رجال سیاسی از نظر اهمیت نیست عیناً از حاشیهٔ کتاب لغت مزبور استنساخ و در اینجا نقل میشود (اما راجع بمأخذ واقتباس آن تذکری نداده)

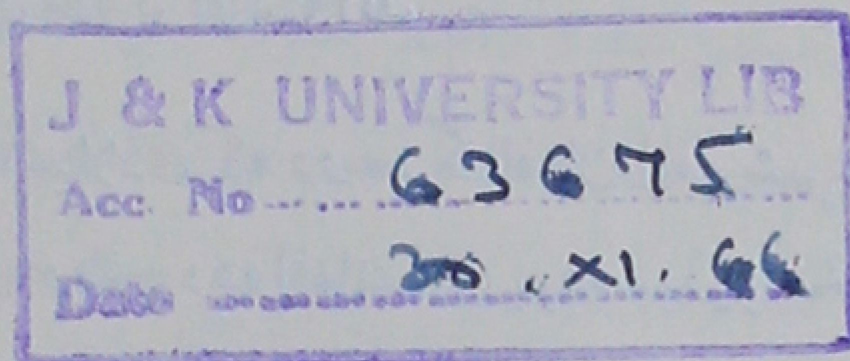
نقل از یادداشت‌های مرحوم میرزا لطف‌الله والدم که در حاشیهٔ کتاب لغت خود نوشته‌اند

جنرال کافمان در سنهٔ ۱۸۷۵ میلادی که در جنگ افغان (امیر شیرعلی و امیر عبدالرحمن) مأمور از طرف روس و در افغانستان بوده بوزیر مختار روس که در انگلیس بوده وسمت سفارت داشته (وزیر مختار روس در لندن واسم او کنت شرالف بوده) مینویسد ویك جزء مطلب آن این بوده که دولتین روس وانگلستان در آسیا هردو یك مقصود ویك دشمن دارند مقصود دولتین مذکورتین اشاعهٔ تمدن وانتشار دین مسیحی است و دشمن آنها اسلام میباشد و فقط همین خطرهم (بجهة حکومت انگلیسها درهندوستان میباشد و سایر مخاطرات توهم است ـ اسلام دشمن حقیقی و خطرناك دولت انگلیس درهندوستان خواهد بود و در محله‌های مسلمان هندوستان باولین موقعی که بدست آنها بیاید شورش عمومی بمخالفت دولت انگلستان درهندوستان فراهم خواهد آمد لهذا این امر کمال اهمیت را دارد که دولت انگلستان بادولت روس نهایت اتحاد راداشته باشد و باید افغانستان وهمچنین سایر امارات اسلامیه آسیای وسطی قسمت شود تا سرحدات مملکت روس ومملکت هندوستان بهم متصل شود.

تجویز و تصویب دوستی و اتحاد دولت روس را با انگلیس با دلائل واضحه نوشته و بلندن فرستاده با اینکه این دو دولت سالها باهم عداوت وجنگ داشته‌اند .

«سنه ۱۸۷۵ میلادی مطابق است باسنه ۱۲۹۲ هجری - ژنرال کافمان فرمانفرمای ترکستان متصرفی روس در آن سال بوده.»

پایان





تصحیح

درصفحهٔ ۸ سطردوم پسرعموی غلط وصحیح آن پسرعمه است

درصفحهٔ ۲۱زیر گراور آقای سید محمودالحسینی جمالی اشتباهاً نوشته شده سید محمودیحیی، صحیح آن سید محمودالحسینی جمالی است